



# سارلاتان

(مروری بر تشخیص و درمان توسعه نیافتگی)

نویسنده:

دکتر سیدمهدی علوی نیا



انتشارات آوای قلم

سرشناسه	: علوی‌نیا، سیدمهدی، ۱۳۵۸ -
عنوان و نام پدیدآور	: شارلاتان‌ها (مروری بر تشخیص و درمان توسعه‌نیافتگی)/نویسنده سیدمهدی علوی‌نیا.
مشخصات نشر	: تهران: آوای قلم، ۱۳۹۷. مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۴۲-۹۰-۳ وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت	: کتابنامه.
عنوان دیگر	: مروری بر تشخیص و درمان توسعه‌نیافتگی.
موضوع	: عقب‌ماندگی -- ایران - علل
موضوع	: Underdevelopment -- Iran -- Causes*
موضوع	: سرمایه اجتماعی - ایران
موضوع	: Social capital (Sociology) -- Iran
رده بندی کنگره	: HN ۲/۶۷۰ ۱۳۹۷ ۸۳ع/ا
رده بندی دیویی	: ۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۲۴۸۲۷۹

نام کتاب:

### شارلاتانها (مروری بر تشخیص و درمان توسعه‌نیافتگی)

نویسنده:	دکتر سیدمهدی علوی‌نیا	تاریخ نشر:	۱۳۹۷
ناشر:	انتشارات آوای قلم	نوبت چاپ:	اول
صفحه‌آرایی:	انتشارات آوای قلم	شمارگان:	۱۰۰۰ جلد
طراحی روی جلد:	وحید گودرزی	قیمت:	۹۰۰۰۰ ریال
		شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۷۵۴۲-۹۰-۳

آدرس: تهران - میدان انقلاب - خیابان کارگر شمالی - ابتدای خیابان نصرت - کوچه باغ نو - کوچه داوود آبادی شرقی - پلاک ۴

شماره تماس: ۶۶۵۹۱۵۰۴ تلفکس: ۶۶۵۹۱۵۰۵

فروشگاه کتاب الکترونیک: [www.avapublisher.com](http://www.avapublisher.com)

فروشگاه کتاب چاپی: [www.khaniranshop.com](http://www.khaniranshop.com)

هرگونه چاپ و تکثیر از محتویات این کتاب بدون اجازه کتبی مولف و ناشر ممنوع است.  
متخلفان به موجب قانون حمایت حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

## فهرست مطالب (در متن کامل کتاب)<sup>۱</sup>

پیشگفتار .....	۵
دفتر اول:	
مفهوم توسعه یافتگی .....	۱۱
دفتر دوم:	
سرمایه اجتماعی کلید واژه توسعه .....	۲۱
دفتر سوم:	
سرمایه اجتماعی محصول یک جامعه با نگرش و راهبرد سیستماتیک حمایتی .....	۴۳
دفتر چهارم:	
شارلاتانیسم آفت سرمایه اجتماعی .....	۶۱

### مختصری از سوابق علمی نویسنده

سید مهدی علوی‌نیا (ذالوی) در سال ۱۳۵۸ در شهر تبریز متولد شد. دیپلم ریاضی و فیزیک را در سال ۱۳۷۶ اخذ نمود و از همان سال در رشته مهندسی برق کنترل در دانشگاه صنعتی سهند تبریز به تحصیل ادامه داد. مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری تخصصی را نیز در همان رشته تحصیلی طی کرد و در سال ۱۳۹۴ از دانشگاه صنعتی امیرکبیر موفق به اخذ مدرک پسا دکتری مهندسی برق کنترل گردید.

در زمینه مهندسی سیستم‌های کنترل، تا به حال ده‌ها مقاله در مجلات معتبر بین‌المللی ISI, SCOPUS و کنفرانس‌های بین‌المللی در کشورهای مختلف دنیا از جمله ترکیه، یونان، آمریکا، کره جنوبی، آرژانتین، هند، مکزیک، روسیه و غیره به چاپ رسانیده و علاوه بر چاپ مقالات، در چندین مجله نیز به ایفای نقش داوری پرداخته‌است و در سال ۲۰۰۷ از طرف آکادمی مهندسی و علمی جهانی (دفتر آمریکا) به جهت داوری مقالات آن آکادمی مورد تقدیر قرار گرفت.

نگرش مهندسی و سیستمی به موضوعات علوم انسانی، سیاسی و روابط بین‌الملل، مدل‌سازی ریاضی نظریه‌های اقتصادی و علوم اجتماعی از سایر فعالیت‌های علمی ایشان بوده و مقالات تحقیقاتی متعددی در این حوزه‌ها در همایش‌های مختلف علمی همچون کنگره جهانی اقتصاد انرژی در کانادا و همایش‌های برگزار شده توسط دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران به چاپ رسانیده‌است.

عضویت در انجمن جهانی مهندسين برق، الکترونیک آمریکا IEEE، جامعه مهندسين مکانیک آمریکا ASME، انجمن مهندسين نفت SPE و اتحادیه جهانی گاز IGU از دیگر فعالیت‌های علمی وی است.

---

<sup>۱</sup> لازم به توضیح است که در متن خلاصه، تغییرات جزئی نسبت به متن اصلی و کامل کتاب داده شده است.

## مقدمه ناشر

مدتها این موضوع فکر مرا به خود مشغول کرده که چرا کشور عزیزمان ایران، علی‌رغم منابع و سرمایه‌های طبیعی و انسانی فراوان و ارزشمندی که دارد آن چنان که باید و شاید نتوانسته در مسیر توسعه و پیشرفت گام بردارد. سوال اینجاست که چرا کشوری با منابع سرشار نفت و گاز، معادن ارزشمند طلا، مس، آهن، اورانیوم و ...، موقعیت جغرافیای سیاسی فوق‌العاده، اقلیم چهارفصل، وجود شرایط ایده‌آل صنعت گردشگری، سرمایه خوب و مستعد انسانی و ... کشوری توسعه یافته نشده و در مسیر توسعه هم سرعت لازم را ندارد؟! ولی از طرف دیگر کشورهایی چون ژاپن و سوییس بدون داشتن اغلب مواهب طبیعی و انسانی فوق در زمره کشورهای توسعه یافته قرار دارند؟ البته این سوالی است که از آحاد مختلف جامعه بارها می‌شنویم ولی جوابی قابل قبول، مستدل و علمی برای آن یافت نمی‌گردد، هرچند در این بین چند تن از اساتید و صاحب‌نظران در این مورد قلم زده و مطالب خوبی را نیز بیان نموده‌اند.

اگر به تاریخ این سرزمین کهن نگاهی بیاندازیم، خواهیم دید که این کشور در طول تاریخ آماج تاخت و تاز اقوام نیمه‌وحشی (و حتی وحشی) متعددی قرار گرفته است ولی نکته اینجاست که تمدن ایران نه تنها در اثر این حملات وحشیانه و ویرانگر از بین نرفته بلکه توانسته این اقوام را در فرهنگ و تمدن اصیل و غنی خود هضم نماید به طوری که این اقوام از فرهنگ ایران تاسی و شکل گرفتند و نهایتاً راهی سرزمین خودشان شدند. برای مثال می‌توان به قوم نیمه وحشی مغول آن زمان اشاره کرد که پس از چندین دهه تجاوز، قتل و غارت، دست آخر رنگ و بوی تمدن به خود گرفته و به سرزمین خود برمی‌گردد. این مطلب نشان می‌دهد که عاملی که باعث شکوه و پایداری فرهنگ و تمدن ایران در طول تاریخ از ابتدا تاکنون شده تنها وجود سرمایه طبیعی و محیطی نیست و وجود ایمان و اخلاق، همبستگی، اعتماد و مشارکت جمعی و یا به عبارت دیگر "سرمایه اجتماعی" در میان مردم این مرز و بوم بوده که این پایداری را رقم زده است (مثال بارز آن ایشار و همدلی کشور در هشت سال دفاع مقدس است)؛ اما در اعصار مختلف انسانهایی منافق، دورو، طمعکار و زیاده‌خواه و یا به عبارتی "شارلاتان" که همچون سلولهای سرطانی عمل می‌کنند باعث رواج فساد و تباهی و آسیب جدی و بعضاً جبران ناپذیر به این مملکت شده‌اند.

کتاب پیش رو به شکلی علمی و سیستماتیک به بررسی علل توسعه در جوامع پیشرفته و عدم توسعه یا سرعت کم آن در جوامع در حال توسعه و جهان سوم پرداخته و علاوه بر ریشه‌یابی و تشخیص علت‌ها، راهکارهای درمان و همچنین مبارزه با شارلاتانیسم را ارائه داده است.

در اینجا ضمن تشکر و قدردانی از شما خواننده محترم در خرید و مطالعه این کتاب، تقاضا دارم که در صورت مفید دانستن مطالب کتاب ابتدا لطف کرده و نظرات و انتقادات خود را به ما اعلام فرمایید و دوم اینکه این کتاب را به دوستان و آشنایان خود و سایر نفراتی که صلاح می‌دانید معرفی نمایید.

در پایان امید است که این اثر که با همت آقای دکتر سید مهدی علوی‌نیا و با نیت خیر و به منظور ارتقا ایمان، اعتماد و مشارکت جمعی و در نهایت پیشرفت معنوی و دنیوی کشور عزیزمان به نگارش و تحریر آمده مقبول نظر شما خواننده گرامی باشد و بتواند در افزایش اعتماد، اخلاق‌مداری و مشارکت جمعی در بین آحاد جامعه موثر واقع گردد.

مهدی خانی

مدیر مسئول انتشارات آوای قلم

## پیشگفتار

قطعاً شما نیز همانند من در زندگی روزمره و محاورات عادی مردم و یا در روزنامه‌ها و رسانه‌ها با سوالات و بحث‌هایی که نشان‌دهنده‌ی برخی از نارسایی‌ها در وضعیت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ... جامعه است مواجه شده‌اید. چرا هوا آلوده است؟ چرا بیکاری زیاد است؟ چرا تقلب علمی در کشور ما رونق گرفته است؟ چرا بر اساس آمار ستاد مبارزه با مواد مخدر بیش از دو میلیون و ۸۰۰ هزار نفر معتاد به مواد در کشور وجود دارد؟<sup>۲</sup> چرا معلمان از وضعیت معیشت و حقوق خود ناراضی هستند؟ بحران صندوق‌های بازنشستگی به کجا خواهد انجامید؟<sup>۳</sup> چرا ارزش پول ملی ما در مقابل سایر ارزها کاهش می‌یابد؟ مشکلات حاشیه‌نشینان شهری و مهاجرت به شهرهای بزرگ چگونه قابل حل است؟ چرا سن ازدواج در دهه اخیر ۴ تا ۶ سال افزایش یافته است؟<sup>۴</sup> چرا ایران پس از آمریکا، دانمارک و مصر رتبه چهارم طلاق را دارد؟<sup>۵</sup> (طلاق حقیقتی تلخ و قبح شکسته است اما گاه به مناسبتش جشن هم برگزار می‌شود!) چرا سالانه میلیارد‌ها دلار جنس قاچاق وارد کشور می‌شود؟ بنا به گفته رئیس مجمع عالی واردات در صورتی که میزان قاچاق کالا به کشور دوازده میلیارد دلار باشد در واقع یک سوم کل واردات ایران از طریق قاچاق صورت می‌گیرد!!!<sup>۶</sup> چرا تولید در کشور ما با مشکل مواجه است؟ چرا سیستم آموزشی کشور نمی‌تواند بچه‌ها را از حافظه محور بودن به خلاق محوری سوق دهد؟ چرا فرهنگ مدگرایی و تجملات در زندگی ما نفوذ کرده است؟ چرا آستانه تحمل ما ایرانیان پایین آمده است و زود عصبانی می‌شویم؟ چرا چشم‌وهم‌چشمی زیاد شده است؟ چرا با بارش برف سنگین در تهران در زمستان سال ۹۶ قیمت کرایه تاکسی از فرودگاه امام به تهران یک میلیون تومان می‌شود؟ چه بر سر ما آمده است که در زلزله کرمانشاه قیمت یک کانکس معمولی قبل از وقوع زلزله حدود دو میلیون تومان بود ولی بعد از زلزله به هشت میلیون تومان می‌رسد؟ حتی "برخی شرکت‌های تولیدکننده! کانکس با مراجعه به کارگاه‌های ساخت کانکس، کانکس‌های ساخته نشده را پیش خرید کرده تا دپو کنند و به قیمت‌های گزاف به فروش برسانند."<sup>۷</sup>

فی‌نفسه، من و شما و هر هموطن دیگر در درجه اول خود و خانواده‌مان را دوست می‌داریم و طالب آن هستیم که در یک کشور توسعه‌یافته و مرفه‌ای زندگی کنیم و در درجه دوم علی‌الظاهر، به رشد و تعالی و سرافرازی کشور خود علاقمندیم و خواهان اعتلای آن هستیم. اما چرا با واقعیت‌های تلخ ذکر شده در کشور مواجه هستیم؟! متأسفانه! تاریخ چند صد ساله اخیر ایران به غیر از برهه‌ها و مقاطع خاصی، نشان می‌دهد برآیند این همه دلدادگی و عشق یک چیز دیگر است؟ بهتر است یک کمی شفاف‌تر صحبت کنیم، همه ما ادعا داریم که ایران را دوست می‌داریم. خوب! این ادعا درست و صد البته قابل ستایش. پس چرا با این همه عشق و علاقه به وطن، نتوانسته‌ایم آن را آنچنان که لیاقت دارد آباد بسازیم و به آن اعتلا بدهیم؟ به هر حال قرار نبوده و نیست که این مرزوبوم را خارجی‌ها بسازند، هر کاری که باید برای این وطن انجام شود بایستی به‌دست من و شمای ایرانی صورت بگیرد و ما وظیفه داریم که آن را آباد کنیم، بلی درست متوجه شدید من، شما و همه ایرانی‌ها در قبال این کشور مسئولیم. نه یک آمریکایی یا فرانسوی یا الجزایری و...! هر چه هست در دستان ماست و هر چه باید انجام شود باید توسط خودمان انجام شود و لاغیر. انتظار بی‌جا و البته ساده‌لوحانه‌ای است که فکر کنیم سایرین به فکر توسعه و تعالی کشور ما هستند، آن‌ها به فکر منافع خود هستند و هدف آن‌ها از مراوده با سایر کشورها از جمله کشور ما، کسب امتیاز و منفعت است. البته منظورم این نیست که در تعامل با دیگر دول و ملل، بدبینانه نگاه کنیم و همه را محکوم کنیم، باید واقع‌بین باشیم چون هر کشوری حق دارد به دنبال نفع خود باشد و این یک امر بدیهی است و نگاه واقع‌بینانه به ما می‌گوید که دیگران هیچ‌وقت هم و غم‌شان به دنبال اصلاح امور ما نبوده و نیست. هر وقت منافع آن‌ها ایجاب کند با ما ارتباط دوستانه برقرار می‌کنند و هر وقت منافع‌شان در تعارض با منافع ما باشد با ما دشمنی می‌کنند،<sup>۸</sup> به نظرم نگرش واقع‌بینانه به روابط بین‌الملل همین است. اگر ما هم فراموش کار باشیم تاریخ حافظه قوی دارد، مبنی بر اینکه عدم واقع‌بینی و تکیه به توان خارجی چه

۲. خبرگزاری جمهوری اسلامی، کد خبر: ۸۲۷۹۰۰۴۵ (۶۳۳۴۹۶۵) تاریخ خبر ۱۳۹۶/۱۰/۱۹

۳. خبرگزاری جمهوری اسلامی، کد خبر: ۸۲۷۸۶۱۵۰ (۶۳۳۰۴۱۷) تاریخ خبر ۱۳۹۶/۱۰/۱۵

۴. خبرگزاری جمهوری اسلامی، کد خبر: ۸۲۶۷۷۶۲۱ (۶۱۸۶۶۲۹) تاریخ خبر ۱۳۹۶/۰۷/۰۴

5. <https://www.fardanews.com/fa/news/224299/>

6. [http://www.radiogoftogoo.ir/Channel News Details/?m=170001&n=136620](http://www.radiogoftogoo.ir/Channel%20News%20Details/?m=170001&n=136620)

7. <http://www.asriran.com/fa/news/575905>

<sup>۸</sup> چرچیل جمله‌ای بدین مضمون دارد که کشورهای دشمن و دوست بریتانیا با توجه به منافع ما هر روز نعین می‌گردد.

ضررها به این کشور تحمیل کرد. آیا قرارداد ترکمن‌چای، گلستان، دارسی و رویترز، جدایی بحرین از ایران و ده‌ها معاهده ننگین دیگر نمی‌تواند برای ایجاد این نگرش واقع‌بینی در ما کافی باشد؟!

اجازه می‌خواهم به موضوع اصلی بحث برگردم، گفتیم که همه ما، خود را وطن دوست و عاشق ایران معرفی می‌کنیم ولی برای کشوری که عاشق آن هستیم نتوانستیم خدمت شایسته‌ای ارائه دهیم و حتی با تاسف باید بگوییم به تن رنجور آن ضربات زیادی وارد کردیم. شاهان دستگاه قاجار نیز ایرانی بودند و آن‌ها نیز در این خاک می‌زیستند و از ینگه دنیا یا کره ماه که به این کشور نیامده بودند چون شاه بودند و اختیارات زیادی داشتند لذا به جای خدمات بزرگ به ایران، خیانت‌های بزرگی به آن کردند. چرا پادشاهان روسیه و انگلیس به فکر کشورگشایی و چپاول بودند ولی پادشاهان ما این‌گونه خائن بودند و در حرم‌سراها به فکر عیش و نوش و زنبارگی بودند؟ این اختلاف ۱۸۰ درجه در فکر و عمل از کجا نشأت می‌گیرد؟! نمی‌گویم که پادشاهان روسیه، انگلیس، فرانسه و پرتغال انسان‌های سلیم‌النفسی بودند قطعاً، آنان نیز فساد اخلاقی داشتند اما همزمان با آن فساد و هرزگی، به فکر چپاول دیگر دول نیز بودند ولی برخی شاهان ما هنرشان فقط وادادگی و وطن‌فروشی بود.

بلی! آلمان و نروژ و ژاپن را مردمان همان کشورها توسعه داده‌اند و مسبب عقب‌افتادگی کنیا، نیجر، افغانستان و زیمبابوه هم مردمان آن کشورها هستند. من نمی‌خواهم نقش استعمار و استثمار در عقب‌ماندگی کشورهای اخیر را رد کنم ولی نمی‌توانم بپذیرم که این فقط استعمار و استثمار است که آن‌ها را عقب‌مانده و توسعه نیافته کرده است. بلکه معتقدم عامل اصلی توسعه‌نیافتگی را در خود مردمان این کشورها باید جست، البته ما نیز از این قاعده مستثنی نیستیم.

واکاوی ریشه مشکلات مذکور و سایر مسائلی که در ادامه آن‌ها را مرور خواهیم کرد و ریشه‌یابی علل توسعه‌نیافتگی یا بهتر بگوییم کمتر توسعه‌یافتگی کشورمان، سال‌های مدیدی است که ذهن مرا مشغول خود کرده است و لذا چند وقت پیش تصمیم گرفتم که خلاصه آنچه را مطالعه کرده‌ام با شما خواننده فرهیخته در میان بگذارم. سعی گردیده بدون تکلف و رودربایستی با شما سخن گفته شود البته به شما صد در صد حق می‌دهم که شاید با برخی و یا حتی تمامی مطالب کتاب موافق نباشید و برای این اختلاف نظر با من دلایل محکمی هم داشته باشید که قطعاً آماده شنیدن آن‌ها هستم. (ایمیل drsmalavinia@gmail.com).

هدفم انتقال آموخته‌هایم و درس پس دادن به پیشگاه شما خواننده گرامی است و در این کتاب قصد جسارت به هیچ فرد یا گروهی و شخصیتی را نداشته و لذا اگر خطایی در این خصوص در کتاب دیدید پیشاپیش عذر مرا بپذیرید و مرا از این بابت مطلع فرمائید. نگارنده دانش آموخته رشته فنی مهندسی برق- کنترل می‌باشد و جامعه‌شناس، اقتصاددان یا سیاست‌مدار نیست ولی با توجه به اینکه در تحصیلاتش، نگرش سیستمی را یاد گرفته لذا نگرش منطقی و سیستماتیک به مسائل جامعه و موضوع کمتر توسعه‌یافتگی شاید برای وی چندان سخت نباشد و بدین جهت این کتاب را متفاوت‌تر از هر مقاله و کتاب دیگری خواهید یافت. در سایر منابع به موضوع توسعه‌یافتگی با نگرش‌های مختلف علوم انسانی همچون جامعه‌شناسی، اقتصاد، سیاست و مدیریت نگاه کرده‌اند اما در این کتاب سعی بر آن است که طرحی نو در اندازیم و لذا از منظر مهندسی و سیستم و صد البته با کمک شاخه‌های علوم انسانی به تحلیل موضوع بپردازیم. اما بهتر است نقشه راه کتاب را قبل از ورود به مباحث آن با هم مرور کنیم و ببینیم که چگونه به واکاوی موضوع تشخیص علل و درمان توسعه‌نیافتگی کشور خواهیم پرداخت.

شناخت یک عارضه مقدم‌تر و مهم‌تر از درمان آن است. البته قبل از اقدام به شناخت یک عارضه بایستی، خودمان به این جمع‌بندی برسیم که عارضه‌ای به نام توسعه‌نیافتگی دامنگیر کشورمان شده است، اصولاً تا وقتی یک نفر در تن خود احساس کسالت و ناخوشی نکند و پیش خود به این واقعیت نرسد که لازم است به پزشک مراجعه کند هیچ‌کس نمی‌تواند در درمان او گامی موثر بردارد. لذا ما باید قبول کنیم که کشور ما نتوانسته در حد و اندازه‌ای که لایق آن است توسعه یابد. بعد از باور این مطلب، قدم بعدی شناخت علت یا علل است. در این کتاب ابتدا توسعه‌یافتگی تعریف و معیارهای تشخیص آن تشریح می‌گردد و با در نظر گرفتن این معیارها، وضعیت کشورمان ارزیابی می‌گردد. هدف از این ارزیابی شناخت جایگاه واقعی ایران در زمینه توسعه است.

وجود و انباشت انواع مختلف سرمایه همچون سرمایه‌های مادی، انسانی، اجتماعی از عوامل توسعه‌یافتگی هر کشوری هستند. در ادامه با ارایه استدلال‌های ساده، سرمایه اجتماعی کلید واژه توسعه معرفی می‌گردد. سرمایه اجتماعی تعریف و شاخص‌های اندازه‌گیری آن بیان خواهد شد. اعتماد، قانون‌مداری و مشارکت اجتماعی به عنوان سه عنصر اصلی سرمایه

اجتماعی تبیین می‌گردند. در مرحله بعد به این مطلب خواهیم رسید که سرمایه اجتماعی در یک جامعه با نگرش و کارکرد سیستم حمایتی نمود و ظهور پیدا می‌کند. بدون عملکرد سیستماتیک و صد البته ساختار حمایتی امکان تولید سرمایه‌های اجتماعی در یک جامعه مقدور نمی‌باشد، بنابراین سعی خواهیم کرد از مهندسی سیستم برای اثبات این مطلب کمک بگیریم. در ادامه آفت (اغتشاش) عملکرد سیستماتیک یک جامعه را بیان می‌کنیم و به دنبال آسیب‌شناسی یک جامعه سیستماتیک حمایتی خواهیم بود. شارلاتانیسم (از دیدن این کلمه تعجب کردید به شما حق می‌دهم لطفاً کمی بردبار باشید و تا آخر کتاب مرا همراهی کنید تا دلیل استفاده از این کلمه برایتان روشن گردد.) را تعریف کرده و تاثیرات منفی آن را در شکل‌گیری یک جامعه سیستماتیک حمایتی تشریح می‌کنیم. نمودهای رفتاری تفکر شارلاتانیسم در جامعه بیان خواهیم کرد و رفتارهایی که شارلاتانیسم می‌نامیم تشریح می‌گردند. در جلد (یا ویرایش) اول کتاب به بحث تشخیص توسعه‌نیافتگی خواهیم پرداخت و تفکر شارلاتانیسم را به مثابه بیماری سرطان در پیکره جامعه خواهیم دید. سرطانی که بسیار خطرناک و مهلک بوده و باید سریعاً درمان شود. برای درمان بیماری سرطان روش‌های مختلفی وجود دارد که یکی از آن‌ها ایمونوتراپی است در این روش به جای حمله تهاجمی به سلول‌های سرطانی از بیرون، سعی می‌شود سیستم ایمنی و دفاعی بدن که وظیفه تشخیص و درمان را دارد تقویت گردد، لذا برای درمان بیماری شارلاتانیسم در جامعه باید از سیستم دفاعی و ایمنی مبتنی بر اخلاق فردی و جمعی بهره گرفت. چگونگی تقویت سیستم ایمنی جامعه برای مبارزه با تفکر شارلاتانیسم با بهره‌گیری از مهندسی سیستم و کنترل به‌عنوان بهترین روش درمانی بیان می‌گردد که این بحث به فضل الهی در جلد دوم (ویرایش) دوم بیان خواهد گردید.

در انتهای این کتاب به این جمع‌بندی خواهیم رسید که عامل اصلی عقب‌ماندگی ایران را در اخلاق نکوهیده بعضی از مردمان آن باید جست که آن اخلاق زشت چیزی نیست جز "شارلاتانیسم". منشأ شارلاتانیسم، خودخواهی، هلو و حریص بودن انسان است به بیان دیگر، خودخواهی و حرص بی‌قید و بند برخی از مردمان، عامل بیماری مهلک اخلاقی فردی و اجتماعی شارلاتانیسم در جامعه بوده و این اخلاق مردود و خطرناک، مهمترین سرمایه جامعه، یعنی سرمایه اجتماعی را نشانه می‌رود و در جامعه‌ای که سرمایه اجتماعی آن نقصان یابد، هیچ کدام از منابع طبیعی، اقتصادی و انسانی به سرمایه تبدیل نمی‌شوند و به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

نتیجه این کتاب عبارت است از تفسیر این دو آیه بسیار زیبا: "ان... لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا بانفسهم" یعنی توسعه‌یافتگی کشور مستلزم "خواستن" و "برخاستن" است و آیه شریفه "قد افلح من زکاه و قد خاب من دسها" از سوره مبارکه شمس. هر نفس که خواهان رستگاری و سعادت است باید تزکیه داشته باشد و با دسیسه و آلودگی زیانکار خواهد شد. خداوند متعال ۱۴۰۰ سال پیش فرموده که راه نجات تو ای بشر، پاکی و پرهیزکاری است نه حيله و دسیسه. در سوره مبارکه شمس خداوند بارها قسم یاد کرده که ای بشر، اگر می‌خواهی سعادت‌مند بشوی جلوی نفست را بگیر و پرهیزکار باش، و این تزکیه به نفع خود انسان است چون خداوند یک عمل عبادی و حق... را از ما نخواست که ما بگوییم تزکیه نفس چون یک حق... است پس اگر انجام هم ندهیم نعوذبا... حق خدا را ضایع کردیم. لذا اگر جای تزکیه را دسیسه بگیرد مطمئناً به خدا هیچ ضرری نمی‌رسد و ضررش فقط به خود بشر می‌رسد. آری ما باید همگان به این نتیجه برسیم که:

هر چه کنی به خود کنی                      گر همه نیک و بد کنی

منابعی که در این کتاب از آن‌ها بهره خواهیم گرفت عبارتند از قرآن کریم، نهج‌البلاغه، مثنوی معنوی، غزلیات حافظ، اشعار سعدی، شهریار و اشعار نو سهراب سپهری، کتاب‌های دکتر شریعتی، دکتر زیبا کلام، دکتر مسعود ناصری و مقالات جامعه‌شناسی از دکتر رنانی، کتاب‌های تحلیل سیستم‌های مهندسی و منابع تحلیلی و خبری از سایت‌های اینترنتی. سعی شده است تمامی منابع به کار رفته در این کتاب ذکر شود و لذا در صورتی که نام مرجعی از قلم اقتاده باشد از صاحب اثر عذر می‌طلبیم. من وظیفه خود را نوشتن می‌دانم ولی قطعاً تاثیرگذاری سخن با خداست، از او عاجزانه می‌خواهم که نیت و عمل مرا خالص نماید و قلمی شیوا و بیانی تاثیرگذار به من عطا فرماید تا به مدد لطف او، حق مطلب ادا شود. از خداوند متعال برای شما و خود طلب بهروزی دارم.

سید مهدی علوی نیا- سال ۱۳۹۷

## دقراول: مفهوم توسعه یافتگی

ریشه یابی علل مشکل عدم توسعه یافتگی و ارائه راهکارهایی برای حل این مشکل در جامعه ایرانی به سال‌های بسیار قبل بر می‌گردد. زمانی که ایرانیان برای تجارت، تحصیل و سایر امور به کشورهای اروپایی سفر کردند و مظاهر ترقی و پیشرفت مادی را در عرصه‌های مختلف زندگی آن‌ها مشاهده کردند. با دیدن جنبه‌های مختلف ترقی در غرب، ایرانیان به این فکر افتادند که چرا کشور ما مانند فرانسه، آلمان و انگلیس پیشرفت نکرده است. اساساً این کنجکاوی ممدوح بوده و در ذهن هر ایرانی وطن دوست تداعی می‌شد و نظرات مختلفی در خصوص علل عدم توسعه یافتگی ایران مطرح گردید. هر کسی با دیدگاه خود به تحلیل موضوع عدم توسعه یافتگی پرداخت و شروع به نقادی کرد.

هر کس از ظن خود شد یار من      از درون من نجست اسرار من  
سر من از ناله من دور نیست      یک چشم و گوش را آن نور نیست

مولانا

شاید این نقادی‌ها با توجه به مختصات زمانی و مکانی که ایرانیان در آن فضا نظریه‌پردازی کرده‌اند درست باشند ولی آنچه بدیهی است باید سر عدم توسعه یافتگی را از ناله نی ایران شنید و این شنیدن مستلزم دقت نظر بیشتر و صد البته به دور از خود کم‌بینی و خودستایی است. افراد مختلفی در خصوص علل توسعه یافتگی ایران قلم‌فرسایی کرده‌اند و مقالات و کتاب‌های زیادی در این حوزه به رشته تحریر در آمده است. گروهی راز عقب ماندگی ایران از کشورهای اروپایی را در تفاوت فرهنگ ایرانی و غربی جستجو کردند و "فرنگی شدن از فرق سر تا نوک انگشت پا" را تنها راه نجات کشور می‌دانستند چرا که در نظر این طیف از نظریه‌پردازان "ایرانی‌ها بدون غربی‌ها حتی نمی‌توانند یک لوله‌نگ<sup>۱</sup> هم بسازند." لذا این غرب‌گراها معتقد بودند که برای پیشرفت در عرصه‌های مختلف باید از غرب تقلید کنیم. در مقابل گروه دیگری بر خلاف طیف غرب‌گراها، ریشه همه مشکلات را در سیاست استعماری غرب جستجو می‌کردند. آن‌ها غرب و امپریالیسم را تنها عامل عدم توسعه کشورهای اسلامی و ایران می‌دانستند و راه حل را در مقابله جدی با استعمار جستجو می‌کردند. اوج این غرب‌ستیزی را می‌توان در تفکرات حزب توده مشاهده کرد. برخی مخالفین مذهب، دین و اسلام، همه عوامل عدم توسعه یافتگی را در دین‌مداری ایرانیان خلاصه کردند و حتی بعضی‌ها پا را فراتر نهاده و ریشه مشکلات را در حمله اعراب به ایران و شکست حکومت ساسانیان در ۱۴۰۰ سال پیش دانستند و به تفکر افراطی شوونیستی عرب‌ستیزی روی آوردند. گروهی دیگر شرایط جغرافیایی و آب‌وهوای نیمه‌خشک و خشک ایران را در عدم توسعه یافتگی بی‌تاثیر ندانستند و آب و هوای معتدل اروپا را در این رشد و ترقی مهم تلقی کردند. بعد از انقلاب نیز کتاب‌های مختلفی در مورد تشریح عدم توسعه یافتگی ایران نوشته شده است و هر یک از مولفین به واکاوی این مسئله مهم پرداخته‌اند. به عنوان مثال، دکتر صادق زیبا کلام معتقد است که ایرانیان بر آن بودند که پاسخ سوال عدم توسعه یافتگی و پیشرفت ایران را در خارج از کشور باید جستجو کرد زیرا ما تقصیری در این عدم توسعه یافتگی نداریم و هر چه هست عوامل جبری تحمیل شده بر ماست که باعث عدم پیشرفت ایران شده است. وی در کتاب "ما چگونه ما شدیم" دلایل مختلفی همچون کم‌آبی ایران، گسترش زندگی عشایری، تمرکز قدرت در دست حکومت و خاموش شدن چراغ علم را از عوامل اساسی افول ایران ذکر کرده است. دکتر جلایی پور در کتابی تحت عنوان "جامعه‌شناسی ایران: جامعه کژ مدرن" بدقواره‌گی توسعه ایران را عامل عدم توسعه ایران می‌داند وی معتقد است جامعه امروز ایران مشخصات یک جامعه مدرن را دارد ولی ساختار آن بدقواره است وی "اصلاحات" را راه حل درمان این بدقواره‌گی می‌داند. آقای علی رضا قلی در کتاب "جامعه‌شناسی نخبه‌کشی" بر این باور است که همه با هم در عدم توسعه یافتگی ایران مقصریم، وی معتقد است که نمی‌توان اتلاف سرمایه‌های مادی و معنوی این سرزمین را صرفاً به خیانت‌های چند نفر درباری نسبت داد و آن را عامل بدبختی ملت دانست. به نظر ایشان "علت‌العلل همه حوادث مثبت و منفی را در تاریخ یا اجتماع باید در درون جامعه خودمان جستجو کرد." نراقی نیز در کتاب "جامعه‌شناسی خودمانی" به بررسی ویژگی‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناختی مردم ایران می‌پردازد و نظر



رضاقلی را تأیید می‌کند و ریشه همه مشکلات ایران را متوجه عموم مردم یعنی فرهنگ حاکم بر مناسبات فردی، اجتماعی و اخلاقی جامعه ایران می‌داند. سید محمد خاتمی در کتابی تحت عنوان "آئین اندیشه در دام خودکامگی" مهمترین عامل عدم توسعه ایران را به وجود دولت‌های مستبد و خودکامه ربط می‌دهد و در یک کلام توسعه‌نیافتگی سیاسی را علت توسعه‌نیافتگی در سایر زمینه‌ها قلمداد می‌نماید. البته قصه این تحلیل‌ها سر دراز دارد و چنانچه فرصت و مجال دیگر پیش آید، داستان آن را بیان خواهیم کرد.<sup>۱</sup>

هر کدام از علل مذکور در جایگاه خود محترم و البته قابل نقد است و می‌توان دلایلی برای رد یا قبول هر کدام از علل مطرح شده بیان کرد اما فصل مشترک همه بحث‌ها این است که **کلید واژه علت توسعه‌نیافتگی را باید در خود جامعه ایرانی جستجو کرد و ریشه اکثر (نه همه) مشکلات در هر جامعه‌ای به مردم آن جامعه بر می‌گردد.** به نظر می‌رسد ما باید به خودمان برگردیم و مروری بر احوال و رفتار خود داشته باشیم و دریابیم که در کجا خطا کردیم و چگونه خطا را اصلاح کنیم. زهی خیال باطل است که فکر کنیم دیگران به فکر ما هستند و دغدغه آن‌ها تعالی و پیشرفت ما است.

من قصد ورود به مسائل سیاسی در روابط بین‌الملل را ندارم چرا که دل همه انسان‌های آزاداندیش از این داستان‌های ظلم و جور در جامعه جهانی پر از خون است و روایت آن‌ها نیازمند فرصتی بسیار زیاد و البته خارج از موضوع و حوصله این کتاب است. لذا اگر موافق باشید به اصل موضوع بحث برگردیم. باور راسخ من این است که علی‌رغم ذکر دلایل متفاوت از سوی افراد مختلف برای علت عدم توسعه‌یافتگی ایران، آنچه که مبرهن است علت اصلی را باید در افکار، رفتار و افعال خودمان جستجو کنیم. هر چند که سایر عوامل نیز بی‌تأثیر نبودند و به‌عنوان عوامل شتاب‌دهنده منفی یا همان ترمز در روند توسعه کشور نقش ایفا کرده‌اند. چه کسی می‌تواند از نقش تحریم‌ها به‌عنوان دست‌انداز جاده توسعه کشور در سال‌های اخیر چشم‌پوشی کند؟! بدیهی است که دشمن وجود دارد و همواره در حال دسیسه‌چینی است. چه کسی می‌تواند بپذیرد که گروه داعش را در جهت منافع کشورهای منطقه ایجاد کرده‌اند؟

عامل کلیدی و مهم (علی‌رغم وجود سایر عوامل منفی موصوف) در عدم توسعه‌یافتگی کشورمان، خودمان هستیم و لا غیر. البته شاید به دور از انصاف باشد که جامعه ایرانی را یک جامعه کاملاً توسعه نیافته بدانیم و موضوع را کاملاً سیاه ببینیم، زیرا به هر حال در جامعه ایرانی نیز برخی از شاخص‌های توسعه قابل رویت است اما دو نکته مهم در این حوزه قابل تامل است، اول اینکه شاخص‌های توسعه در کشور ما در مقایسه با کشورهای توسعه‌یافته پایین است و ثانیاً، وضعیت توسعه‌یافتگی جامعه ایرانی با ظرفیت بالای فرهنگ و تمدن اسلامی و ایرانی ما چندان سنخیت ندارد. ما که ادعای مسلمانی و پیروی از کامل‌ترین دین الهی را داریم باید وضعیت بسیار بهتری نسبت به آنچه هست داشته باشیم.

تا بدین‌جا به کرات از اصطلاح "توسعه‌یافتگی" و ضد آن "توسعه نیافتگی" استفاده کرده‌ایم، برای ایجاد یک فهم مشترک لازم است که این اصطلاح را دقیق‌تر تعریف کنیم. لذا در ادامه با تعریف توسعه‌یافتگی، شاخص‌های سنجش آن را نیز بیان خواهیم کرد. در ضمن با تعریف انواع سرمایه، نقش آن را در توسعه‌یافتگی مرور خواهیم کرد.

توسعه‌یافتگی ذاتاً یک مفهوم کیفی است، اما در دنیای کنونی برای سنجش وضعیت یک کشور از نظر پیشرفت و توسعه و یا مقایسه کشورها از نظر توسعه‌یافتگی، ضروری است یک سری شاخص‌های کمی تعریف گردند. لازم به توضیح است که هنوز در خصوص مفهوم و تعریف توسعه‌یافتگی یا توسعه‌نیافتگی وحدت نظری وجود ندارد و لذا این اختلاف نظر، احصاء شاخص‌ها را نیز با مشکل مواجه می‌کند. مفهوم توسعه در طی چند سال اخیر دچار تحول شده و ابعاد گوناگون اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، ارتباطات را نیز در بر می‌گیرد. به همین جهت روش‌های سنجش آن نیز باید به دقت انتخاب شوند. شاخص‌های مختلف کیفیت فیزیکی زندگی PQLI، شاخص توسعه انسانی HDI، شاخص درآمد تولید ناخالص داخلی بر مبنای برابری قدرت خرید PPP<sup>۲</sup> و ... در سنجش توسعه کشورها مد نظر قرار می‌گیرند. در این کتاب ما از دو شاخص PPP و شاخص

۱. بدیهی است بیان نام صاحب‌نظران و فعالان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و ذکر نکته نظرات آنها در این کتاب به منزله تأیید نگرش‌های ایشان نیست. چرا که در برخی از مباحث، اینجانب نقد جدی به دیدگاه‌های این بزرگواران دارم.

۲. Purchasing Power Parity نوعی شاخص اقتصادی است که به‌عنوان تکنیکی برای تعیین ارزش پول‌های مختلف به‌کار می‌رود. فرض کنید سیدی از ۵ کالا شامل یک کیلو گوشت، یک کیلو برنج، یک گالن بنزین، یک پیراهن مردانه و یک دفتر صبرگر را در ایران بتوان به قیمت ۲۰۰ هزار

HDI برای مقایسه توسعه‌یافتگی کشورها استفاده خواهیم کرد.

ضمن مطالعه رتبه‌بندی کشورها، از نظر شاخص PPP از گزارش بانک جهانی در سال ۲۰۱۷ و شاخص توسعه انسانی HDI گزارش "برنامه توسعه سازمان ملل" در سال ۲۰۱۷، پانزده کشوری که بالاترین رتبه را در خصوص HDI دارند به همراه پانزده کشور پایین دنیا از نظر این شاخص، در جدول (۱) آورده شده‌اند. در ستون‌های بعدی جدول به ترتیب رتبه جهانی همین کشورها، بر اساس شاخص‌های سرمایه اجتماعی، سرمایه طبیعی، شاخص احساس فساد CPI بیان گردیده است. جدول (۱): مقایسه رتبه تعدادی از کشورها از نظر شاخص‌های توسعه

ردیف	نام کشور	رتبه <sup>۱</sup> HDI	رتبه <sup>۲</sup> PPP	رتبه <sup>۳</sup> سرمایه اجتماعی	رتبه <sup>۴</sup> سرمایه طبیعی	شاخص احساس فساد CPI <sup>۵</sup>
۱	نروژ	۱	۳	۱۰	۲۷	۳
۲	استرالیا	۲	۹	۴	۴۸	۱۳
۳	سوئیس	۲	۲	۶	۷۱	۳
۴	آلمان	۴	۱۹	۱۶	۱۲۸	۱۲
۵	دانمارک	۴	۱۰	۱۵	۶۱	۲
۶	سنگاپور	۵	۱۱	۲۰	۱۷۳	۶
۷	هلند	۶	۱۵	۱	۱۴۰	۸
۸	ایرلند	۷	۷	۱۲	۶۵	۱۹
۹	ایسلند	۸	۵	۸	۲۰	۱۳
۱۰	کانادا	۹	۱۷	۷	۱۱	۸
۱۱	آمریکا	۱۰	۸	۹	۴۹	۱۶
۱۲	هنگ گنگ	۱۱	۱۴	۲۷	۱۵۳	۱۳
۱۳	نیوزیلند	۱۲	۲۰	۱۳	۱۲	۱
۱۴	سوئد	۱۳	۱۲	۳	۵	۶
۱۵	بریتانیا	۱۴	۲۵	۵	۱۴۴	۸
۱۶	اتیوپی	۱۷۴	۱۶۵	۱۳۵	۵۵	۱۰۷
۱۷	مالی	۱۷۵	۱۶۶	۱۰۲	۶۶	۱۲۲
۱۸	کنگو	۱۷۶	۱۸۳	۱۴۱	۳	۱۶۱
۱۹	لیبریا	۱۷۷	۱۸۱	۱۳۱	۴۱	۱۲۲
۲۰	گینه بیسائو	۱۷۸	۱۷۴	۱۴۰	۳۸	۱۷۱
۲۱	اریتره	۱۷۹	۱۶۴	۱۳۱	۱۴۷	۱۶۵
۲۲	سیرالئون	۱۷۹	۱۷۷	۱۴۵	۱۸	۱۳۰
۲۳	موزامبیک	۱۸۱	۱۸۷	۱۲۳	۵۲	۱۵۳
۲۴	سودان جنوبی	۱۸۱	۱۸۸	۱۴۹	۱۵۶	۱۷۹
۲۵	گاپانا	۱۸۳	۱۸۰	۱۰۷	۲	۱۴۸

تومان (تقریباً ۳۰ دلار) خریداری کرد و همان سبد کالا را در آمریکا به قیمت ۹۰ دلار بتوان تهیه کرد، در آن صورت و با تعمیم آن به کل اقتصاد، می‌توان گفت قیمت‌های داخلی کالاها در ایران یک سوم قیمت‌های داخلی آمریکاست. زیرا با ۹۰ دلار در ایران می‌توان به‌جای یک سبد کالا، سه سبد کالای گفته شده را خریداری کرد. با این مثال، چنانچه درآمد سرانه آمریکایی‌ها سه برابر درآمد سرانه ایرانی‌ها باشد، در آن صورت از نظر قدرت خرید در شرایط برابر قرار خواهند داشت.

1. <http://hdr.undp.org/en/composite/HDI>

2. <https://datacatalog.worldbank.org/dataset/gdp-ranking-ppp-based>

3. [www.cauxroundtable.org/](http://www.cauxroundtable.org/)

4. <http://solability.com/the-global-sustainable-competitiveness-index/the-index/natural-capital>

۵. CPI مخفف Corruption Perceptions Index بوده و منظور از رتبه ۱ کمترین فساد است لذا در نیوزلند کمترین فساد و در سودان جنوبی بیشترین فساد درک می‌شود همچنین برخی از کشورها همچون نروژ و سوئیس و یا سنگاپور و سوئد وضعیت مشابهی دارند و در رتبه یکسان قرار دارند.

مرجع: <https://www.transparency.org/research/cpi/overview>

۲۶	بروندی	۱۸۴	۱۸۹	۱۵۲	۱۰۹	۱۵۷
۲۷	بورکینافاسو	۱۸۵	۱۷۵	۱۰۸	۸۴	۷۴
۲۸	چاد	۱۸۶	۱۶۹	۱۴۶	۹۶	۱۶۵
۲۹	نیجر	۱۸۷	۱۸۴	۱۳۳	۱۲۱	۱۱۲
۳۰	آفریقای مرکزی	۱۸۸	۱۸۶	۱۴۸	۱۷	۱۵۶
	ایران	۶۹	۱۷	۱۱۰	۱۳۰	۱۳۰

سرمایه طبیعی کشور همان طبیعت فیزیکی خدادای است. در واقع مدل سرمایه طبیعی شامل ماهیت منابع موجود است که به کشور اجازه می‌دهد تا کاملاً از نظر منابع طبیعی مستقل باشد. در این مدل زمین، آب، اقلیم، تنوع زیستی، تولید مواد غذایی و ظرفیت و منابع انرژی و منابع معدنی همان سرمایه طبیعی هستند. تخریب منابع موجود در یک کشور باعث افول رتبه سرمایه طبیعی در آن کشور می‌گردد. کشورهای غنی از نظر سرمایه طبیعی، دارای آب فراوان همراه با آب و هوای گرمسیری، تنوع زیستی غنی و دسترسی به سایر منابع طبیعی هستند. کشور ما از نظر ذخایر انرژی و معادن در کل دنیا رتبه پنجم را دارد اما به دلیل آب‌وهوای خشک و نیمه خشک از نظر سرمایه طبیعی با وجود منابع انرژی، کشوری نسبتاً فقیر محسوب می‌شود و رتبه ۱۳۰ را داریم، البته علاوه بر کاهش منابع آبی، تخریب محیط زیست و آلودگی منابع آبی و آلودگی هوا در کسب این رتبه نه چندان مطلوب بی‌تاثیر نیست.

در این جدول مشاهده می‌گردد که ۱۵ کشور اول دنیا از نظر شاخص HDI، در واقع از نظر شاخص PPP نیز جزو کشورهای با سرانه بالا و در مقابل کشورهای که از نظر شاخص HDI در قعر جدول هستند از نظر شاخص PPP نیز وضعیت نابسامانی دارند. حال سوال اساسی این است که وجه مشترک بین کشورهای توسعه‌یافته چیست؟ یا در مقابل کشورهای توسعه‌نیافته و عقب‌مانده نیز چه وجه مشترکی دارند؟ به عبارت دیگر چه عامل یا عواملی باعث شده است که کشورهایی مانند نروژ، سوئیس و آلمان توسعه‌یافته گردند و در مقابل به دلیل عدم وجود آن عامل یا عوامل، کشورهایی مانند اتیوپی، مالی و چاد عقب‌مانده باشند؟ شناخت این عامل یا عوامل می‌تواند کلید حل معمای توسعه‌یافتگی برخی از کشورها و یا عقب‌ماندگی برخی دیگر باشد. با ادامه بررسی‌ها و مطالعات به این نتیجه رسیدیم که عنصر کلیدی در توسعه‌یافتگی یا عقب‌ماندگی کشورها به غنا یا فقر سرمایه اجتماعی در آن کشورها برمی‌گردد. که در ستون پنجم جدول (۱) رتبه‌بندی کشورهای مذکور از نظر سرمایه اجتماعی آورده شده است. لذا بحث اصلی ما در دفتر دوم این کتاب به تعریف سرمایه اجتماعی و بررسی ابعاد مختلف آن تمرکز خواهد یافت و ارتباط توسعه‌یافتگی با سرمایه طبیعی و شاخص احساس فساد نیز تشریح می‌گردد.

### جمع‌بندی

همانطوری که پیشتر ذکر گردید توسعه‌یافتگی ذاتاً یک مفهوم کیفی است اما برای سنجش آن در کشورهای مختلف، شاخص‌های مختلفی ذکر شده است و در این کتاب ما دو شاخص HDI و PPP را در نظر گرفتیم و ۱۵ کشور توسعه‌یافته را به همراه ۱۵ کشور توسعه‌نیافته، در جدول (۱) لیست کردیم و نتایج جدول با ذهنیت همه ما از توسعه‌یافتگی تطابق دارد زیرا همگان کشورهایی مانند نروژ، سوئیس و سنگاپور را توسعه‌یافته می‌دانیم و کشورهایی مانند چاد، اریتره و اتیوپی را عقب‌مانده می‌دانیم لذا این دو شاخص انتخابی می‌توانند محک خوبی تلقی شوند. نکته معنی‌دار دیگری که طی مطالعات آماری به آن رسیدیم این بود که بین این دو شاخص مذکور و سرمایه اجتماعی نیز رابطه وجود دارد و کشورهای توسعه‌یافته از نظر سرمایه اجتماعی غنی‌تر بوده و در مقابل کشورهای توسعه‌نیافته فقیر هستند البته سایر سرمایه‌ها نیز همچون سرمایه‌های طبیعی، سرمایه‌های فیزیکی، سرمایه‌های انسانی مورد مذاقه قرار گرفتند. بیان جزئیات تحلیلی آماری این ارتباط بین متغیرها و شاخص‌های HDI و PPP و متغیر سرمایه اجتماعی به دلیل پرهیز از اطاله مطلب صرف‌نظر می‌شود.

## د قردوم: سرباه اجتماعي کليدواثره توسعه

کشور عزیزمان را با ژاپن و آلمان مقایسه می‌کردم، ما ده‌ها سال قبل از جنگ جهانی دوم در کشورمان، جنبش نهضت مشروطه داشتیم. ولی چطور شد که ژاپنی‌ها از زمان اشغال این کشور تا به امروز (در طول حدود ۷۰ سال) به توان اقتصادی بیش از چهارده برابر توان اقتصادی ایران از نظر شاخص GDP<sup>۱</sup> دست یافته‌اند؟! در ایران در سال ۱۳۴۱ شمسی مقارن با ۱۹۶۳ میلادی، ایران خودرو با نام ایران ناسیونال توسط برادران خیامی بنیانگذاری شد<sup>۲</sup> و سایپا در سال ۱۳۴۴ کار خود را با نام "شرکت ایرانی تولید اتومبیل سیتروئن ایران" شروع کرد. در مقابل تویوتای ژاپن در سال ۱۹۴۵ (بعد از جنگ جهانی دوم) با تغییر از کاخانجات ریسندگی به خودروسازی، آغاز به کار کرد اما عملاً تولید خود را از دهه شصت میلادی شروع کرد. یعنی تقریباً چند سال قبل از ایران خودرو. در حال حاضر خودروهای تولیدی تویوتا در ۱۷۰ کشور جهان استفاده می‌گردد و این شرکت بزرگترین تولیدکننده خودرو در جهان است<sup>۳</sup>، ارزش برند این شرکت در سال ۲۰۱۶ بیش از ۵۳ میلیارد دلار بود. اما خودروسازی ما چه جایگاهی در صنعت خودروسازی دنیا به خود اختصاص داده است؟ این صنعت با وجود حمایت بیش از ۵۰ ساله، هنوز به دنبال مونتاژ بوده و جالب‌تر اینکه به مونتاژکار خودروهای چینی با سابقه تولید ده تا بیست ساله بدل شده است. واقعاً داستان این صنعت در کشور ما خیلی پرغصه است و مردم به پاس حمایت از این صنعت بی‌کفایت داخلی باید جان و مال خود را در جاده‌ها فدا کنند؟! در پی زلزله کرمانشاه در سال ۹۶ از صدا و سیما و سایت‌های خبری اینترنتی، اخبار مربوط به زلزله و نحوه کمک‌رسانی به آن‌ها را دنبال می‌کردم بعضاً مشاهده می‌شد که در زمان کمک‌رسانی به زلزله‌زدگان، بی‌نظمی گلایه اصلی مردم می‌شود و حتی در زلزله کرمانشاه، فرمانده نیروی انتظامی استان از اعزام ۱۰ هزار نفر مأمور برای برقراری نظم و امنیت، محافظت از اموال مردم و اماکن و تاسیسات و ساماندهی تردد خودروها در مناطق زلزله‌زده خبر می‌دهد!!!<sup>۴</sup> واقعاً چه اتفاقی رخ داده است که دولت برای حفظ نظم و امنیت در منطقه‌ای که مردم آن در حادثه وحشتناک زلزله آسیب دیده‌اند باید یگان ویژه پلیس و تیپ نظامی به محل گسیل کند! بعد از خواندن این مطلب در سایت‌های خبری، کنجکاو شدم تا رفتار ژاپنی‌ها را با رفتار خودمان در زمان بروز زلزله مقایسه کنم، لطفاً به دو تصویر از لحظه کمک‌رسانی در زمان زلزله به مردم ژاپن و ایران، که در سایت‌های خبری فارس نیوز و آنا آورده شده است دقت کنید، این تفاوت از کجا ناشی می‌شود؟!!!

مطمئنم که این سوالات و شاید ده‌ها سوال مشابه به ذهن شما خواننده عزیز خطوط کرده است و گاهی هم تکدر خاطری ایجاد کرده است. ایراد کار ما ایرانیان کجاست؟ در فصل قبل اشاره کردم که با وجود عوامل خارجی متعدد که بر سر راه توسعه این کشور توسط دشمنان و بدخواهان خارجی قرار گرفته است باید عامل کلیدی عدم توسعه‌یافتگی را در خودمان جستجو کنیم. سرمایه‌های طبیعی، نفت و گاز عامل تامل توسعه نبوده و نیستند زیرا در این صورت باید کشوری مانند ژاپن، کره جنوبی، سوئد، ایسلند باید در قعر جدول رتبه‌بندی توسعه‌یافتگی قرار داشته باشند و عربستان، عراق، نیجریه در صدر.

داشتن پول و ماشین‌آلات برای طی مسیر توسعه عوامل اساسی و مهمی محسوب می‌گردند اما علت تأمل نیستند. آلمان در طول جنگ جهانی دوم دچار خسارات سنگینی شد و حدود هفت میلیون آلمانی در این جنگ کشته شدند و آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم به غارت آلمان پرداخت. جان جیمبل در کتاب خود به نام "استثمار و غارت در آلمان پس از جنگ" می‌نویسد: از آلمان نزدیک به ۱۰ میلیارد دلار توسط آمریکا و بریتانیا غرامت گرفته شد که این مقدار معادل ۱۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ بوده است. آمریکا با یک برنامه قوی به چپاول دانش فنی، علمی و همچنین تمام اختراعات ثبت شده آلمان

<sup>۱</sup> تولید ناخالص داخلی یا Gross Domestic Product یکی از مقیاس‌های اندازه اقتصاد است که ارزش کل کالاها و خدمات نهایی تولید شده در داخل مرزهای یک کشور در یک بازه زمانی معین را با توجه به واحد پول جاری اندازه‌گیری می‌کند.

2. <http://rasekhoon.net/article/show/161763/>

3. <http://namnak.com/-تویوتاتاریخچه->

۴. خبرگزاری جمهوری اسلامی، کد خبر: ۸۲۷۶۰۸۶۰ تاریخ خبر ۱۳۹۶/۰۹/۲۱

اقدام کرد. لذا می‌بینیم که آلمان بعد از جنگ جهانی دوم علاوه بر اینکه پول و دارایی و ماشین‌آلات صنعتی نداشت حتی از زیر صفر شروع کرد و آلمانی‌ها برای جبران خسارات جنگ در واقع خیلی هم بدهکار بودند. پس چطور شد که آلمان در بوندواگون بعد از نازیسم توانست خود را همانند ژاپن به جایگاه بالایی برساند؟! کلید حل معمای علت توسعه‌یافتگی ژاپن و آلمان را نباید در ذخایر نفت و گاز و معادن طلا و مس جستجو کرد، آن‌ها نه پولی داشتند و نه سرمایه‌های کلان در بانک‌هایشان. آنچه داشتند سرزمینی ویران، مردمی جنگ‌زده و گرسنه و دستان خالی از ثروت بود.



شکل (۲) کمک‌رسانی به زلزله‌زدگان در ژاپن و رفتار مردم



شکل (۱) کمک‌رسانی به زلزله‌زدگان در ایران و رفتار مردم

با خواندن مطالب مذکور، به شما حق می‌دهم که حس کنجکاوی‌تان نیز در پی یافتن کلید توسعه ژاپن و آلمان دو چندان شده باشد! من نیز همین حس را داشتم. مطالعاتم را ادامه دادم و در مقالات، به عبارتی به نام "سرمایه اجتماعی" برخورد کردم. شاید شما نیز بارها این عبارت را شنیده‌اید ولی در خصوص مفهوم آن چندان تامل نکرده‌اید، راستش را بخواهید من نیز همانند شما به کرات این عبارت را شنیده بودم ولی چندان به معنا و مفهوم آن دقت نکرده بودم، در یک مقاله‌ای نوشته شده بود: "سرمایه اجتماعی" در حقیقت "علاج همه مشکلات" جوامع مدرن<sup>۱</sup> است.<sup>۲</sup> این ادعایی جالب بود، چراکه علاج همه مشکلات را در سرمایه اجتماعی خلاصه کرده بود؟! آیا واقعاً سرمایه اجتماعی می‌تواند پاسخ معمای ما نیز باشد؟ ادعای "علاج همه مشکلات" مرا بر آن داشت که موضوع را عمیق‌تر بررسی کنم و کتب و مقالات نوشته شده در خصوص سرمایه اجتماعی را مطالعه کنم.

از آنجاکه سرمایه اجتماعی، علاج همه مشکلات جوامع مدرن معرفی شد، لذا اگر موافق باشید با هم در ابتدا مروری بر تعریف و مفهوم سرمایه اجتماعی داشته باشیم و سپس به کارکردهای آن در درمان همه مشکلات جامعه بپردازیم. آیا پاسخ معمای علل رشد و توسعه‌یافتگی ژاپن، آلمان و سایر کشورهای توسعه یافته، وجود و انباشت سرمایه اجتماعی در آن جوامع است؟ پس در این صورت، آیا دلیل توسعه‌یافتگی کشورهایمانند سیرالئون، اریتره، چاد و ... به دلیل فقر سرمایه اجتماعی در آن‌ها است؟! اجازه می‌خواهم در ادامه سرمایه و انواع آن را تعریف نمایم و نقش سرمایه اجتماعی را در توسعه‌یافتگی و یا عدم توسعه بیشتر تشریح کنم.

در فصل اول برای ارزیابی توسعه‌یافتگی کشورها، دو شاخص عمده HDI و PPP را معرفی کردیم و با توجه به این دو شاخص، پانزده کشور توسعه یافته را به همراه پانزده کشور عقب‌مانده از قافله توسعه‌یافتگی را معرفی کردیم. حال به دنبال واکاوی عامل یا عوامل توسعه‌یافتگی هستیم. با مروری بر اندیشه‌های متقدمین حوزه علوم اجتماعی در می‌یابیم که، از قدیم‌الایام، بررسی عوامل توسعه‌یافتگی در جوامع یکی از دغدغه‌های جدی اندیشمندان و صاحب‌نظران حوزه علوم انسانی و اجتماعی بوده و بدیهی است که در اختیار داشتن سرمایه را یک ضرورت برای توسعه دانسته‌اند.

سرمایه اساساً یک مفهوم اقتصادی است و تعاریف مختلفی از آن در علم اقتصاد ارائه شده است. جان بلاک "سرمایه را وسیله تولید و ساخت بشر می‌داند و یا در تعریف دیگر سرمایه را ابزاری برای حصول عایدی تعریف کرده است."<sup>۳</sup> لذا سرمایه

۱. منظور از جامعه مدرن مقابل جامعه سنتی است. در جامعه سنتی ساختار اقتصاد ساده بوده و اعضای جامعه با حداقل تغییر و دخل و تصرف در طبیعت نیازهای خود را به‌دست می‌آورند. در جوامع مدرن، ساختار اقتصاد پیچیده بوده و ورود صنعت به این جوامع تغییرات شگرفی در نحوه زندگی مردم ایجاد کرده است لذا با این تعریف می‌توان گفت بسیاری از جوامع بشری دوران مدرنیته را سپری کرده‌اند و یا در دوران پسامدرن زیست می‌کنند. عده محدودی از جوامع بشری در عصر حاضر در حال گذار از جوامع سنتی به مدرن بوده و جوامعی با ساختار سنتی در اقل هستند.

2. <http://www.iran-newspaper.com/newspaper/BlockPrint/183841>

3. Black John: Oxford Dictionary of Economics Oxford, New York, Oxford University Press, 1997

**به عنوان "موتور" توسعه محسوب می‌گردد.**<sup>۱</sup> همچنین سرمایه مفهوم انباشت از یک چیز خوب مانند کالا، پول و سایر ارزش‌ها را نیز در ذهن تداعی می‌کند، در هر انباشتی، مفهوم "تدریج" نیز نهفته است. سابقه موضوع به یونان باستان برمی‌گردد که سقراط هدف جامعه را دستیابی به سعادت از طریق گسترش عمل اخلاقی در بین افراد جامعه ذکر کرده است. در عصر حاضر، یکی از عوامل حصول سعادت در جامعه، توسعه‌یافتگی است و منظور از اخلاق در جوامع امروز همان سرمایه اجتماعی است. در قبل از قرن بیستم، دو عامل زمین و نیروی کار را به عنوان عوامل اصلی رشد اقتصادی معرفی می‌کردند اما با ظهور تئوری اقتصاد کلاسیک، سرمایه مهم‌ترین عامل توسعه معرفی گردید. در این تئوری، منظور از سرمایه همان سرمایه‌های مرئی و ملموس همچون پول، زمین و ماشین‌آلات بود که تعریف جان بلاک نیز بیشتر به همین سرمایه‌ها اشاره دارد. تا پایان جنگ جهانی دوم، تفکر غالب همین بود تا اینکه از نیمه دوم قرن بیستم به بعد، کم‌کم عنصر "سرمایه انسانی" نیز به مورد توجه قرار گرفت، زیرا این اعتقاد به وجود آمد که بدون وجود سرمایه انسانی سایر سرمایه‌های مالی، طبیعی و فیزیکی نیز هدر می‌شوند و لذا برای آموزش افراد جهت کسب تخصص و تجربه‌اندوزی نیروی انسانی، اهتمام ویژه‌ای صورت گرفت. گسترش سیستم آموزش رایگان، تامین اجتماعی و نظایر آن در راستای افزایش سرمایه انسانی بود. باید متوجه بود که در دوران جدید و اقتصاد پساصنعتی، سرمایه‌های نامرئی مانند سرمایه‌های انسانی، اجتماعی و فرهنگی نیز اهمیت زیادی پیدا کرده‌اند. در این دوره، نیروی انسانی اندیشه‌ورز نیز جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است زیرا در این جوامع، ایده‌های دانش محور به جای کالا به فروش می‌رسند و این ایده‌ها نه تنها از بین نمی‌روند بلکه امکان بازاندیشی و تکمیل آن‌ها توسط نیروی انسانی خلاق وجود دارد. بعد از فروپاشی بلوک شرق و در دهه ۹۰ میلادی نظریه‌پردازان حوزه علوم اجتماعی و اقتصادی متوجه شدند که برخی از جوامع با وجود عدم دسترسی به سرمایه‌های مادی، فیزیکی، طبیعی و مالی مناسب به سرعت در حال رشد هستند، این جوامع، حتی سرمایه انسانی گسترده‌ای هم در اختیار نداشتند. سرمایه‌های مذکور از سایر مناطق دنیا جذب این جوامع می‌شدند و این جوامع توانسته بودند با جذب این سرمایه‌ها به توسعه دست یابند. البته در این بین، کشورهای فراوانی تلاش کردند که اقدام به جذب سرمایه از سایر مناطق کنند ولی موفق نشدند تا کار را مانند کشورهای توسعه یافته پیش ببرند. سَر کار چه بود؟ چرا برخی از جوامع موفق به جذب سرمایه‌های سایر کشورهای دنیا شدند ولی برخی دیگر نه؟ اساساً چه اتفاقی در برخی از جوامع رخ داده است که آن‌ها نمی‌توانند حتی از سرمایه‌های خود نیز بهره‌مند شوند و سرمایه‌های آن‌ها به سایر کشورها مهاجرت می‌کند. محققین دریافتند که عامل اصلی جذب سرمایه‌های انسانی و اقتصادی به هر منطقه، به وجود انباشت کافی از سرمایه‌های اجتماعی در آن منطقه بر می‌گردد و دلیل مهاجرت سرمایه‌های انسانی و فیزیکی از برخی از کشورها، نیز به کمبود سرمایه اجتماعی برمی‌گردد و لذا همه توجه‌ها به سرمایه اجتماعی معطوف گردید. حتی مطالعات نشان می‌دهد که در مناطق مختلف کشورهای پیشرفته نیز به علت اختلاف سطح سرمایه اجتماعی، در توسعه‌یافتگی آن مناطق هم شکاف ایجاد می‌شود؛

دکتر محسن رنانی در مقاله‌ای با ارایه دو مثال خوب، عملکرد سرمایه اجتماعی را تشریح می‌نماید:<sup>۲</sup> فرض کنید در یک شهر که حق عبور همیشه با عابر پیاده باشد و عابران برای عبور از خیابان با انگشت اشاره خود به رانندگان اشاره می‌کنند که قصد دارند از عرض خیابان تردد کنند (البته عابر پیاده نیز از قبل با محل‌های مجاز برای تردد آشنا شده است و آموزش‌های لازم را در زمینه ترافیک شهری گذرانده است). راننده به محض دیدن علامت درخواست تردد از طرف عابر، توقف می‌کند و عابران بدون هیچ حادثه‌ای عبور می‌کنند و لذا هزینه‌ای برای خط‌کشی خیابان‌ها لازم نیست در جامعه دوم فرض کنید که رانندگان به علامت اشاره عابران اهمیتی قائل نمی‌شوند یا عابران با عجله و بدون نشان دادن دست خود به عنوان علامت عبور، وارد خیابان می‌شوند، در این حالت، روزانه ده‌ها تصادف رخ می‌دهد و دولت برای کاهش آن‌ها اقدام به خط‌کشی خیابان‌ها می‌کند و عابران موظف به عبور از خطوط می‌گردند و رانندگان نیز باید در خطوط عابر پیاده توقف نمایند. در این حالت هزینه اضافی به افراد و دولت از بابت خط‌کشی خیابان‌ها تحمیل می‌گردد. در جامعه سوم فرض کنید عابران از روی خطوط، عبور نمی‌کنند و رانندگان نیز پشت خطوط توقف نمی‌کنند در این صورت دولت مجبور می‌شود سر هر چهارراه و در محل هر خط

۱. تاملات ایرانی: کاهش سرمایه اجتماعی و ناکامی سیاست‌های اقتصادی ایران، رنانی، مجله آیین اسفند ۱۳۸۵ شماره ۶

۲. مرجع ۱

عابر پیاده، چراغ راهنمایی نصب نماید و این باز هم به معنی تحمیل هزینه مضاعف به جامعه است. در جامعه چهارم شهروندان حتی به چراغ راهنمایی هم توجه نمی‌کنند و عابران با وجود رنگ قرمز چراغ، از عرض خیابان عبور می‌کنند که این کار باعث بروز حادثه یا حداقل ایجاد ترافیک شدید در شهر می‌گردد در این صورت علاوه بر چراغ، دولت مجبور می‌شود کنار هر چراغ راهنمایی، یک مامور راهنمایی نیز بگمارد و هزینه استخدام وی را بپردازد. در جامعه پنجم بی‌ضابطگی و عدم رعایت دستور پلیس منجر می‌شود که دولت اطراف چهارراه نرده بکشد و زیرگذر یا روگذر احداث کند. مشاهده می‌گردد که رفتار درست شهروندان در جامعه اول هزینه‌ای برای جامعه از بابت ترافیک شهری ایجاد نمی‌کند ولی به ترتیب از جوامع دوم تا پنجم این هزینه‌ها زیاده‌تر می‌شود. فرق این پنج جامعه در مقدار سرمایه اجتماعی موجود در هر یک از جوامع است در جامعه اول شاهد وجود حداکثری میزان سرمایه اجتماعی هستیم و در جامعه پنجم سرمایه اجتماعی به حداقل رسیده است.

در مثال دوم یک محدوده جغرافیایی مثلاً یک کشور کوچک را در نظر بگیرید که هیچ‌کس در آنجا زندگی نمی‌کند و در عین حال این کشور از نظر منابع طبیعی و معدنی یک منطقه غنی است. سایر سرمایه‌ها همچون منابع مالی و پولی، کارخانجات، ماشین‌آلات و تاسیسات زیربنایی نیز در آن دفعتاً استقرار می‌یابد، لذا با کشوری روبرو هستیم که از نظر منابع فیزیکی در حد اعلا قرار دارد. چون هیچ‌کسی در این کشور زندگی نمی‌کند لذا این منابع فاقد بازدهی بوده و منجر به تولید ارزش افزوده‌ای نمی‌شوند. منابع فیزیکی بدون منابع انسانی منجر به تولید ارزش اقتصادی نمی‌شوند. حال هزاران نفر مهندس، کارگر، مدیر متخصص از سایر نقاط دنیا به کشور کوچک مفروض گسیل داده می‌شوند اما این افراد صرفاً به دنبال منافع شخصی خود بوده و هیچ‌گونه فضای اعتماد و روحیه مشارکت و همیاری بین آن‌ها وجود ندارد و هر کس به دنبال استفاده حداکثری از مواهب موجود به نفع خود است و به دنبال کشیدن گلیم خود از آب است. آیا در این کشور فرضی، منابع فیزیکی و منابع انسانی منجر به رشد و توسعه خواهند شد؟ پاسخ قطعاً منفی است. برای اینکه مجموعه عوامل مذکور منجر به تعالی و توسعه آن کشور شود لازم است افراد با هم و در یک فضای مثبت روانی و سراسر از اعتماد و همدلی به برنامه‌ریزی بپردازند، هدف‌گذاری نمایند، تقسیم کار کنند و با تعامل جمعی، مشارکت و همکاری سازنده و با پیروی از قواعد و قوانین اجتماعی و پذیرش سلسله مراتب اجتماعی در تحقق اهداف‌شان در یک برنامه نظامند کار کنند. این روحیه مشارکت، فضای همدلی و اعتماد، تمکین از قواعد چیزی نیست جز "سرمایه اجتماعی". لذا در یک جامعه منابع فیزیکی و انسانی بدون وجود سرمایه اجتماعی نمی‌توانند در یک تعامل سازنده، منجر به رشد آن جامعه شوند و در حقیقت سرمایه اجتماعی می‌تواند منابع فیزیکی و انسانی را به سرمایه‌های فیزیکی و انسانی بدل کند و ارزش افزوده تولید نماید.

سرمایه مالی به بودجه‌هایی دلالت دارد که در تولید کالا و خدمات سرمایه‌گذاری می‌شوند که معمولاً توسط مراکز پولی برای تولید تامین می‌شوند. سرمایه‌های محیطی در واقع همان منابع طبیعی می‌باشند که از آن‌ها به‌عنوان ماده خام در یک فرایند تولیدی استفاده می‌گردد. منظور از سرمایه‌های مادی، ماشین‌آلات، ابزار و لوازم تولید می‌باشند. سرمایه انسانی به معنی شایستگی‌ها، دانش، ویژگی‌های اجتماعی و شخصیتی افراد که شامل خلاقیت و تجسم در توانایی برای انجام کاری جهت تولید ارزش اقتصادی است.

نظریه‌پردازان علوم اجتماعی معتقدند که سرمایه اجتماعی اکسیر و درمان همه دردهای جامعه است. سرمایه اجتماعی جامعه را سالم‌تر، دارا‌تر، باتدبیرتر و شکیباتر می‌کند. آن‌ها سرمایه اجتماعی را همانند چسبی می‌دانند که جامعه را به هم بسته نگه می‌دارد. سرمایه اجتماعی در یک جمع دو نفره تا یک ملت می‌تواند شکل بگیرد. گروتارت سرمایه اجتماعی را مولفه‌ای اساسی برای پاسخ این پرسش که چرا برخی از جوامع نسبت به جوامع دیگر موفق‌تراند، می‌داند.<sup>۱</sup> همان‌طوری که بیان گردید در خصوص تعریف مفهوم سرمایه اجتماعی نظرات مختلفی ارائه شده است، اما وجه مشترک همه این نظریات، اهمیت فوق‌العاده سرمایه اجتماعی در توسعه است. سرمایه اجتماعی بستر مناسبی برای بهره‌برداری از سرمایه‌های انسانی، فیزیکی، طبیعی و سایر سرمایه‌ها فراهم می‌آورد. بدون سرمایه اجتماعی هیچ جامعه و اجتماعی توسعه نمی‌یابد و هیچ مجموعه انسانی بدون سرمایه اجتماعی نمی‌تواند اقدامات مفید و هدفمندی انجام دهد. سرمایه

۱. مدخلی بر سرمایه اجتماعی، غفاری، غلامرضا، سیاست داخلی، زمستان - ۱۳۸۵ شماره ۱

اجتماعی در بعد فردی به زندگی، معنی و مفهوم می‌بخشد و در بعد اجتماعی زندگی را ساده‌تر و لذت بخش‌تر می‌کند و هر چه سرمایه اجتماعی ملتی بیشتر باشد آن‌ها خوشبخت‌تر و ثروتمندتر خواهد بود.

همه ما می‌دانیم که انسان ذاتاً موجودی اجتماعی است و بهره‌مندی از توانمندی‌های سایرین در حل آسان امور، وی را ترغیب به استفاده از پتانسیل گروهی و حمایت سایرین می‌کند که این مطلب را کارل مارکس در کتاب "سرمایه" با عنوان "همبستگی از روی اجبار و ضرورت" آورده است. لذا انسان نفع خود را در جمع می‌بیند و توقع دارد در مقابل کمک و لطف او به سایرین، از آن‌ها محبت ببیند و به عبارت بهتر لطف او توسط دیگران جبران گردد. جورج زیمل از آن به مفهوم "داد و ستد" یا "بده و بستان" یاد می‌کند و ماکس وبر، مفهوم "اعتماد" را در سرمایه اجتماعی مطرح می‌نماید. وی بیان می‌کند که در متن جامعه و زندگی اجتماعی افراد می‌پذیرند که به دیگران اعتماد کنند و به همان نحو سایرین نیز باید به او اعتماد کنند لذا سرمایه اجتماعی مجموعه‌ای از مفاهیمی مانند اعتماد، ارزش‌ها و هنجارها را در یک اجتماع ایجاد می‌کند که افراد با تکیه بر این ارزش‌ها و اعتماد ایجاد شده می‌توانند همکاری و هماهنگی متقابل را تسهیل کنند و منافع متقابل آن به طرفین خواهد رسید.

در جامعه‌شناسی به هرگونه از ارتباط اجتماعی که افراد با یکدیگر برقرار می‌کنند گره یا پیوند اجتماعی می‌گویند. وقتی ما با یک نفر دوست می‌شویم، وقتی با همسایه‌مان ارتباط برقرار می‌کنیم، زمانی که ازدواج می‌کنیم در واقع یک گره یا همان پیوند اجتماعی تشکیل می‌گردد. گره‌های اجتماعی برای شکل‌گیری به یک "ذخیره اجتماعی" نیازمند هستند. دکتر رنانی باز مثال خوبی جهت تشریح ذخیره اجتماعی ذکر می‌کند: فرض کنید ما در یک محله زندگی می‌کنیم و تاکنون با هم، هیچ رابطه‌ای نداشته‌ایم و لذا ما برای هم، غریبه محسوب می‌شویم. اگر روزی، کیف شما به‌طور اتفاقی روی زمین بیفتد و من کیف شما را بردارم و به شما بدهم با این کار برای خودم نزد شما یک "ذخیره اجتماعی" ایجاد کرده‌ام. بار دیگر وقتی شما مرا می‌بینید از دور با من سلام و احوال‌پرسی می‌کنید و در واقع این سلام و احوال‌پرسی، پاسخ آن ذخیره اجتماعی است که من برای خود نزد شما ایجاد کرده‌ام. این دادوستدهای ذخیره‌ها ادامه یافته و تکرار می‌گردند تا جایی که تبدیل به پیوند یا گره اجتماعی می‌شوند. لذا رابطه من و شما، نهادینه و با ثبات می‌گردد. به گونه‌ای که گاهی برای گرفتن کمک نیز به همدیگر مراجعه می‌کنیم و در هر بار ارتباط و همکاری ما با همدیگر، ذخیره اجتماعی ما بیشتر و بیشتر می‌گردد و بین ما اعتماد به‌وجود می‌آید و هر چه ارتباطات ما بیشتر و موفقیت‌آمیزتر باشد در این صورت اعتماد ما به هم دیگر بیشتر می‌گردد. به عبارتی بهتر، با شکل‌گیری ارتباط و تعامل اجتماعی و دریافت پاسخ‌های مورد انتظار، ما به همدیگر خوش‌بین‌تر می‌شویم و ذخیره اجتماعی مستحکمی بین ما شکل می‌گیرد و وقتی این ذخیره‌ها را با هم مبادله می‌کنیم سرمایه اجتماعی پدیدار می‌شود. مثلاً ما به همدیگر اعتماد پیدا می‌کنیم و دفعه بعد خودروی خودم را به شما امانت می‌دهم و یا از شما می‌خواهم که از خانه من مراقبت کنید تا من به مسافرت بروم، این‌ها همه نتیجه همان دادوستدهای اعتماد است که من نزد شما و شما نزد من دارید. بدین ترتیب سرمایه اجتماعی بین ما شکل می‌گیرد.

برای اندازه‌گیری میزان سرمایه اجتماعی در یک جامعه، شاخص‌های مختلفی همچون میزان اعتماد، مشارکت، همیاری، قانون‌مداری، همدلی و عاطفه اجتماعی و غیره ذکر شده است که در ادامه اهم شاخص‌های مذکور یعنی اعتماد، قانونمداری و مشارکت با تفصیل بیشتر تبیین می‌گردند.

## ۱- اعتماد

اعتماد کلید واژه سرمایه اجتماعی است. اعتماد می‌تواند در دو سطح شخصی و عام به‌وجود آید. منظور از اعتماد شخصی آن است که من به عضوی از خانواده‌ام و یا همکارم یا هرکس دیگری که او را می‌شناسم و قبلاً با یکدیگر پیوند یا گره اجتماعی برقرار کرده‌ایم اعتماد کنم. اعتماد عام آن است که به کسانی که نمی‌شناسیم اعتماد کنیم. مثلاً به پلیسی که نمی‌شناسیم اعتماد کنیم، به راننده تاکسی اعتماد کنیم که در روز برفی به دنبال مسافر درست نیست و ما را به مقصد خواهد رساند، به فروشنده‌ای که جنس خود را با عنوان درجه یک می‌فروشد اعتماد کنیم، به تولیدکننده آبلیمو اعتماد کنیم که آبلیمو را صد در صد از لیمو تولید می‌کند نه از اسیدسولفور و گوگرد و آب کاه و در یک کلام اعتماد کنیم که حقوق ما نزد همه افراد و نهادهای جامعه محترم است و کسی در پی تضییع آن نیست. واقعاً اگر ما در یک جامعه‌ای زندگی کنیم که



نتوانیم به همدیگر اعتماد کنیم چه اتفاقی در زندگی ما رخ می‌دهد و این زندگی اجتماعی چقدر آزردهنده و استرس‌زا خواهد بود؟! من فروردین سال ۹۶ سفری به توکیو و شهر یور ماه آن سال به لاهه هلند سفری داشتم، دوستان از من، در خصوص تفاوت دو کشور از نظر سطح اعتماد عمومی سوال می‌کردند که جواب من این بود: هر دو کشور را از نظر شاخص اعتماد عمومی بالا دیدم ولی تفاوت هلند با ژاپن این بود که در هلند، دوچرخه‌سواران موقع پارک در جاهای مخصوص، دوچرخه‌های خود را قفل می‌کردند ولی در ژاپن مردم دوچرخه‌ها را قفل نمی‌کردند، شاید در ظاهر این تفاوت، معنی‌دار نباشد ولی باطن آن، حرف‌های زیادی برای گفتن دارد، در کشوری مانند ژاپن که مردم مطمئن هستند حقوق آن‌ها از جمله حق مالکیت همیشه مورد احترام سایرین است زندگی خیلی راحت‌تر خواهد بود و در چنین کشوری امید به زندگی ۸۷ سال بوده و رتبه اول جهان را دارا است. به راستی، آیا با استرس فراوان می‌توان عمر طولانی داشت؟

## ۲- شاخص قانون‌مداری

شاید اولین سوالی که در این بخش به ذهن ما خطور کند این باشد که قانون برای چه؟ آیا تراحمی بین آزادی بشر و عمل قانونی در جامعه بشری به وجود نمی‌آید؟ منابع مختلفی را جهت پاسخ به این سوالات مطالعه کردم ولی مطلبی را که گویاتر از سخن استاد علامه طباطبایی (ره) باشد پیدا نکردم، لذا از شما اجازه می‌خواهم برای پاسخ به سوالات فوق عیناً از گفتار این دانشمند فرزانه استفاده کنم. ایشان چنین بیان می‌کنند: "انسان بعد از حق حیات، حق آزادی دارد و در تعلیم همه انبیای الهی، انسان فقط بنده خدا است و از غیر خدا آزاد است. از طرف دیگر عامل برتری زندگی بشر بر حیات گیاهی و حیوانی، زندگی اجتماعی و مدنی اوست. ارتباط انسان‌ها با یکدیگر و ارائه خدمات متقابل را می‌توان تفسیر "مدنی بالطبع" او دانست. از طرف دیگر بشر دارای دو صبغه الهی و طبیعی است. بر اساس روح بلند الهی، بشر موجودی عالم، عارف و اهل قسط و عدل است که ندای "الست بریکم" را با "بلی" پاسخ داد ولی به دلیل جهت "طین" ی خود، "انی خالق بشر من طین" دارای صبغه طبیعی نیز است. بر اساس طبیعتش، استخدامگر و بهره‌جو است و چون ارتباطش با عالم طبیعت محسوس و نزدیک است و انشش با عالم فطرت تقریباً دور است، اگر او را بر اساس طبیعتش رها کنند بر مبنای استخدام دیگران حرکت می‌کند و هیچ‌گاه حد یقف و نهایی ندارد. لذا تشکیل جامعه‌ای با انسان‌هایی این چنین گرفتار نفس، اگر دارای نظم و قانون درست نباشد، تراحم و درگیری و هرج و مرج و فساد ایجاد کرده و آن را نابود خواهد ساخت. پس در مقابل این خصلت انسان، برای شکل‌گیری اجتماع باید نظامی عادلانه حاکم باشد تا از هرج و مرج جلوگیری شود. نظم بدون قانون تحقق نمی‌یابد و قانون صحیح، قانونی است که همه جنبه‌های هستی انسان در آن ملحوظ شود."

لذا از سخن علامه طباطبایی می‌توان چنین برداشت کرد که، **حیات اجتماعی برای انسان یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است اما حرص در استخدام همه چیز و همه کس در راستای منافع شخصی، شاکله نظام اجتماعی را بر هم می‌زند و انسان حریص، عدالت اجتماعی را بر نمی‌تابد و برای سامان دادن اجتماع بشری بر اساس عدالت، نظم لازم است. عدالت این است که هر چیز و هر کس در جایگاه خودش باشد<sup>۱</sup> و با این نگرش عدالت اجتماعی همان نظم اجتماعی است.** با بی‌نظمی، هیچ جامعه‌ای عدالت محوری شکل نمی‌گیرد و نظم اجتماعی چون روح در کالبد جامعه است که بدون آن حیات اجتماعی شکل نمی‌گیرد و پیوندهای اجتماعی از هم گسسته می‌شوند و بی‌تردید ابزار استقرار نظم در جامعه، قانون و قانون‌گرایی است. لذا در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که **اجتماع بشری بدون وجود قانون و قانون‌گرایی قوام و دوام پیدا نمی‌کند و آفت قانون‌مداری، ذات هلوغ انسان است.**

قانون، از واژه یونانی "کنون" گرفته شده و مفهوم آن خط‌کش یا قاعده است<sup>۲</sup> و در واقع مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها است که به‌عنوان میانجی پیوندهای اجتماعی عمل می‌کند و نقش تنظیم‌کننده رفتار انسانی را بر عهده دارد. در جامعه بی‌نظم، عدالتی وجود نخواهد داشت و از طرف دیگر انسان به دلیل هلوغ بودن، حرص بهره‌کشی از همه چیز و همه کس را به نفع خود دارد و عدم وجود ابزار استقرار عدالت از یک طرف و طبع حریص انسان از طرف دیگر، همه مناسبات اجتماعی و شاکله جامعه را بر هم می‌زند. لذا قانون و قانون‌مداری یک ضرورت انکارناپذیر در جامعه است و در واقع سنگ بنای شکل‌گیری جامعه است.

۱. دکتر شریعتی، کتاب "چه باید کرد"

2. <http://www.cshrn.af/da/?p=1950>

حال سوال اساسی و مرتبط با بحث ما این است که رابطه قانون و سرمایه اجتماعی چیست؟ نقش قانون‌مداری در تولید سرمایه اجتماعی چگونه می‌تواند تبیین گردد؟ همان‌طوری که بیان شد قانون ابزاری برای برقراری نظم اجتماعی است و بدون نظم نیز عدالت شکل نخواهد گرفت. در فقدان عدالت، تبعیض بر جامعه مسلط می‌شود و در واقع عدالت و تبعیض مانند دو کفه یک ترازو هستند. بدین شکل که اگر عدالت سنگینی کند وزن تبعیض پایین می‌آید و بر عکس. در جامعه‌ای که تبعیض باشد روابط بر ضوابط مرجح است، در این صورت اعتماد مردم به نهادهای اجتماعی کاسته می‌شود و فرد به این باور می‌رسد که طی مسیر درست و اعتماد به دیگران منجر به احقاق حقوق وی نخواهد شد و **قانون‌گریزی با ایجاد فضای بی‌عدالتی و تبعیض، فضای کم‌اعتمادی یا بی‌اعتمادی بین افراد جامعه را رقم می‌زند**، لذا کلیدی‌ترین عنصر سرمایه اجتماعی در یک جامعه یعنی "اعتماد" زیر سوال می‌رود.

### ۳- مشارکت اجتماعی

مشارکت به معنای احساس تعلق به گروه و شرکت فعالانه و داوطلبانه در آن است. در مشارکت اجتماعی، شهروندان فرصت می‌یابند در سرنوشت جامعه خود دخالت کرده و خود را در قدرت سهیم بدانند. **مشارکت مردم در سطح کلان باعث ایجاد حس تعلق، کرامت و تسهیل شنیدن صدای آن‌ها می‌شود. اعتماد و حس مسئولیت‌پذیری از نتایج مهم مشارکت اجتماعی بوده و از مواهب دیگر آن در یک جامعه ایجاد فضای صداقت، صمیمیت، نوع دوستی، احساس کارآمدی، موثر بودن، منزلت و شان اجتماعی، خوش‌بینی به ساختارهای سیاسی و اجتماعی، تقویت روحیه ایثار و از همه مهمتر زدودن فضای ظاهرسازی و نفاق است.**

مثال عینی از مشارکت اجتماعی در جامعه ایرانی را می‌توان در حضور همه مردم در عرصه جنگ تحمیلی دید. چرا که در زمان جنگ، جامعه ایران شاهد یک مشارکت گسترده اجتماعی بود. همه و همه برای دفاع از وطن هر چه در توان داشتند به میدان آوردند و بارها شاهد حضور زیبای مردم در عرصه‌های مختلف بودیم.

خوب! تابه‌حال به اهمیت سرمایه اجتماعی برای قرار گرفتن یک کشور در ریل توسعه واقف شدیم و گفتیم که **کلید واژه سرمایه اجتماعی اعتماد است و اعتماد در جامعه در سایه عدالت و عدالت اجتماعی نیز با نظم اجتماعی حاصل می‌شود و در جامعه‌ای که قانون نباشد نظم اجتماعی هم به‌وجود نمی‌آید.** در جدول دفتر قبل، ۱۵ کشور توسعه‌یافته دنیا را به همراه ۱۵ کشور عقب‌مانده (بر اساس شاخص‌های HDI, PPP) لیست کردیم در ستون چهارم این جدول، رتبه سرمایه‌اجتماعی این کشورها را نیز آوردیم، مشاهده می‌شود که کشورهای توسعه‌یافته از نظر شاخص سرمایه اجتماعی نیز جز کشورهای پیشرو هستند و در مقابل ۱۵ کشور عقب‌مانده از نظر شاخص سرمایه اجتماعی در وضعیت نامناسبی قرار دارند لذا این مطالعه و مقایسه آماری کاملاً بر اهمیت سرمایه اجتماعی در توسعه کشورها صحه می‌گذارد.

همان‌طوری که پیشتر بیان گردید بدون وجود سرمایه اجتماعی، سایر سرمایه‌ها نیز نمی‌توانند تضمینی برای توسعه‌یافتگی کشورها باشند حتی در صورتی که کشوری از نظر سایر سرمایه‌ها غنی باشد اما کمبود سرمایه اجتماعی این غنا را بی‌اثر می‌کند. در ستون ششم جدول دفتر قبل، رتبه ۳۰ کشور مذکور از نظر سرمایه طبیعی بررسی شده است. کشوری مانند گایانا با وجود داشتن رتبه دوم از نظر سرمایه طبیعی، از نظر توسعه‌یافتگی در قعر جدول قرار دارد اما سنگاپور که جز فقیرترین کشورها از نظر سرمایه طبیعی است در رتبه ششم دنیا از نظر توسعه‌یافتگی قرار دارد، یا کشور توسعه‌یافته‌ای مانند کانادا از نظر سرمایه طبیعی نیز غنی بوده اما در مقابل سودان جنوبی، به‌عنوان یک کشور عقب‌مانده از نظر سرمایه طبیعی نیز فقیر است. لذا در دنیای کنونی وجود سرمایه‌های طبیعی یک مزیت برای هر کشوری محسوب می‌شود ولی به‌عنوان متغیر کلیدی در امر توسعه نقش چندانی ندارد زیرا در این‌صورت باید سیرالئون کشوری توسعه یافته می‌بود و هنگ‌کنگ عقب‌مانده.

مسئله دیگر که مورد بررسی قرار گرفت، موضوع شاخص احساس فساد CPI در این ۳۰ کشور مورد مطالعه بود. کشورهای توسعه‌یافته که سرمایه اجتماعی بالایی دارند از نظر شاخص احساس فساد در جایگاه برتری قرار دارند و کشورهای عقب‌مانده در این شاخص، وضعیت اسفباری دارند، البته این امر بدیهی است زیرا هنگامی که یک کشور سرمایه اجتماعی تولید و انباشت می‌شود که فساد در آن کشور کمتر باشد و برعکس. با رشد سرمایه اجتماعی در یک جامعه، قانون‌مداری که کلید واژه سرمایه اجتماعی است نیز رویه غالب در همه تعاملات و کنش‌های اجتماعی حاکم می‌شود و طبیعتاً فساد که نتیجه

قانون‌گریزی است، کاهش می‌یابد. ارتباط توسعه‌یافتگی و سرمایه اجتماعی با سایر شاخص‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی از آمارهای بین‌المللی قابل استخراج است و لذا روابط معنی‌داری که به صورت تحلیلی می‌توان به آن‌ها رسید به صورت آماری نیز قابل اثبات خواهند بود.

### حال این سه پرسش در ذهن متبادر می‌شود:

پرسش اول این است که سرمایه اجتماعی چگونه و با چه مکانیزمی منجر به توسعه و تولید ارزش افزوده در جامعه می‌شود؟ پرسش دوم این است که سرمایه اجتماعی در کدام جوامع قابل تولید و انباشت است و به عبارتی بهتر، جامعه بایستی چه مشخصاتی داشته باشد که در آن سرمایه اجتماعی بتواند تولید گردد؟

پرسش سوم این است که عامل یا عوامل نقصان سرمایه اجتماعی چیست؟ یا به تعبیر دیگر آفت سرمایه اجتماعی چیست؟ به پرسش اول، در ادامه این دفتر پاسخ داده و پاسخ پرسش دوم را در دفتر سوم بیان خواهیم کرد و آفت سرمایه اجتماعی را در یک دفتر جداگانه یعنی دفتر چهارم به بحث خواهیم گذاشت.

و اما پاسخ پرسش اول! **سرمایه اجتماعی با کاهش "هزینه زاید" همه کنش‌های اجتماعی منجر به توسعه و تولید ارزش افزوده در جامعه می‌شود.** اما هزینه زاید چیست؟ همان‌طوری که پیشتر بیان شد تمام رفتارهای متقابل و کنش‌های اجتماعی ما در جامعه، نوعی دادوستد و مبادله است و این مبادله می‌تواند اقتصادی، اجتماعی، عاطفی و... باشد. در هنگام ازدواج، دو بسته اجتماعی بین همسران مبادله می‌گردد، در دید و بازدید خانوادگی، عواطف و احساسات مبادله می‌شوند و در روابط اقتصادی، دو کالای با ارزش اقتصادی مبادله می‌گردد. در همه این تعاملات، هزینه‌های پیش‌بینی نشده را هزینه زاید می‌نامند که علت آن عدم پایبندی یکی از طرفین مبادله به تعهداتش است که بر طرف دیگر تحمیل می‌نماید. این تعهدات می‌تواند رسمی یا غیر رسمی، شفاهی یا مکتوب و آشکار یا پنهان باشد. برای تفهیم بهتر مطلب به بیان چند مثال می‌پردازیم: فرض کنید برای حمل اثاثیه منزلتان از باربری یک کامیون به همراه چند نفر کارگر، از طریق تلفن درخواست می‌کنید و در این مذاکره تلفنی محل مبدا و مقصد اسباب‌کشی، زمان آن و در نهایت هزینه تعیین می‌شود. معمولاً قرارداد رسمی و مکتوب در این نوع معامله‌های اقتصادی خرد نوشته نمی‌شود و با توافق شفاهی مبلغ دستمزد بین طرفین، کار شروع می‌شود، ولی در عمل هر یک از طرفین، تعداد زیادی انتظار نانوشته و ناگفته از دیگری دارد که شروط ضمن عقد قرارداد تلقی می‌گردد و انتظار این است که طرفین به آن پایبند باشند. مثلاً باربری و کارگران آن انتظار دارند که صرفاً اثاثیه منزل حمل کنند و این اثاثیه برای سلامتی آن‌ها مضر نباشد. از طرف دیگر انتظار دارید که در حمل اثاثیه منزل، نهایت دقت شود و زیبایی از بابت شکستن اسباب و اثاثیه بر شما وارد نشود، یا انتظار بر این است که کم‌کاری صورت نگیرد و در زمان متعارف، کار به اتمام رسد و یا از اثاثیه شما چیزی کم نشود و باربری از مبدا تا مقصد، امانت‌دار خوبی باشد. این‌ها و شاید ده‌ها شرط دیگر که طرفین، در زمان توافق به آن‌ها اشاره نکرده‌اند شروط ضمن عقد هستند و البته طرفین خود را موظف به رعایت آن‌ها می‌دانند. اگر قرار باشد این انتظارات در جایی ثبت شوند و همه آن‌ها احصاء گردند این کار هزینه‌بر و زمان‌بر خواهد بود و لذا طرفین با فرض اینکه هر کدام به وظایف و توقعات آشنا هستند به همان توافق شفاهی ساده بسنده می‌کنند. البته سادگی این توافق قطعاً بدین معنی نیست که طرفین ملزم به احقاق حقوق و انجام تکالیف خود نیستند بلکه فرض بر این است که به دلیل وجود قواعد عرفی، اخلاقی و تجارب جا افتاده گذشته، به‌طور طبیعی، این قواعد نانوشته از سوی طرفین مورد پذیرش قرار گرفته و اجرا خواهد شد. حال اگر هر یک از این مفروضات اولیه توسط طرف یا طرفین نقض شود در این صورت، هزینه پیش‌بینی نشده‌ای ایجاد خواهد شد. مثلاً شما اصل را بر امانت‌داری گذاشتید حال اگر بعد از اسباب‌کشی متوجه شوید که وسیله‌ای به سرقت رفته است در این صورت این عمل ناشایست مجموعه باربری، هزینه فکری و مادی پیش‌بینی نشده‌ای در این کنش اجتماعی به شما تحمیل خواهد کرد و متقابلاً، باربر با این فرض که اثاثیه منزل را حمل خواهد کرد با شما به توافق رسیده

---

۱. آقای دکتر رنایی هزینه زاید را با عنوان هزینه مبادله توصیف می‌کند اما اینجانب واژه مبادله را نمی‌پسندم زیرا هر مبادله‌ای هزینه‌بر است. شما برای خرید یک کیلو سیب باید هزینه بپردازید و در واقع پول را با یک کیلو سیب مبادله می‌کنید. هزینه مازاد اضافی هزینه‌ای غیر از هزینه مبادله است که در ادامه به توضیح آن می‌پردازیم. البته منظور ایشان نیز از هزینه مبادله همان هزینه‌های زاید بوده که غیر ضرور نیز است. در این فرصت مجدداً از دکتر رنایی قدردرانی می‌نمایم. انصافاً، ایشان حق مطلب را در خصوص سرمایه اجتماعی خوب به جا آورده‌اند.

است، حال در زمان حمل اثاثیه متوجه شود که شما در انبار منزلتان بنا به اقتضای شغلتان (مثلاً فروشنده ابزارآلات ماشین‌های سنگین هستید) قطعات یدکی سنگین و حجیم ماشین‌آلات راهسازی دارید و آن‌ها نیز باید حمل شوند و چون این قطعات خارج از عرف می‌باشند برای باربر یک هزینه پیش‌بینی نشده کاری تحمیل می‌کند. به‌عنوان مثال دیگر می‌توان به هزینه زاید در روابط اقتصادی بین مردم اشاره کرد. سابق رسم بر این بود که در بازار، خرده فروش، جنس را از عمده فروش به‌صورت نسبه می‌خرد و با فروش آن جنس، حساب خود را نزد عمده فروش تسویه می‌کرد و به تبع آن عمده فروش نیز حساب خود را نزد کارخانه‌دار، تسویه می‌کرد و مصرف‌کننده اگر آن جنس را به‌صورت نسبه می‌خرد از بابت آن یک فقره چک یا نوشته‌ای می‌داد و در صورت اعتماد فروشنده، یک توافق شفاهی کافی بود. لذا چرخ گردش مالی بازار بر محور اعتماد می‌چرخید. ولی متأسفانه در سال‌های اخیر به دلیل سست شدن پایه‌های اعتماد، کلاهبرداری جای اعتماد را گرفته است. یک کاسب با ایجاد فضای اعتماد ساختگی، چندین بار اقدام به خرید و تسویه حساب به موقع می‌کند و با هر بار معامله، حجم تقاضای خود را از فروشنده افزایش می‌دهد و زمانی که مبلغ تعهدات خود را چاق و چله می‌بیند به قول بازاری‌ها، فلنگ را می‌بندد و در نتیجه در دادگاه‌های ایران، میلیون‌ها فقره چک برگشتی عرض اندام می‌کنند. فروشنده مغبون برای وصول پول خود باید چندین ماه آواره دادگاه‌ها شود که شاید به پول خود برسد. استیفای حق برای این فعال اقتصادی، هزینه زاید بر وی و جامعه تحمیل می‌کند و شاید این هزینه آن قدر سنگین باشد که او را از هستی ساقط کند.

وجه مشترک همه این هزینه‌های مازاد زاید، عدم پایبندی یکی از طرفین به تعهدات خود است و در واقع، سوء استفاده از اعتماد طرف مقابل است. اگر سرمایه اجتماعی که کلید واژه آن اعتماد است در یک جامعه محترم شمرده شود و همگان خود را ملزم به رعایت تعهدات قانونی و عرفی در جامعه بدانند در این صورت چقدر آمار طلاق کاسته می‌شود؟ آیا به طرز حیرت‌آوری میزان چک‌های بی‌محل و برگشتی کم نمی‌شود؟ ... آنگاه زندگی در جامعه بسیار با نشاط می‌گردد، چون دیگر، کسی دغدغه هزینه زاید در هیچ یک از کنش‌های اجتماعی را نخواهد داشت و هیچ‌کس نگران تضییع حقوق خود در جامعه نخواهد بود. احساس آرامش و خوشبختی در یک جامعه، رابطه عکس با هزینه زاید و رابطه مستقیم با سرمایه اجتماعی دارد.

در جامعه‌ای که هزینه زاید بالا است آن جامعه توسعه نمی‌یابد و یا رشد بسیار کندی را تجربه خواهد کرد. حتی، می‌توان مدعی شد که راه حل برون رفت از مشکلات اقتصادی در جامعه ما نیز کاهش هزینه مازاد زاید است. هزینه زاید با گسترش و تعمیق فرهنگ فضای اعتماد، همدلی و صداقت در تمامی کنش‌های اجتماعی کاهش می‌یابد. قانون‌مداری و احترام عملی به آن، هزینه زاید را کاهش داده و سرمایه اجتماعی را افزایش می‌دهد. در بخش اقتصاد، زمانی یک فعال اقتصادی از فضای کسب و کار به اطمینان می‌رسد که فعالیت و رفتار قانون‌مدارانه وی، توسط دولت و نهادهای اجتماعی مورد حمایت واقع خواهد شد و هزینه زاید بر وی تحمیل نگردد.

## جمع‌بندی

کلید واژه توسعه در هر جامعه‌ای، وجود و انباشت سرمایه اجتماعی است. فقر سرمایه اجتماعی موجب می‌شود که حتی سایر سرمایه‌های منابع فیزیکی، طبیعی، مادی و انسانی به سرمایه و موتور محرک توسعه بدل نگردند. اعتماد، قانون‌مداری و مشارکت اجتماعی شاخص‌های اندازه‌گیری سرمایه اجتماعی در هر جامعه‌ای هستند و اعتماد و مشارکت اجتماعی زمانی در یک جامعه شکل می‌پذیرد که قانون و قانون‌مداری در جامعه سرلوحه فعالیت‌های همه آحاد و مردم باشد زیرا بدون قانون، نظم در کار نخواهد بود و فقدان نظم موجبات ایجاد تبعیض و بی‌عدالتی در هر جامعه‌ای است و هنگامی که در آن تبعیض یک‌ه‌تاز باشد، اعتماد رخت خود را از میان مردم بر خواهد بست و یا به عبارتی بهتر سرمایه اجتماعی نقصان خواهد دید و قاعده اول توسعه و پیشرفت محقق نخواهد شد. لذا در یک کلام می‌توان چنین گفت که قانون‌مداری منجر به تولید سرمایه اجتماعی می‌گردد و از آنجایی که سرمایه اجتماعی نیز کلید واژه توسعه است لذا توسعه‌یافتگی یک جامعه رابطه مستقیم و تنگاتنگ با قانون و قانون‌مداری دارد.

## د قسوم: سربایه اجتماعي محصول یک جامعہ بانکرش وراہبر د سیستمیک حمایتی

در دو دفتر قبل به این جمع بندی رسیدیم که توسعه مستلزم وجود سرمایه اجتماعی است و هیچ کدام از منابع فیزیکی و انسانی بدون سرمایه اجتماعی نمی توانند به سرمایه و ابزاری برای توسعه تبدیل شوند. مطالعات نشان داده اند که حتی کشورهایی که از نظر منابع فیزیکی (پولی، طبیعی و ماشین آلات) و همچنین منابع انسانی در وضعیت مطلوبی قرار نداشته اند، توانسته اند با جذب این منابع از سایر کشورهای دنیا، به توسعه دست یابند که عامل این جذب چیزی نیست جز سرمایه اجتماعی. حال اجازه می خواهم خلاصه بحث های صورت گرفته را با گزاره های منطقی تشریح کنم:

گزاره ۱: توسعه یک جامعه منوط به وجود و انباشت سرمایه اجتماعی است.  
گزاره ۲: سرمایه اجتماعی بدون وجود اعتماد در جامعه تولید و انباشت نمی گردد (کاهش هزینه های زاید در همه کنش های اجتماعی).

گزاره ۳: اعتماد زمانی در یک جامعه شکل می گیرد که عدالت و عدم تبعیض در راس امور باشد (اعتماد در سایه حس کرامت انسانی و محترم شمردن حقوق شهروندی در جامعه حاصل می شود).

گزاره ۴: جامعه عدالت محور با وجود نظم اجتماعی شکل می یابد. (عدالت یعنی اینکه هر کس و هر چیز در "جایگاه" خود باشد).

گزاره ۵: نظم اجتماعی مستلزم وجود قوانین درست و رفتار قانون مدارانه همه شهروندان است.

**در نتیجه گزاره نهایی عبارت است از اینکه توسعه یافتگی رابطه کاملاً مستقیم و تنگاتنگ با قانون مندی جامعه و تبعیت بی چون و چرای تک تک شهروندان آن جامعه از قوانین دارد.**

اگر خاطرتان باشد قول داده بودیم که در خصوص پرسش دوم مطرح شده در دفتر قبل بحث کنیم، پرسش این بود که سرمایه اجتماعی در کدام جوامع قابل تولید و انباشت است و به عبارتی دیگر، جامعه بایستی چه مشخصاتی داشته باشد که در آن سرمایه اجتماعی بتواند تولید گردد؟

در خصوص قانون و اهمیت آن خیلی گفته شده و همه به اهمیت آن واقف هستیم، لذا هدف من تا اینجا بر این مطلب استوار بود که به صورت کاملاً منطقی و سلسله مراتبی، اهمیت قانون و قانون مداری در جامعه را تصریح کنم. اهمیت والای قانون بر ما روشن است و مطالب زیادی در مدح قانون و قانون گرایی و مذمت قانون گریزی شنیده ایم. اگر به فردی بگویند که رفتار شما در جامعه منطبق بر قانون نیست و فردی قانون گریز هستید، آن را توهین تلقی کرده و سعی می کند خود را حداقل در ظاهر امر، فردی قانون مدار نشان دهد، هر چند که در عمل خودش هم می داند فردی قانون گریز است!!! حال بهتر است این سوال را طرح نماییم که چرا یک جامعه قانون مند می شود و بر خلاف آن، چرا در یک جامعه، قانون گریزی رفتار غالب مردم می شود؟ تقریباً، در همه جوامع در عصر حاضر، قانون (چه خوب، چه بد) وجود دارد اما در برخی از جوامع حتی با وجود داشتن قوانین متعالی، قانون گریزی آفت آن جوامع شده است؟ چه عواملی موجب تسری قانون و حاکمیت آن در همه ابعاد و شئون زندگی اجتماعی می شوند؟ و در مقابل چرا در یک جامعه دیگر، از کلمه قانون فقط حرف "نون" آن مهم است؟ و مردم با قانون و رفتار قانون مدارانه چندان رابطه خوشی ندارند؟

در این دفتر می خواهیم به این سوالات پاسخ بدهیم، البته قبل از ورود به بحث اصلی، لازم به توضیح می دانم که منظور از قانون صرفاً جنبه فردی و خصوصی آن نیست بلکه علاوه بر آن، وجوه عمومی و سازمانی نیز مد نظر است. عوامل مختلفی برای قانون گریزی (حداقل بی تفاوتی به قانون) شهروندان ذکر شده که می توان به اهم آن ها به شرح ذیل اشاره کرد:<sup>۱</sup>

۱. امیرمحمد چنانی، بررسی علل و عوامل قانون گریزی در ایران، نخستین کنفرانس سراسری پژوهش های نوین در حقوق و علوم اجتماعی، شیراز ۱۳۹۴

- ✓ تعدد و تناقض قوانین
- ✓ فقدان آموزش و عدم آگاهی کافی
- ✓ وجود قوانین بی فایده
- ✓ عدم برخورد قاطع با معترضین به قانون و قانون گریزان توسط دستگاه قضایی
- ✓ نقض قانون از بالا (عدم نصب العین بودن قوانین برای مسئولین)
- ✓ عدم تناسب جزا با جرم و ...

صاحب نظران، علل فوق را در قانون گریزی مهم دانسته اند و من نیز هیچ کدام از آن ها را رد نمی کنم. اما می خواهم به موضوع از یک زاویه دیگر نگاه کنم. به نظر من هیچ کدام از عوامل مذکور نمی تواند علت تامه برای قانون گریزی باشد و علت تامه‌ی نهادینه شدن قانون مداری یا قانون گریزی را باید در ساختار و توابع عملکردی جامعه جست. صریح تر بگویم تا در جامعه‌ای نگرش سیستمی وجود نداشته باشد و همه کنش های یک جامعه در یک چارچوب سیستماتیک البته از نوع حمایتی شکل نگیرد حتی با وجود قوانین پیشرو و مترقی، باز قانون اجرا نخواهد شد و شهروندان خود را مقید به قانون نخواهند دید. لذا قانون مداری محصول یک جامعه با نگرش و رفتار سیستماتیک حمایتی است و هر چقدر جامعه از این تفکر به دور باشد به همان اندازه قانون گریزی نیز در همان جامعه نمود پیدا خواهد کرد.

بارها در محاوره های روزمره از واژه "سیستم" و مشتقات آن استفاده می کنیم، همانند سیستم آموزشی، سیستم بانکی، سیستم اداری، سیستم خودرو، رفتار سیستماتیک، فرایند سیستمی، سیستم پویا، تفکر سیستمی، اکوسیستم و .... اما شاید تابه حال به دنبال تعریف دقیق علمی آن نبوده ایم؟! لذا بهتر است تعریف جامع و دقیقی از سیستم ارایه دهیم. قبل از ورود به بحث لازم است توضیح بدهم که سیستم در علوم مختلف همچون مهندسی، زیست شناسی، پزشکی، تربیتی، اقتصاد و غیره به کار می رود اما در تعریف آن در شاخه های مختلف علمی، وجوه مشترکی وجود دارد.

سیستم عبارت است از: مجموعه ای از عناصر (اعضاء) که در یک شبکه ارتباطی معنی دار، با هم و با تعامل دقیق و حساب شده ای، کار معینی را اجرا می کنند که اجرای آن کار، بدون حضور تک تک و یا برخی از عناصر مختل می شود و یا اساساً امکان پذیر نیست. همچنین در صورتی که شبکه ارتباطی بین عناصر به هر دلیلی دچار نقصان شود، باز عملکرد سیستم دچار اختلال جزئی یا کلی خواهد شد. لذا برای اینکه دو یا چند عنصر با هم تشکیل یک سیستم بدهند وجود همزمان پنج مورد زیر ضروری است:

۱. عناصر
۲. شبکه ارتباطی معنی دار
۳. با هم بودن عناصر
۴. تعامل دقیق و حساب شده
۵. کار و هدف معین

وجود همه پنج مورد برای داشتن یک سیستم الزامی است و اگر یکی از پنج آیتم مذکور وجود نداشته باشد در این صورت سیستمی نخواهیم داشت. رادیو مثال خوبی از یک سیستم است که موج الکترومغناطیسی را به سیگنال صوت تبدیل می کند. عناصر تشکیل دهنده الکتریکی و الکترونیکی آن عموماً مقاومت، خازن، سلف، دیود و ترانزیستور است. شبکه معنی دار همان مدارات الکتریکی بین عناصر است که سیگنال های الکتریکی در آن ها جریان می یابد. منظور از با هم بودن عناصر در یک سیستم رادیویی این است که با وجود ده ها قطعه، اگر حتی یکی از قطعات نیز کار نکنند. رادیو از کار می افتد یا با حداقل کیفیت کار خواهد کرد. هر قطعه ای از رادیو با توجه به نقشی که در مدار دارد باید کار کند و این نقش ها با توجه به ماهیت ذاتی آن ها، توسط مهندس طراح لحاظ می شود. یک مهندس طراح، عناصر تشکیل دهنده یک رادیو را بر روی یک برد الکترونیکی با توجه قوانین حاکم بر مدارات و ویژگی های عناصر الکتریکی، برای هدف معین که همان تبدیل سیگنال الکترومغناطیسی به صوتی است کنار هم می چیند و عناصر در مدار الکتریکی با همدیگر کار می کنند تا هدف معین از ساخت یک رادیو محقق شود.

برای مثال دیگر همین کتاب را در نظر بگیرید این کتاب از ۳۲ حرف فارسی و اعداد ۰ تا ۹ (صرف نظر از حروف لاتین) تشکیل یافته است که با هم دیگر در یک شبکه رابط، مرتبط شده‌اند توجه شود که وجود یک شبکه رابط صرف بین حروف و اعداد برای انتقال منظور مولف کتاب، کافی نیست بلکه این شبکه رابط، بایستی به طرز معنی‌دار و هوشمندانه‌ای شکل بگیرد تا خواننده منظور مولف را دریابد. ترکیبات "کباب"، "بابک"، "کابب"، "بکاب"، "اکبب"، "بکب" را در نظر بگیرید هر کدام از این ترکیب‌ها، از سه حرف "کاف"، "الف" و "ب" تشکیل یافته است، در چهار ترکیب اولی یک شبکه رابط بین حروف وجود دارد ولی در ترکیب پنجم به بعد این شبکه رابط وجود ندارد. لذا به دلیل وجود شبکه مذکور، چهار ترکیب اولی، کلمه ایجاد کرده‌اند که دو کلمه اولی معنی‌دار و دو تای بعدی فاقد معنی‌اند. شما با انتخاب و چینش حروف و سازماندهی شبکه رابط بین حروف منظور خود را منتقل می‌کنید. جالب است بدانید که در طبیعت نیز همین‌گونه است همه اجسام و موجودات زنده و غیر زنده از ۱۱۸ عنصر جدول تناوبی تشکیل شده است<sup>۱</sup> که در یک شبکه رابط معنی‌دار هویت پیدا می‌کنند عنصر شیمیایی "کلر" با عدد اتمی ۱۷ یک اکسیدکننده قوی بوده و دارای بوی بد، خفه‌کننده و بسیار سمی است. عنصر "سدیم" با عدد اتمی ۱۱ یک فلز واکنش‌دهنده نرم و مومی شکل است و در ترکیبات طبیعی به وفور یافت شده و برای بدن لازم است. این عنصر مفید در طبیعت با عنصر خطرناک کلر ترکیب یافته و جذب بدن می‌شود. لذا زمانی که کلر سمی در یک شبکه رابطه ساده معنی‌دار با عنصر سدیم ترکیب می‌شود، خاصیت آن تغییر می‌یابد و هر دو با هم ماده جدیدی به نام نمک طعام تولید می‌کنند.

پس تا اینجا متوجه شدیم که وجود پنج عامل ماده (عنصر، نقطه یا...)، با هم بودن، شبکه رابط، ارتباط دقیق و حساب شده، مفهوم، معنی یک سیستم را شکل می‌دهند. حال سوال اینجاست که برای ایجاد رویکرد سیستماتیک، کدام یک از پنج عامل مذکور مهم‌ترند؟ اساساً هیچ کدام از این‌ها به تنهایی نمی‌توانند مهم باشند مگر اینکه با هم دیگر و در یک مجموعه، یک سیستم را تشکیل دهند. آیا برای نوشتن این کتاب وجود ۳۲ حروف و اعداد فارسی مهم‌تر است یا چیدن معنی‌دار حروف و اعداد کنار هم توسط نگارنده؟ برای داشتن یک جامعه سالم انسانی، وجود افراد سالم و جامعه‌پذیر مهم است یا قرار گرفتن آن‌ها با هم در یک محیط اجتماعی در قالب یک شبکه رابط معنی‌دار؟ پاسخ این است که هر پنج جز مذکور مهم هستند. برای آنکه یک جامعه انسانی ساختار و کارکرد سیستماتیک داشته باشد باید افراد مسئولیت‌پذیر در یک شبکه رابط با هم به صورت معنی‌دار و هوشمند تعامل داشته باشند تا جامعه‌ای با ساختار و عملکرد سالم داشته باشیم. یک فرد نباید نقش خود را در جامعه سالم منکر شود و یا بی‌مسئولیتی در مقابل جامعه پیشه کند زیرا برای داشتن یک جامعه سالم، نیازمند افراد سالم در بستر تعاملات (ارتباطات) سالم هستیم.

شاید بد نباشد به سیستم از منظر عملکرد زیر سیستم‌ها نیز نگاهی داشته باشیم، یک سیستم در سایز بزرگ یا به اصطلاح Large Scale معمولاً از چندین زیرسیستم تشکیل شده است و همه ما در اطراف خود با این‌گونه از سیستم‌ها مواجه هستیم. مثلاً، یک خودرو از چندین زیرسیستم تشکیل شده است که عبارتند از زیرسیستم تولید نیرومحركه، زیرسیستم تعلیق، زیرسیستم شاسی و بدنه، زیرسیستم برق و غیره. یک سیستم دانشگاهی و آموزش عالی از زیرسیستم‌های آموزشی، مالی، دانشجویی و... تشکیل یافته است که به اصطلاح اداری به هر کدام از زیرسیستم‌ها معاونت می‌گویند. به غیر از مثال‌های ذکر شده می‌توان مثال‌های مختلف دیگری برای سیستم‌های سایز بزرگ ذکر کرد اما آنچه مهم است تفاوت تعامل زیرسیستم‌ها در این سیستم‌های سایز بزرگ است. برخی از این سیستم‌ها از راهبرد ماشین‌گرا تبعیت می‌کنند ولی برخی دیگر از راهبرد ارگانیسمی و حمایتی. اجازه می‌خواهم کمی بیشتر در این خصوص توضیح بدهم. شما سیستم سایز بزرگ خودرو و سیستم فیزیولوژیک بدن انسان را در نظر بگیرید. به طور متوسط ۱۳۰۰۰ قطعه مختلف در یک خودرو معمولی وجود دارد که با نظم دقیق و حساب شده‌ای در کنار هم قرار گرفته‌اند تا هدف مورد نظر از ساخت خودرو را تامین نمایند. یک سیستم سایز بزرگ خودرو را می‌توان در هفت زیرسیستم اصلی به شرح ذیل تقسیم‌بندی کرد:<sup>۲</sup>

۱. از این ۱۱۸ عنصر ۹۸ عنصر در طبیعت یافت می‌شود و بقیه در آزمایشگاه ساخته شده‌اند حتی از این ۹۸ عنصر، ۱۴ عنصر نیمه کوتاهی دارند و بر اثر واکنش سایر عناصر پدید می‌آیند و کمیاب‌اند.

2. <http://khodroha.com/coliat-sistem-khodro.htm>

- ۱- زیرسیستم تولید قدرت
- ۲- زیرسیستم انتقال قدرت
- ۳- زیرسیستم فربندی و تعلیق
- ۴- زیرسیستم بدنه و اطاق و شاسی
- ۵- زیرسیستم هدایت و فرمان
- ۶- زیرسیستم چرخ‌بندی و ترمزها
- ۷- زیرسیستم الکتریکی

هر کدام از زیرسیستم‌های مذکور، به نوبه خود از چندین زیرسیستم دیگر تشکیل شده‌اند بدین ترتیب ۱۳۰۰۰ قطعه مذکور در زیرسیستم‌های جداگانه کار می‌کنند تا یک خودرو شکل بگیرد و هر کدام از این زیرسیستم‌ها به نوبه خود مهم بوده و چنانچه به هر دلیلی کار نکنند، عملکرد کل خودرو مختل شده و یا شاید خودرو از کار می‌افتد. هیچ وقت یک زیرسیستم یا قطعه‌ای از خودرو نمی‌تواند به سایر زیرسیستم‌ها فخر بفروشد که من مهم هستم، چرا که همگی مهم هستند و لازم و هر کدام در جایگاه تعریف شده باید انجام وظیفه نمایند و در یک شبکه معنی‌دار با تعامل دقیق و حساب شده کار خود را انجام دهند تا هدف معین از فلسفه وجودی خودرو حاصل شود.

برای مثال دوم سیستم فیزیولوژیک بدن انسان را در نظر بگیرید. در بدن انسان بیش از ۳۷ تریلیون سلول وجود دارد که در زیرسیستم‌های (دستگاه‌های) اسکلتی، ایمنی، تنفسی، حسی، گوارشی، گردش خون، عصبی، ادراری و... تقسیم شده‌اند هر کدام از این زیرسیستم‌ها نیز به نوبه خود از زیرسیستم‌های مختلفی تشکیل یافته‌اند مثلاً زیرسیستم عصبی از دیدگاه کالبد شناختی از دو زیرسیستم (دستگاه) عصبی مرکزی و عصبی پیرامونی تشکیل یافته است. زیرسیستم عصبی مرکزی از زیرسیستم‌های مغز و نخاع تشکیل شده است و زیرسیستم عصبی پیرامونی از ۱۲ جفت رشته عصبی مغزی و ۳۱ جفت رشته عصبی نخاعی تشکیل شده است که مغز و نخاع را به سایر قسمت‌های بدن ارتباط می‌دهند. و اگر بخواهیم ادامه بدهیم باز می‌توان برای هر کدام از زیرسیستم‌ها، اعضاء و زیرسیستم‌های جداگانه‌ای در نظر گرفت. آنچه بدیهی است همه ۳۷ تریلیون سلول مذکور، در سیستم‌ها و زیرسیستم‌های بدن انسان، کارکرد مخصوص به خود دارند و سلامتی بدن من و شما در گرو سلامتی همه سلول‌ها و زیرسیستم‌ها بدن ما است. مثلاً با عملکرد ناصحیح غده هیپوفیز که در یکی از زیرسیستم‌های دستگاه عصبی قرار دارد، بیماری‌های زیادی سراغ انسان می‌آید. هورمون‌های هفت‌گانه تولید شده در هیپوفیز، نقش کلیدی در سلامت بدن دارند و فقط کافی است تولید هورمون رشد غیر عادی شود چرا که کاهش هورمون رشد در دوران کودکی منجر به کوتاه قدی شدید یا نانیسم<sup>۱</sup> می‌گردد و ترشح بیش از حد آن موجب رشد بیش از حد یا ژیگانتیسم<sup>۲</sup> می‌شود. این عضو فندقی شکل بسیار کوچک که وزنی در حد نیم تا یک و نیم گرم دارد، چه کارهایی که برای مدیریت کل بدن انجام نمی‌دهد! هنوز علم پزشکی با این همه ادعا نتوانسته است به‌صورت کامل عملکرد این غده ریز بدن را شناسایی کند؟! آری

هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

عطار

همه این سلول‌ها و زیرسیستم‌ها، باید در یک شبکه رابط معنی‌دار و طی یک تعامل دقیق و محاسبه شده و منظم با هم کار کنند تا از هدف معین که همانا نعمت ارزشمند سلامتی من و شماست، برخوردار باشیم. من پزشک یا زیست‌شناس نیستم ولی مطالعه اندکی که در خصوص عملکرد سیستماتیک بدن انسان، مرا به حیرت عجیبی واداشت. کیست که این همه سلول را در بدن انسان خلق کرده و هدایت می‌کند؟! حقیقتاً باید زبان به ستایش خالق گشود و تسبیح او گفت که هیچ کسی جز او نتواند همچون نظم دقیقی بیافریند و آن را اداره کند.

کلیات عملکرد سیستماتیک خودرو و بدن انسان را تشریح کردیم و بیان گردید که نقش هر پنج مورد لازم برای استقرار یک سیستم، در خودرو و بدن انسان کاملاً قابل مشاهده است، ولی این دو سیستم یک تفاوت اساسی و بنیادین با هم

<sup>۱</sup> Nanism

<sup>۲</sup> Gigantism



دارند تفاوتی که در نوع خود بسیار جالب است. برای تشریح این تفاوت به سیستم بدن انسان برگردیم: همه می‌دانیم که اعضای بدن با هماهنگی و وابستگی با یکدیگر فعالیت می‌کنند اما گاهی به دلیل بروز اختلال و بیماری‌های خاص می‌توان بخش و یا عضوی را از بدن خارج کرد در عین حال بدن قادر خواهد بود به زندگی طبیعی خود ادامه دهد. مثلاً، در صورت پارگی طحال، آن را از بدن خارج می‌کنند اما سایر اندام‌های بدن کارهای طحال را بر عهده می‌گیرند. اگر انسان یک ریه خود را از دست بدهد برای جبران ریه از دست رفته، ریه باقی‌مانده زودتر منبسط شده و روند عملکرد تنفس را تسریع می‌کند. در افراد ناشنوا، کورتکس بخش شنوایی مغز به حس لامسه و بینایی اختصاص می‌یابد تا با تقویت آن‌ها، کمبود حس شنوایی تا حدی جبران شود.

آیا در یک خودرو وقتی قسمتی از سرسیلندر آسیب ببیند، قسمت دیگر سرسیلندر به جبران عملکرد آن می‌پردازد؟ فرض کنید این خودرو مدتی در جاده خاکی و سنگلاخ استفاده شود و در نتیجه جلوبندی و فنربندی آن ایراد پیدا کند، آیا زیرسیستم‌های انتقال قدرت یا سوخت‌رسانی به کمک فنربندی خواهند شتافت؟! زیرسیستم فنربندی در جاده خاکی و سنگلاخ به دلیل تحمل وزن همه بدنه خودرو، آسیب دیده است و حال آیا انتظار نمی‌رود که موتور، استارت، رادیاتور در زمان ضعف فنرها به کمک آن‌ها بشتابند؟! به شما حق می‌دهم که از خواندن این چند جمله آخر خنده بر لبانتان بنشیند چون هیچ وقت چنین نبوده و نخواهد بود. اما در بدن من و شما، سایر اعضای بدن می‌توانند جای طحال را پر کنند و کارهایش را انجام دهند تا اینکه کاری بر زمین نماند و سلامتی کل بدن آسیب نبیند یا آسیب را به حداقل برسانند. در سیستم خودرو، هر زیر سیستمی و همه ۱۳۰۰۰ قطعه واقعاً مغرورند و اصلاً برایشان مهم نیست که با کمک به همدیگر می‌توانند مانع از کار افتادن کل سیستم شوند، آن‌ها کاری به کار همدیگر ندارند. درست است که هر قطعه و یا زیر سیستم در ساختار و راهبرد تعریف شده برای سیستم خودرو به وظایف خود می‌پردازند ولی دریغ آنکه، وقتی عضوی دچار نقص شود در این صورت بقیه عناصر کاملاً بی‌تفاوت از کنار ماجرا می‌گذرند و هیچ‌گونه حس مشارکت و کمک در آن‌ها مشاهده نمی‌گردد و اساساً کل سیستم برای هیچ کدام مهم نیست و لذا قطع شدن یک سیم ساده، می‌تواند کل خودرو را از کار بیاندازد و سایر عناصر، اساساً این شعور را ندارند که آیا می‌توانند کاری انجام دهند که با قطع یک سیم، کل خودرو از کار نیفتد؟

اما در بدن من و شما داستان متفاوت است، با دیدن یک مار، سیگنال خطر به همه اعضای بدن منتقل می‌شود و تک تک اعضا و زیرسیستم‌های بدن برای مقابله با خطر بسیج می‌شوند تا آسیبی به کل بدن نرسد. شاید مار بتواند پای ما را در کوه نیش بزند ولی هیچ وقت طحال نمی‌گوید که به من چه؟ قلب نمی‌گوید به من چه؟ علی‌الظاهر پوست و معده و روده، کاری از دست‌شان بر نمی‌آید اما به خون می‌گویند که در این لحظاتی که کل بدن در خطر است، اکسیژن و مواد غذایی نمی‌خواهیم آن‌ها را به مغز و ماهیچه‌ها برسان تا مغز بتواند درست تصمیم بگیرد و ماهیچه‌ها در صورت صدور دستور فرار، توان لازم برای فرار داشته باشند. حتی موهای بدن نیز به کمک می‌آیند پوست به دلیل کاهش خون‌رسانی سرد می‌شود و در این حالت، در دست و پای و بدن خود احساس سرما می‌کنیم اما، برای آنکه گرمای بدن در لایه لای موهای بدن حفظ شود و دمای بدن کاهش نیابد موها با دیدن مار ترسناک واکنش نشان داده و به اصطلاح "سیخ" می‌گردند تا گرما در بین موها محبوس بماند، به هر حال موهای روی پوست می‌خواهند با این حرکت بگویند که این کار "برگ سبزی است تحفه درویش"! درست است که نمی‌توانیم مانند قلب یا مغز عمل کنیم، ولی حداقل می‌توانیم به پوست که غذا و اکسیژن خود را به سایر اندام‌های اهدا کرده است کمک کنیم تا بدین طریق احساس سردی کمتری داشته باشد!!

بلی، درست متوجه شدید در یک سیستم خودرو به هیچ عنوان روحیه مشارکت، همدلی، ایثار و فداکاری یافت نمی‌شود و هیچ کدام از اعضا و زیرسیستم‌ها هوای یکدیگر را ندارند، رابطه بین آن‌ها بسیار بی‌روح و سرد بوده و شاید آن‌ها کوتاه‌بین هستند، چرا که نمی‌دانند که آن‌ها تا زمانی مفید و قادر به ادامه حیات هستند که کل سیستم یعنی خودرو قادر به کار و حیات باشد، شاید خودخواه هستند کسی چه می‌داند؟! این‌گونه از سیستم‌ها را سیستم‌های "ماشین‌گرا" می‌نامیم، در این سیستم‌ها درست است که همه اعضا و زیرسیستم‌ها، قواعد پنج‌گانه را می‌پذیرند ولی این التزام تا زمانی برقرار است که همگی سالم باشند و متأسفانه همگی بر این باورند که:

کاش یارب که نیفتد به کسی کار کسی

در دیاری که در او نیست کسی یار کسی

شهریار

اما در سیستم فیزیولوژیکی بدن، شاهد وجود روحیه مشارکت، همدلی، ایثار و فداکاری هستیم، همه ۳۷ تریلیون سلول بدن و همه دستگاه‌ها و زیرسیستم‌ها، کاملاً هوای همدیگر را دارند رابطه آن‌ها بسیار گرم و دوست داشتنی بوده و نگرش آن‌ها بسیار کلان است زیرا می‌دانند که آن‌ها تا زمانی قادر به ادامه حیات هستند که کل سیستم یعنی بدن قادر به ادامه حیات باشد و لذا کاملاً نوع دوست و متواضع و البته ایثارگر هستند.

این‌گونه از سیستم‌ها را سیستم‌های "ارگانیسمی یا حمایتی" نامگذاری می‌کنیم. (البته من نام حمایتی را بیشتر می‌پسندم شما چطور؟) در این سیستم‌ها، علاوه بر آنکه همه اعضا و زیر سیستم‌ها، قواعد پنج‌گانه را پذیرا بوده در صورت بروز مشکل برای هر عضو یا زیر سیستم، همگان احساس مسئولیت کرده و به کمک هم می‌شتابند تا کل سیستم یعنی بدن از آسیب مصون نگه داشته شود و لذا همگی بر این باورند که

بنی آدم اعضای یکدیگرند  
که در آفرینش ز یک گوهرند  
چو عضوی به درد آورد روزگار  
دگر عضوها را نماند قرار

سعدی

خالق این تفکر حمایتی را در سیستم بدن انسان و سایر موجودات باید ستایش کرد زیرا در اوج زیبایی به همه اعضای و جوارح این سیستم‌ها، روح همدلی و تعاون دمیده است و این روح منبعث از نیروی حیات است که می‌خواهم قدری درباره آن با شما صحبت کنم. هنرمندی خداوند در وادی مهندسی سیستم، بسیار زیبا و طرب انگیز است:

آدمی زاده اگر در طرب آید نه عجب  
سرو در باغ به رقص آمده و بید و چنار

سعدی

به اینجا رسیدیم که نیروی حیات و میل به زندگی موجب شده است که سیستم بدن من و شما و سایر موجودات زنده، راهبرد حمایتی را در پیش بگیرد! اما، نیروی حیات چیست؟

خداوند متعال در بسیاری از این شبکه‌های رابط، شعور و نیرویی به نام نیروی حیات قرار داده است، نیروی که تجلی قدرت حضرت حق تعالی است. برگ روی درخت و برگ کنده شده از درخت به لحاظ عناصر تشکیل دهنده هیچ تفاوتی با هم ندارند اما از نظر قوانین فیزیک، با توجه به قانون دوم ترمودینامیک به مجرد آنکه این برگ از درخت کنده می‌شود از یک سیستم باز (زنده) به یک سیستم بسته (مرده) تبدیل می‌شود و آنتروپی آن به شدت افزایش می‌یابد و نابود می‌شود. برگ درخت با خود درخت در مجموع یک سیستم زنده است و حیات برگ‌ها به حیات درخت وابسته است و حیات درخت به حیات برگ‌ها وابسته است. اگر برگ‌های درخت کاملاً کنده شوند و اجازه رشد برگ‌های جدیدی هم به درخت داده نشود در این صورت خود درخت نیز خشک می‌شود و می‌میرد. درخت به همراه برگ‌های روی آن در مجموع در یک شبکه رابطه معنی‌دار، یک سیستم بزرگ از نوع حمایتی تشکیل داده‌اند که در این سیستم حمایتی، حیات هر زیرسیستمی به حیات سایر زیر سیستم‌ها بستگی دارد. اعضای بدن انسان با هم سیستم حمایتی تشکیل می‌دهند. قلب بدون مغز و ریه و سایر اندام‌ها نمی‌تواند زنده بماند و سایر اندام‌ها نیز بدون قلب. کل طبیعت هم یک سیستم حمایتی بسیار بزرگی است که انسان به‌عنوان یک زیر سیستم نمی‌تواند زنده باشد مگر اینکه زیرسیستم حیوانات زنده باشد و زیر سیستم حیوانات بدون گیاهان محکوم به فنا است و گیاهی در کار نخواهد بود، اگر زیر سیستم باکتری‌ها نباشند. در سطح گسترده‌تر زیرسیستمی به نام کره زمین در کار نخواهد بود اگر در سیستم منظومه شمسی، زیرسیستم‌های خورشید یا مریخ نباشند. لذا تمام اجزای عالم هستی در یک ساختار سیستماتیک حمایتی و در یک شبکه ارتباطی باشعور قادر به ادامه حیات‌اند و حیات همه اجزا عالم هستی به همدیگر وابسته است. بدین جهت اگر فکر کنیم مگس و کرم بی‌هوده خلق شده است سخت در اشتباهیم چراکه در ساختار سیستماتیک حمایتی وجود هر عضو و زیر سیستم معنی‌دار است و مفید.

روشنی را بچشیم  
گرمی خانه لک لک را ادراک کنیم  
و نخواهیم که پلنگ از در خلقت برود بیرون  
و نخواهیم مگس از سر انگشت طبیعت بپرد  
و بدانیم اگر کرم نبود زندگی چیزی کم داشت.

#### سهراب سپهری

در یک سیستم حمایتی، اعضای سالم در یک شبکه ارتباط معنی دار با هم ارتباط سالمی دارند و سلامت هر عضوی در گرو همین ارتباط سالم است. در صورت بروز مشکلی برای یک عضو یا زیرسیستمی، همه پای کار می آیند تا گرهی کار را بگشایند. در این سیستم، هر عضوی حق حیات و رشد و تکثیر دارد البته مکانیزم هایی برای کنترل این رشد وجود دارد. رشد یک عضو نباید نافی و مانع رشد عضو دیگر شود بلکه این رشد در مجموع موجبات رشد متوازن کل سیستم را فراهم می کند که صد البته رشد موزون و منطقی سیستم در مجموع منجر به رشد تک تک اعضا می گردد و بالعکس. **تفکر مبتنی بر زیاده خواهی در این سیستم جایگاهی ندارد و چنانچه هر عضوی فقط به فکر بقا و رشد خود باشد کل سیستم را دچار آسیب می کند و در نهایت منجر به نابودی خود و کل سیستم می گردد.** در یک سیستم حمایتی استثمار، استعمار و از همه مهمتر استثمار جایگاهی ندارد. همه انسان ها ادعا دارند که انسان اشرف مخلوقات است و یکی از دلایل این ادعا، داشتن قوه تعقل و تفکر است و بقیه مخلوقات چون این قوه را در حد انسان ندارند پس جایگاه نازل تری دارند. لذا خود را بالاتر از دیگر مخلوقات خداوند می داند، اما اگر این دُرْدانه خلقت و اشرف مخلوقات دچار غفلت شود و شأن و جایگاه خود را فراموش کند در این صورت از بهایم و حیوانات نیز گمراه تر و پست تر خواهد شد. چراکه در جامعه حیوانات که نسبت به انسان های ناسالم، ذهینت سالم تری وجود دارد ما شاهد وجود رگه هایی از یک جامعه حیوانی با کارکرد سیستم حمایتی هستیم. آیا شنیده اید که خفاشان خون آشام نیز دارای حس مقابله به مثل مثبت (حمایتی) و هم نوع دوستی هستند. آن ها خون را با هم به صورت مقابله به مثل و نه تصادفی تقسیم می کنند. آن ها این کار را با دیگر خفاشانی که قبلاً این کار را برایشان انجام داده اند و همچنین خفاش هایی که محتاج به خوردن خون هستند، انجام می دهند چون اگر خفاشی سه روز متوالی خون نیاشامد در معرض خطر مرگ بر اثر گرسنگی قرار می گیرد. لذا به دلیل وجود کارکرد حمایتی در اجتماع خفاش ها، هیچ خفاشی در اثر گرسنگی نمی میرد. مثال دیگر اجتماع گرگ هاست. آن ها به صورت گروهی زندگی می کنند و در رفتار گروهی این حیوان درنده، مفاهیمی مانند اراده، عمل و مدیریت از روی دوراندیشی به خوبی نمایان است به طوری که در هر گروه سلسله مراتب به خوبی تنظیم شده است. آن ها متمدن ترین حیوانات در قوانین زندگی اجتماعی هستند و کاملاً بر مبنای احترام به قوانین زندگی اجتماعی عمل می کنند، اجتماعی که منطبق بر ساختار سیستماتیک حمایتی است. در گله گرگ ها عضو خائن یا تنبل با استفاده از قوانین خاصی تنبیه می شود و برای هر جرمی مجازات مشخصی در نظر گرفته می شود. از جمله رفتارهای جالب و سیستماتیک حمایتی این حیوان در شرایط سخت زمستان است که در یک گله به صورت هوشمندانه حرکت می کنند. در جلوی صف، گرگ های ضعیف حرکت کرده تا اگر گله گرفتار کمین حیوانات دیگر شود اول آن ها کشته شوند سپس نصف گرگ های قوی تر پشت سر آن ها حرکت می کند تا به حفاظت از گرگ های ضعیف جلویی بپردازند بعد گرگ های ماده و توله ها به راه خود ادامه می دهند. نصف دیگر گرگ های قوی تر در پشت سر آن ها حرکت می کنند و در انتهای صف و با فاصله بیشتری از گله، رئیس گله حرکت می کند و ناظر شرایط و رفتار تمام اعضای گله است. گرگ های ضعیف شاید دانسته در جلو حرکت می کنند تا در زمان خطر کشته شوند زیرا ادامه نسل گرگ ها باید از طریق گرگ های قوی باشد برای آن ها جامعه گرگ ها مهمتر از خودشان است؟! البته گرگ های قوی و مبارز پشت سر آن ها آماده حمایت و پشتیبانی هستند و این حرکت اجتماعی گرگ های ضعیف را بی پاسخ نمی گذارند و مراقب گرگ های ضعیف هستند گرگ های ماده و توله ها که معمولاً از گرگ های نر ضعیف ترند در بین گرگ های قوی تر حرکت می کنند و گرگ رئیس نیز در پشت سر همه مراقب اوضاع است و لذا رهبری یک تیم همیشه بر این نیست که جلوی صف باشد بلکه در انتهای صف نیز می توان قرار گرفت و رهبری کرد.

خفاش خون آشام از گرسنگی نمی‌میرد، گرگ درنده در اجتماع گرگ‌ها با قواعد زندگی جمعی خود را تطبیق می‌دهد، شیر درنده حفظ بقا و نسل خود را در همکاری و تعامل با هم دیگر و حتی شیر دادن به توله‌های ممنوع خود می‌داند و بدون هیچ‌گونه بخل و تنگ نظری با بقیه اعضای گروه همکاری می‌کند. احتمال بسیار کمی وجود دارد که جنگ بین دو ممنوع در حیوانات منجر به کشته شدن یکی از آن‌ها شود و معمولاً پیش از کشیده شدن کار به جاهای باریک با تسلیم شدن حیوان ضعیف خاتمه می‌یابد و حیوان غالب به دنبال انتقام جویی نمی‌آید و کینه دل خود را خالی نمی‌کند که طرف مقابل در حالت ضعف قرار دارد پس بهترین فرصت برای از پا در آوردن رقیب است و ریختن زهر کین. ولی دریغ از این انسان!!! برای حفظ منافع خود حاضر به کشتن ممنوع خود بوده و بمب اتمی را بر سر مردم هیروشیما می‌ریزد و در عراق و سوریه به فجیع‌ترین شکل ممکن ممنوع خود را به قتل می‌رساند. در یمن با بمب‌های پیشرفته کودکان، زنان و مردم بیچاره را قتل عام می‌کند و میلیارد‌ها دلار برای خریدن تجهیزات کشتار جمعی هزینه می‌کند. همه و همه این جنایات به دلیل بیماری خودخواهی در حد و اندازه دولت‌ها و حکومت‌ها رخ می‌دهد. فزون‌طلبی رژیم‌های فاسد منجر به جنگ‌های خانمان‌سوز می‌شود و چنگیزخان مغول، آقا محمدخان قاجار، صدام و هیتلر کسانی بودند که این بیماری در تمام سلول‌های بدن آن‌ها رخنه کرده بود.

من ندیدم دو صنوبر را با هم دشمن  
من ندیدم بیدی، سایه‌اش را بفروشد به زمین  
رایگان می‌بخشد نارون شاخه خود را به کلاغ

سهراب سپهری

سیستم‌ها را از نظر عملکرد به دو دسته ماشین‌گرا و حمایتی تقسیم‌بندی کردیم. در هر دو دسته، شاهد وجود الزامات پنج‌گانه هستیم و در هر دو سیستم قواعد و الزامات مذکور سرلوحه عملکرد اجزا هستند و هیچ عنصر و یا زیرسیستمی از قواعد و الزامات پنج‌گانه تجاوز نمی‌کند. ولی در نوع ماشین‌گرا، رابطه زیرسیستم‌ها صرفاً در چارچوب ارتباطات بی‌روح بوده ولی در نوع حمایتی، پشت‌گرمی و باز کردن گره از پیشانی دیگران، مرام حاکم بر روابط زیرسیستم‌ها و اجزا است. دکتر ناصری در کتاب "یک؛ کوانتوم عرفان و درمان" می‌نویسد که در برخی از سیستم‌ها استراتژی همپاسی بین زیرسیستم‌ها وجود دارد، منظور وی از همپاسی این است که حیات برخی از زیرسیستم‌ها به سایر زیرسیستم‌ها وابسته است. در سیستم بدن انسان، یک نوع باکتری به نام فلورطبیعی در زیرسیستم دستگاه گوارش و پوست وجود دارد که بدن ما به آن‌ها نیازمند است و البته حیات آن‌ها به حیات بدن انسان وابسته است. این‌گونه از همکاری سیستم‌ها را در اکولوژی، همزیستی مسالمت‌آمیز می‌نامند.

در هر سه نوع سیستم ماشین‌گرا، حمایتی و همپاس، همه زیرسیستم‌ها و عناصر باید با توجه به شرح وظایف و پتانسیل خود به ایفای نقش بپردازند و به هیچ عنوان زیاده‌طلبی و فزون‌خواهی پسندیده و قابل قبول نیست. در زیرسیستم تولید قدرت در خودرو، هیچ عنصر این زیرسیستم نمی‌تواند ادعا کند که مثلاً در تابستان گرم باید خنک‌کاری من بیشتر از بقیه باشد و یا چون من بیشتر از همه کار می‌کنم لذا روغن‌کاری من باید بیشتر باشد، بدنه خودرو نمی‌تواند مدعی باشد که چون من همواره زیر تیغ آفتاب تابستان و سرمای زمستان هستم، ولی موتور خودرو همواره در زیر سایه من است، پس من نسبت به موتور برتری دارم. در بدن انسان زیرسیستم گوارش نباید به زیر سیستم عصبی بخل ورزد یا به سیستم گردش خون فخر بفروشد که تامین غذای شما با من است و اگر من نباشم شما از گرسنگی هلاک می‌شوید. **زیرا همه و همه عناصر باید در جایگاه خود باشند و هیچ عضو یا زیرسیستمی حق زیاده‌طلبی و فزون‌خواهی ندارد.** تفکر فزون‌خواهی در واقع آفت جدی برای یک سیستم محسوب می‌گردد آفتی که گاه ممکن است کل سیستم را به نابودی بکشانند. در سیستم‌های ماشین‌گرا که نسبت به سیستم‌های حمایتی از نظر شعور در مرتبه پایین‌تری قرار دارند و اغلب فاقد شعور هستند این آفت وجود ندارد اما در سیستم‌های نوع حمایتی از جمله بدن انسان این آفت و بلای خانمان‌سوز وجود دارد و زیاده‌طلبی و فزون‌خواهی و حرص رشد و دست‌اندازی به حقوق سایرین طولی نمی‌کشد که دودمان خود و کل سیستمی که آن عنصر یا زیرسیستم در آن قرار دارد را بر باد می‌دهد. درست متوجه شدید این حرص و طمع به رشد زیادتر از حد و دست‌اندازی به حقوق دیگران با زیر پا گذاشتن قواعد حاکم بر کل سیستم، همان بیماری مهلک سرطان است. یک بیماری که در آن عضو یا زیرسیستم سرطانی به حقوق خود قانع نیست و در پی رشد زیادتر از حد بوده و بسیار مغرور شده است.

سخن را در این دفتر با سه پرسش کلیدی به پایان می‌رسانم:

پرسش اول: چگونه یک سیستم حمایتی در جامعه تشکیل می‌گردد به عبارتی بهتر، عوامل ایجاد یک ساختار سیستماتیک از نوع حمایتی کدامند؟

پرسش دوم: چه عواملی باعث می‌شود که قانون‌مداری در یک جامعه خدشه پذیرد؟ به عبارتی دیگر، آفت استقرار یک سیستم حمایتی در جامعه کدامین است؟

پرسش سوم: چگونه با آفت استقرار یک سیستم حمایتی در جامعه می‌توان مقابله کرد؟

پاسخ پرسش اول و سوم را انشا... در جلد (ویرایش) دوم کتاب بررسی خواهیم کرد و در واقع پاسخ به این سوالات همان موضوع درمان توسعه‌نیافتگی است. اگر اجازه بفرمایید در دفتر بعد راجع به این موضوع بیشتر باهم گفتگو کنیم.

## جمع بندی:

در جامعه‌ای که از نگرش و تفکر سیستماتیک تبعیت می‌کند، پنج اصل تشکیل‌دهنده یک سیستم، بر آن حاکم است. بر اساس این پنج اصل، همه اعضای جامعه باید با هم و در یک شبکه ارتباطی دقیق معنی‌دار به دنبال هدف معین که همان سعادت اجتماع است گام بردارند. در این نگرش، همه اعضای جامعه باید حضوری مسولانه داشته باشند و در یک ساختار دقیق و قانون‌مند، هدف اصلی تشکیل جامعه را که همان سعادت و پیشرفت و توسعه جامعه است دنبال کنند. **قانون‌مداری اساس جامعه‌پذیری در نگرش سیستمی است.** در مرحله بعد با ارتقای نگرش سیستماتیک صرف به نگرش سیستماتیک حمایتی و همپاسی، حس اعتماد، رفاقت، همدلی و روحیه مشارکت جمعی در جامعه نهادینه می‌شود. لذا در مجموع می‌توان چنین ادعا کرد که اگر جامعه‌ای بر اساس نگرش و تفکر سیستماتیک حمایتی شکل بگیرد در این صورت سرمایه اجتماعی (اعتماد، قانون‌مداری و مشارکت جمعی) در آن جامعه تولید و انباشت می‌شود. در نتیجه سرمایه اجتماعی محصول جامعه‌ای با نگرش و راهبردی سیستماتیک حمایتی است. (عنوان این دفتر) اجازه دهید برای تبیین شفاف‌تر ارتباط سرمایه اجتماعی و چگونگی شکل‌گیری آن در یک جامعه با تفکر سیستماتیک حمایتی از جدول زیر کمک بگیریم.

متغیر یک	شاخص‌های تشکیل جامعه‌ای با تفکر و ساختار سیستم حمایتی	ارتباط معنی‌دار بین شاخص‌های متغیر یک و دو	شاخص‌های تولید و انباشت سرمایه اجتماعی	متغیر دو
جامعه‌ای با تفکر و ساختار سیستم حمایتی	حضور آحاد مردم	←	مشارکت اجتماعی	سرمایه اجتماعی
	باهم بودن مردم	←		
	شبکه ارتباطی معنی‌دار	←		
	تعامل دقیق و حساب شده	←	قانون‌مداری	
	کار و هدف معین	←		
	رویکرد حمایتی بین آحاد مردم و زیرسیستم‌های جامعه	←	اعتماد	

← (منجر می‌شود به)

## دقرچهارم: شارلاتانسم آفت سرمایه اجتماعی

از مباحث مطرح شده در دفترهای پیشین، نهایتاً به این جمع‌بندی رسیدیم که توسعه‌یافتگی یک جامعه در گرو وجود و انباشت سرمایه اجتماعی است و سرمایه اجتماعی نیز در یک جامعه شکل نمی‌گیرد مگر اینکه جامعه دارای ساختار سیستماتیک حمایتی بوده و قانون، حاکم بر همه کنش‌های اجتماعی باشد. بدون تبعیت از قانون، جامعه دچار هرج و مرج عملکردی می‌شود و حتی با وجود شکل و ساختار سیستماتیک، در عمل شاهد رفتارهای ضدسیستمی خواهیم بود، لذا جامعه بدون قانون و نقض آن توسط شهروندان، شبیه یک میدان بازی فوتبال خواهد بود که در آن هر بازیکنی بدون رعایت مقررات بازی، فقط به دنبال تصاحب توپ بوده و هیچ کدام از بازیکنان در پی نمایش بازی زیبا و در عین حال هدفمند نخواهند بود.

چه کسانی قاعده بازی در یک اجتماع بشری را بر هم می‌زنند، آن‌ها چه خصوصاتی دارند و به دنبال چه اهدافی هستند؟ آیا در نهایت تعرض به قانون و قانون‌گریزی به نفع آن‌ها خواهد بود و یا ضرر آن‌ها؟ این رفتار تعرض‌آمیز چه آسیب‌هایی به جامعه وارد خواهد کرد؟ چگونه با قانون‌گریزان باید مقابله کرد؟ نقش تعالیم تربیتی در نهادینه کردن تفکر قانون‌گرایی در بین شهروندان جامعه چگونه است؟ ساختار سیستماتیک جامعه چه مشخصه‌هایی باید داشته باشد که حتی افراد قانون‌گریز نیز مجبور به تبعیت از قانون شوند؟ با چه اهرم‌هایی می‌توان اهمیت قانون و لزوم اطاعت از آن را به همه آحاد جامعه بالاخص افرادی که مترصد فرصتی برای دور زدن قانون هستند دیکته کرد؟ آیا در یک ساختار سیستماتیک می‌توان مناسبات و روابط اجتماعی و در کل همه کنش‌های اجتماعی را طوری سر و سامان داد که کوچکترین فرصت سوء استفاده از قانون‌گریزان سلب شود؟ این‌ها سوالاتی است که به برخی از آن‌ها در این دفتر پاسخ داده می‌شود و سایر سوالاتی که در زمینه ارایه راهکار برای استقرار قانون‌مداری در جامعه مطرح می‌گردند در جلد (ویرایش) دوم کتاب پرداخته می‌شود.

معیار تشخیص و سنجش درست و یا اشتباه بودن رفتار و گفتار هر فرد در یک اجتماع بر اساس سه شاخص عرف، شرع و قانون است. البته در برخی از جوامع غیر دینی و یا سکولار، شاخص شرع، ابزاری برای سنجش نیست زیرا در این گونه جوامع، اساساً دین در زندگی اجتماعی و فردی مردم نقش ندارد و یا در بهترین حالت، آموزه‌های دینی و عمل به اوامر شریعت، تنها امری فردی است. اما در جامعه ما که اکثریت مردم معتقد به دین و شریعت هستند قضیه متفاوت است و لذا دین در کنار عرف و قانون، شاخصی برای ارزیابی کنش‌های اجتماعی محسوب می‌شود. عرف در هر جامعه، مجموعه‌ای از رفتارها، توافقات و هنجارهایی است که توسط غالب مردم جامعه پذیرفته شده است و تقریباً عموم مردم آن را به‌صورت ارادی و مکرر انجام می‌دهند که به آن قانون نانوشته یا امر عقلایی نیز می‌گویند. اما قانون یک کلمه سیاسی بوده و دارای اقسام مختلفی است مانند قانون مدنی، قانون جزا، قانون اساسی.

گاهی گفتار یا رفتاری از نظر قانون جرم محسوب نمی‌شود ولی از نظر عرف و شریعت ناپسند است مانند بی‌احترامی به والدین. لذا در مجموع منظور من از قانون‌گریزی صرفاً رفتار و گفتار مخالف با قوانین انشایی مجلس و یا دولت نیست بلکه هر عملی که با عرف، شرع و قانون مطابقت نکند تعدی به قانون است. برای دروغ‌گویی از نظر قانون نمی‌توان جرمی تعریف کرد ولی از نظر شرع و عرف، دروغ عملی حرام و مذموم است، پس دروغ‌گویی نیز بی‌قانونی و تجاوز به حقوق دیگران است. نکته مهم دیگر که لازم است در اینجا ذکر گردد بحث تعدی به قانون و آثار مترتب بر آن است. گاهی فرد یک عمل منافی قانون انجام می‌دهد و نتیجه آن فقط به خود طرف بر می‌گردد و حق الناسی را پایمال نکرده است مثلاً ترک نماز که به‌عنوان یک واجب شرعی، عملی حرام از نظر شریعت است و آثار آن فقط به خود فرد بر می‌گردد و حقوق سایرین با این عمل تضییع نمی‌گردد. اما فرد دروغگو و منافق علاوه بر آنکه ظلم به خود کرده است به مخاطب خود نیز تعدی و حق الناس را نیز تضییع کرده است. لذا در مجموع منظور از قانون‌گریزی در این کتاب عبارت است از اینکه: **هر گفتار و رفتاری که منافی قانون، عرف و شریعت باشد و در ضمن منجر به تضییع حقوق مردم نیز باشد.**

عکس‌العمل قانون‌گریزان نیز در مقابل اعتراض به رفتار و اعمال آن‌ها چندگونه می‌تواند باشد گروه اول افرادی هستند

که واقعاً به طور سهوی مرتکب قانون‌گریزی می‌شوند و با اولین تلنگر و گوشزد متوجه می‌شوند که عمل آن‌ها خلاف قانون است و لذا زود از رفتار خود نادم می‌شوند. گروه دوم آن‌هایی هستند که با وجود اینکه تعمداً قانون‌گریزی می‌کنند و دانسته بر خلاف قانون اقدام می‌کنند در صورت اعتراض به آن‌ها، گارد نمی‌گیرند و کار خلاف را مجدداً مرتکب نمی‌شوند و یا حداقل برای بار بعد، سعی می‌کنند کسی متوجه رفتار خلاف آن‌ها نشود. اما گروه سوم علاوه بر اینکه، تعمداً مرتکب عمل خلاف قانون می‌شوند، در مقابل اعتراض دیگران به توجیه روی می‌آورند و آسمان و ریسمان را به هم می‌بافند تا خود را به نوعی محق جلوه دهند و در صورتی که این روش کارساز نباشد با وقاحت تمام حالت تهاجمی می‌گیرند و طلبکار هم می‌شوند زیرا به نظر این گروه "بهترین دفاع حمله است". آن‌ها با دلایل کاملاً غیر منطقی به دفاع از خود می‌پردازند، در حالی که خود کاملاً می‌دانند که سرسوزنی حق ندارند. عذر گروه اول به نظر مقبول است زیرا انسان جایز الخطا است و در این کتاب نیز روی سخن ما با این گروه نیست. گروه دوم نیز مآخوذ به حیا هستند و در حالی که تعمداً کار خلافی انجام می‌دهند اما باز هم حداقل کورسویی از حیا و عزت نفس دارند و از عمل خلاف خود دفاع نمی‌کنند، اینها گمراهانی هستند که امیدی به اصلاح آن‌ها وجود دارد. درست است که عمل منافعی با قانون آن‌ها به حال جامعه مضر است ولی باز خدا اموات‌شان را بیمارزد که شارلاتان نیستند. اما گروه سوم، که روی سخن با آن‌ها است افرادی متجاوز به قانون و حقوق مردم و در عین حال شارلاتان و منافق و پررو هستند، که به هیچ صراطی مستقیم نیستند و اصلاح آن‌ها بسیار سخت و گاهی ناممکن است. مکتب فکری و اخلاقی آن‌ها بر اساس فرصت‌طلبی است. آن‌ها به هیچ قاعده، قانون و اخلاقی پایبند نیستند و یگانه هدف آن‌ها در زندگی کسب منافع و شهرت است به راحتی از هر ابزاری برای رسیدن به منافع خود بهره می‌گیرند و به زعم خود مردم را فریب می‌دهند، زیاده‌گو هستند و البته در ظاهر کلام‌شان حلاوت است. خداوند در قرآن در سوره منافقون آیه ۴ می‌فرماید "موقع سخن گفتن، انسان به حرف‌هایشان گوش می‌دهد و چنین وانمود می‌کنند که از همه عاقل‌ترند که در واقع این چنین نیست."

آن‌ها افت سرمایه اجتماعی یک جامعه هستند و اعتماد، همدلی، نوع‌دوستی، حس رفاقت و مشارکت اجتماعی را در میان مردم خدشه‌دار می‌کنند و در یک کلام، زیاده‌خواهی و حرص و طمع مغرط آن‌ها به پول، مقام و ذخارف دنیوی سیری ناپذیر است و همچون یک سلول سرطانی صرفاً به فکر رشد خود هستند. آن‌ها مسبب اصلی همه کج‌روی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها در یک جامعه هستند زیرا با نیرنگ‌بازی، رنگارنگی، نفاق، ریا و زورمداری همه قواعد پذیرفته شده در جامعه را بر هم می‌زنند. "آن‌ها به چیزی که می‌گویند عمل نمی‌کنند و این کار نزد خداوند نیز ناپسند است" (سوره مبارکه صف، آیه ۲).

به دلیل آنکه رفتار گروه دارای تفکر شارلاتانیسم، با منافع جمع و سرمایه اجتماعی در تعارض شدیدی است و عامل مخرب در روند توسعه و پیشرفت کشور محسوب می‌گردد لذا به دلیل اهمیت موضوع این دفتر را به بررسی خلیقات این گروه اختصاص می‌دهیم و مصادیق عینی از رفتار و گفتار آن‌ها بیان می‌گردد.

شارلاتان کیست؟ و یک فرد باید چه صفات اخلاقی نکوهیده‌ای داشته باشد که بتوان وی را شارلاتان خطاب کرد؟ من کاملاً به این موضوع واقفم که این کلمه بار معنایی بسیار سنگینی دارد و به هر کسی این صفت را نسبت بدهید قطعاً ناخودآگاه با شنیدن آن یکه می‌خورد و شدیداً ناراحت می‌شود.

مهاثما گاندی می‌گوید حقیقت داروی تلخی است که ثمرات شیرین دارد. توجه شود که قبول حقیقت برای همه از گفتن آن سخت‌تر است ولی چاره‌ای نداریم جز بیان و پذیرفتن این حقیقت که بیماری مهلکی به نام شارلاتانیسم در همه جوامع بشری، کم و زیاد وجود دارد، چون کار شیطان فریب و اغوای انسان است. در مقدمه مثال‌هایی از رفتار افراد شارلاتان ذکر گردید و در ادامه نیز به بیان احوالات این قشر به اصطلاح زرنگ (به نظر نگارنده افراد کوتاه‌بین و متضرر) خواهیم پرداخت و خواهیم دید که آنان به ظاهر خوش خط و خال مار گزنده‌ای دل خوش کرده‌اند و نمی‌دانند در پس این ظاهر زیبا چه سرنوشتی برای آن‌ها رقم خواهد خورد.

شارلاتان در لغت نامه دهخدا به معنی حقه باز، شیاد، چاخان، چاچول تعریف شده است در واقع کسی که مردم را فریب می‌دهد. این کلمه ریشه در زبان ایتالیایی دارد (Ciarlatano) و در زبان فرانسوی هم این کلمه وجود دارد.<sup>۱</sup> دروغ‌گویی، ریا و نفاق از خصوصیات بارز افراد شارلاتان است. شارلاتانیسم در واقع یک مرام فکری و عملی است که در آن فرد و یا افراد

1. <https://fa.wikipedia.org/wiki/شارلاتان>

برای نیل به اهداف خود به آسانی دروغ می‌گویند و برای خود حقوقی متصور هستند که هرگز صلاحیت آن را ندارند و یا در خود توانایی‌هایی مطرح می‌کنند که اساساً فاقد بضاعت آن‌ها هستند.

همان‌طوری که گفته شد منظومه فکری شارلاتان‌ها بر پایه دروغ و نفاق شکل گرفته و در مقام عمل نیز انسان‌هایی کاملاً پررو، مدعی و قانون‌گریز هستند آنان از هر وسیله برای حصول اهداف غیرمنطقی خود استفاده می‌کنند. وجه مشترک مهم اخلاق آن‌ها خودخواهی و فزون‌طلبی است آن‌ها همه چیز، حتی امکانات عمومی را برای خود می‌خواهند آنان افرادی به غایت خودمحور بوده و از قانون تا زمانی که نیاز آن‌ها را برآورده می‌سازد حمایت می‌کنند و کوچکترین تداخل قانون و حقوق دیگران با منافع خود را بر نمی‌تابند. آری آن‌ها بسیار خودخواه و فزون‌طلباند و به همه چیز طمع دارند ولی افسوس که این طمع به همه چیز برابر است با از دست دادن همه چیز برای خودشان و دیگران. از زندگی خود نیز همواره ناراضی هستند و لذتی نمی‌برند.

آن‌ها تفکر خرچنگی دارند و همه چیز را برای خود می‌خواهند لذا حتی چشم دیدن رشد کسی را نیز ندارند. آن‌ها بر این باورند که اگر من نمی‌توانم چیزی را داشته باشم پس دیگران هم حق داشتن آن را ندارند. اگر شما چند خرچنگ را درون یک جعبه یا چیزی شبیه آن بیندازید، آن‌ها می‌توانند به راحتی از آن خارج شوند، ولی این اتفاق نمی‌افتد. می‌دانید چرا؟! چون هر خرچنگی که بخواهد از جعبه بیرون بیاید، بقیه خرچنگ‌ها او را پایین می‌کشند و مانع نجات او می‌شوند. این قضیه تا جایی ادامه پیدا می‌کند که همه خرچنگ‌ها می‌میرند و هیچ یک نجات پیدا نمی‌کنند، در حالی که همه آن‌ها می‌توانستند به راحتی از جعبه بیرون بروند.

### و اما چرا ایمونوتراپی؟!

تراپی در زبان انگلیسی به معنای درمان و مداوا است. حتماً، در اصطلاحات پزشکی به کلماتی مانند فیزیوتراپی، رادیوتراپی، روان‌تراپی و غیره برخورد کرده‌اید. ایمونوتراپی یک روش درمانی برای برخی از بیماری‌ها از جمله سرطان است که با تحریک و یا سرکوب سیستم ایمنی بدن به مقابله با بیماری‌ها مبادرت می‌کنند. خداوند بدن انسان را طوری خلق نموده است که دستگاه ایمنی آن، دارای سلول‌های ویژه‌ای است که این سلول‌ها موادی را تولید می‌کنند که در کل بدن انسان حرکت می‌نمایند و این مواد اگر هر عنصر جدیدی را شناسد به آن حمله می‌کنند. هر ماده خارجی از جمله میکروب‌ها و یا سلول‌های سرطانی به‌عنوان دشمن، فرض می‌شوند و سیستم ایمنی بدن به آن‌ها حمله‌ور می‌شود. گاهی کار دشوار بوده و سیستم ایمنی بدن قادر به شناسایی سلول‌های سرطانی نمی‌شود زیرا سلول‌های سرطانی در ظاهر طوری رفتار می‌کنند که تفاوتی با سلول‌های طبیعی نداشته باشند. همچنین سلول‌های سرطانی ممکن است موادی تولید کنند که سیستم ایمنی بدن نتواند بر آن‌ها غلبه کند. در این حالت برای غلبه بر این بیماری خطرناک، اولاً پزشکان به سیستم ایمنی بدن در شناسایی سلول‌های سرطانی کمک می‌کنند و در ثانی با نیرومند کردن سیستم ایمنی بدن در یک مسیر کلی، به بدن در مبارزه با بیماری کمک می‌کنند. آنچه که در این روش درمانی قابل توجه است استفاده از دستگاه ایمنی خود بدن در مبارزه با بیماری‌ها است و به دستگاه ایمنی بدن در تشخیص و نابودی سلول‌های سرطانی کمک‌رسانی می‌شود و از داروها و روش‌های تهاجمی خارج از بدن، کمتر برای سرکوب بیماری استفاده می‌شود.

شارلاتانیسم نیز یک بیماری خطرناک و مهلک مانند سرطان است که عواقب بسیار جدی برای فرد و جامعه در پی دارد در بیماری سرطان، سلول‌های سرطانی به‌صورت مهار نشده تکثیر می‌یابند و ویژگی مشترک این سلول‌ها زیاده‌خواهی و فزون‌طلبی است بنابراین این سلول‌ها می‌خواهند از دیگران رشد زیادتری داشته باشند ولی به این واقعیت توجه ندارند که باید در چارچوب تعریف شده رشد کنند و این سلول‌ها به حقوق خود پایبند نیستند. این سلول‌ها نمی‌دانند رشد مهار نشده و زیاده‌خواهی آن‌ها در درجه اول منجر به مرگ خود آن‌ها خواهد شد زیرا با شیمی‌تراپی و رادیوتراپی مورد هدف قرار خواهند گرفت و اگر به این عادت زشت خود پایان دهند در این‌صورت موضوع حل و فصل خواهد شد و در غیر این‌صورت کل بدن را نابود خواهند کرد به‌طوری که همه سلول‌ها، چه سالم و چه سرطانی خواهند مرد. توجه شود که زیاده‌خواهی و حرص به رشد غیرمنطقی که در واقع تعدی و تجاوز به حقوق دیگران است چه صدمات جبران‌ناپذیری به کل پیکره بدن وارد می‌کند و چگونه کم‌خردی و حرص و آز یک عده قلیل، کل جامعه سلولی را به دره سقوط و نابودی می‌کشاند!!!



بلی! شارلاتانیسم یک بیماری مهلک همچون سرطان بوده و باید درمان شود، برای درمان شارلاتانیسم لازم نیست حتماً به صورت تهجمی برخورد کرد بلکه باید از سیستم ایمنی و دفاعی جامعه کمک گرفت. مهمترین سیستم ایمنی در درجه اول فطرت پاک و عقل سالم فردی و عمومی جامعه است که در قرآن کریم نیز از این عقل به عنوان حجت باطنی یاد شده است در درجه دوم این سیستم ایمنی، همان حجت ظاهری و آموزه‌های دینی و اعتقادی ماست. **چراکه پیامبران برای عقل‌ها مبعوث شده‌اند نه برای هر موجودی که روی دو پای راه می‌رود.** برای درمان بیماری شارلاتانیسم، بهترین درمان تقویت قدرت تشخیص و درمان دستگاه ایمنی فرد و جامعه است. باید در درجه اول به عقل، بالاخص عقل و خرد جمعی کمک کرد تا این بیماری را در فرد و جامعه بشناسد و به آثار زیانبار آن واقف گردد. در شناخت این بیماری، عقل می‌تواند از حجت ظاهری و آموزه‌های دینی و اعتقادی مدد بجوید. در درجه دوم باید عقل و خرد تقویت گردند تا با الهام از سرشت پاک انسانی به مبارزه جدی با بیماری شارلاتانیسم بپردازد.

پیروان تفکر باطل شارلاتانیسم بر خلاف آنچه خود می‌پندارند انسان‌های بسیار کوتاه‌بین و کم‌خردی هستند که خویش را در دام هوی و هوس‌های نفسانی گرفتار کرده و به جامعه هم ضربه می‌زنند مولانا با تمثیل عالی، ماحصل تفکر شارلاتانیسم را به نظم کشیده است.

مولانا در دفتر سوم مثنوی معنوی حکایت می‌کند که: در زمان‌های قدیم، مارگیری در بغداد زندگی می‌کرد. مارگیر به کوه و دشت و صحرا می‌رفت، مار می‌گرفت و آن را به شهر می‌برد. مارگیر با ماهیایی که صید می‌نمود، گاه برای مردم شهر، نمایش‌هایی ترتیب می‌داد و به هر جا که می‌رسید، بساط خویش را پهن می‌کرد و مردم را دور خود جمع می‌کرد و برای آن‌ها نمایش می‌داد. تماشای بازی با مارها، برای مردم جالب و سرگرم‌کننده بود. برای همین هم پس از تمام شدن نمایش، هر کسی سکه‌ای در کف دست مارگیر می‌گذاشت و او از این طریق امرار معاش می‌نمود. در یکی از روزهای زمستانی که برف همه جا را سفید پوش کرده بود، مارگیر برای شکار مار به سمت کوهستان پر برف به راه افتاد تا ماری بگیرد. در دل کوه، چشمش به اژدهایی عظیم‌الجثه افتاد که بی‌حرکت افتاده بود. مارگیر، با دیدن اژدها خیلی ترسید و فکر کرد که اژدها به خواب رفته است. اما وقتی که خوب دقت کرد، متوجه شد که آن اژدها مرده است. همین طور که اژدهای مرده را تماشا می‌کرد، ناگهان فکری در ذهنش خطور کرد و با خود گفت: این اژدها برای نمایش بسیار خوب است. آن را با خود برده و به مردم نشان می‌دهم و به آن‌ها می‌گویم که خودم آن را کشته‌ام. مردم نیز با دیدن اژدهای مرده، حرف مرا باور خواهند کرد. آن وقت لب به ثناگویی من باز خواهند کرد و شجاعت مرا خواهند ستود ولی این مارگیر بیچاره نمی‌دانست که این حرص و آز و جاه‌طلبی زهی خیال باطل است که وی را به هلاکت خواهد کشاند. مارگیر با این تفکر واهی، در واقع تابع نفس خود گردید و فریب آن‌را خورد و می‌خواست به کاری که خود انجام نداده بود و هنر وی نبود ببالد. در واقع وسوسه نفس، وی را به دام انداخت "تا شارلاتان بازی درآورد"<sup>۱</sup> و نفس مارگیر نگون‌بخت، وی را با صفت شجاعت که در واقع شایسته آن نبود فریب داد. او می‌دانست که کشتن اژدها کاری بس دشوار است و جرات و جسارتی بالا می‌طلبد. ولی چه سود که نفس انسان و کید شیطان بسیار اغواکننده است. القصه

مارگیر آن اژدها را برگرفت سبوی بغداد آمد از شگفت

مارگیر اژدها را با زحمت زیاد به شهر آورد و در کوچه‌های بغداد براه افتاد و اژدهای عظیم را به دنبال خویش می‌کشید و مردم را برای دیدن اژدها فرا می‌خواند. غلغله‌ای در شهر بر پا شد که مارگیر اژدهای بزرگی را شکار کرده است.

تا به بغداد آمد آن هنگامه‌جو	تا نهد هنگامه‌ای بر چارسو
بر لب شط مرد هنگامه نهاد	غلغله در شهر بغداد اوفتاد
مارگیری اژدها آورده است	بوالعجب نادر شکاری کرده است

مارگیر از این کار دو هدف داشت، اول اینکه در پی ارضای منیت خود بود، تا مردم او را تحسین کنند که وی توانسته

۱. به تعبیر نویسنده

اژدهایی را از پای در آورد. دوم اینکه در پی چند دانگ<sup>۱</sup> بود وی می‌خواست با گزافه‌گویی و فریب دادن مردم چند دانگ بیشتر از مردم بگیرد؛ اما بی‌خبر از این که اژدها زنده است و این برف و سرمای روزگار است که او را در کوهستان افسرده ساخته است.

اژدهایی چون سستون خانه‌ای	می‌کشیدش از پی دانگانه‌ای
کاژده‌های ———— آورده‌ام	در شکارش من جگرها خورده‌ام
او همی مرده گمان بردش ولیک	زنده بود و او ندیدش نیک

مارگیر بالاخره در جای وسیعی که برای اجتماع مردم بود، بساطش را پهن کرد، وی روی اژدها را با پارچه‌ای پوشانده بود تا به موقع، پرده از روی اژدها بگیرد. مارگیر هنوز معرکه خود را شروع نکرده بود که ناگهان دید، پارچه روی اژدها تکان می‌خورد. خوب که دقت کرد، دید اژدها زنده است. مردم نیز کم‌کم متوجه زنده شدن اژدها شدند و غوغایی در میان آن‌ها برپا شد. در واقع آن اژدها، در سرمای زمستان کرخت شده بود و با آفتاب بغداد جسم افسرده‌اش نیرو می‌گیرد.

آفتاب گرم‌سیرش گرم کرد	رفت از اعضای او اخلاط سرد
مرده بود و زنده گشت او از شگفت	اژدها برخویش جنبیدن گرفت

اژدها بندها را پاره کرد و از زیر پارچه بیرون جست. مردم نگویند بخت از دیدن هیبت اژدها پا به فرار گذاشتند، اما چه سود که اژدها همچون شیر شرز به مردم حمله‌ور شد و تعداد بسیاری کشته شدند. مارگیر از ترس در جای خود خشک شده بود. با خود می‌اندیشد که چه کار احمقانه‌ای کرده است ولی اژدها، آن مارگیر ژاژخا را در یک لقمه بلعید.

بندها بگسست و بیرون شد ز زیر	اژدهای زشت غران هم‌چو شیر
در هزیمت بس خلاق کشته شد	از فتاده و گشته‌گان صد پشته شد
مارگیر از ترس برجا خشک گشت	که: چه آوردم من از کهسار و دشت
گرگ را بیدار کرد آن کور میش	رفت نادان سوی عزرائیل خویش
اژدها یک لقمه کرد آن گیج را	سهل باشد خون‌خوری خَجاج را

مولانا می‌خواهد به ما این پیام را برساند که اژدها در درون تو و همان نفس توست، بگذار همین‌گونه یخ‌زده و خفته در کوهستان بماند. او را به زیر تیغ خورشید شهوت و غرایز بهیمی خود میار، که دمار از روزگارت می‌کشد. زمانی انسان ایمن است که به نفس خود رحم نکند و آن را به بند نکشد.

اژدها را دار در برف فراق هین!	مکش او را به خورشید عراق
تا افسرده می‌بود، آن اژدهات	لقمه‌اویی چو او باید نجات
مات کن او را و آمین شو ز مات	رحم کم کن، نیست او ز اهل صلات

انسان‌های پیرو مکتب شارلاتانیسم مانند مارگیر نگویند بخت داستان مولوی در پی نفس خود هستند آن‌ها مانند این مارگیر در پی فریب و اغوای مردم هستند تا با شیادی و دروغ به نان و نامی برسند در حالی که خودشان نیز می‌دانند لایق آن نان و نام نیستند و با اغواء‌گری و فریب می‌خواهند به خواسته‌های نفس سرکش خود پاسخ بدهند. اما دریغ، این فزون‌طلبی آن‌ها، اژدهای نفس را بیدار خواهد کرد و خود آن‌ها و جامعه را به هلاکت خواهد برد. تفکر شارلاتانیسم باید مهار شود، درمان آن نیز و نهادن این تفکر در کوهستان سرد بی‌توجهی به نفسانیات است و لا غیر. باید افراد جامعه، این تفکر را همیشه در قید و بند نگه دارند و در کمال بی‌رحمی آن را به بند بکشند زیرا که برخورد سرد با نفس شارلاتانیسم، آن را افسرده و کرخت خواهد کرد و اجازه تعدی به آن نخواهد داد.

جالب است بدانید که از نظر فیزیولوژیک در بدن هر فردی استعداد بروز بیماری سرطان وجود دارد، اما تا زمانی که

سیستم دفاعی بدن قدرت تشخیص و مقابله با آن را دارد این بیماری همچون اژدهای خفته، فرصت عرض اندامی را ندارد و اگر این اژدهای خفته را با تغذیه نادرست، استرس و سایر عوامل تحریک و بیدار کنیم بر همه سلول‌های بدن حمله‌ور خواهد شد.

### حب ذات و خوددوستی ذاتی است اما حد یقفی ندارد.

همان‌طوری که گفتیم اساس و شالوده فکر شارلاتانیسم به روحیه فزون‌طلبی و زیاده‌خواهی انسان بر می‌گردد و اگر عنان نفس سرکش و صد البته بی‌رحم در دست انسان نباشد در این صورت این نفس طغیانگر، حریص و سیری‌ناپذیر در پی آن خواهد بود که با هر وسیله ممکن به اهداف خود برسد و وجدان و فطرت پاک و سالم انسان را به بند کشد. در این تفکر، فرد خود را لایق آن می‌داند که به حقوقی دست یابد که اساساً شایسته آن نیست و برای کسب این حقوق از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند. ولی افسوس که صاحب این تفکر پست در پی هلاکت خویش است و مانند کسی می‌ماند که تشنه است و برای رفع تشنگی آب شور می‌نوشد. حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: "مثل الدنيا كمثل ماء البحر كلما شرب منه العطشان ازداد عطشا حتى بقتله" انسان هنگامی که تشنه است با نوشیدن یک لیوان آب زلال و گوارا رفع تشنگی می‌کند و احساس خوشی به وی دست می‌دهد ولی فردی که تشنه است اگر به جای آب زلال و گوارا، حتی به دریایی از آب شور دسترسی داشته باشد باز با نوشیدن هر لیوان از آب شور دریا، تشنه‌تر می‌گردد و بر عطش او می‌افزاید و برای رفع تشنگی مجدداً ناچار است از آن آب بنوشد که در نهایت به مرگ او منجر می‌شود. شارلاتانیسم و حرص دنیا، بسان آن آب شور است و هر کسی بیشتر در پی این تفکر باشد و منش و روش زندگی خود را بر پایه اصول شارلاتانیسم بنا گذارد از عطش دنیا و آزمندی‌های دنیوی سیر نخواهد شد و در نهایت شارلاتانیسم، فرد را در فرط عطش به کام مرگ خواهد سپرد. شارلاتان‌ها در پی دسترسی به دریایی از امکانات دنیوی و مقامات آن هستند و با هر ابزاری خود را به ساحل دریا می‌رسانند برای رسیدن به آبی، رنج‌های زیادی متحمل شده‌اند، دروغ‌ها گفته‌اند، حقوق مردم را ضایع کرده‌اند و صدها و صدها گناه دیگر مرتکب شده‌اند تا اسب چموش و سرکش هوس خود را به ساحل آرزوهایشان برسانند و البته بسیار تشنه. آن‌ها با خود می‌پندارند که برای رفع تشنگی هر چه در توان دارند باید بنوشند ولی افسوس که هر چه می‌نوشند بر عطش آن‌ها می‌افزاید تا جایی که شکم آن‌ها از نوشیدن آب شور دنیا، پاره می‌گردد و هلاک می‌شوند. آیا بهتر نیست که به همان یک لیوان آب گوارا و زلال بسنده کنند و زحمت هلاکت به جان خود نمی‌خریدند؟! اما انسان ظالم است و جاهل.

فکر کنم شما خواننده عزیز این ایراد را بر من بگیرد که خودخواهی انسان، ذاتی است مگر او می‌تواند با یک صفت ذاتی که خداوند متعال در وجود او به ودیعه گذاشته است مقابله نماید؟ بلی! من نیز با شما موافقم. از ویژگی‌های ذاتی هر انسان، حب ذات، خودخواهی و خوددوستی است و این خصیصه او را به سمت دفع ضرر و کسب نفع رهنمون می‌کند و اگر این خوددوستی و حب ذات در انسان نباشد وی به سمت تلاش و کسب و کار و تحمل رنج‌ها و مشقت‌ها گام بر نمی‌دارد. انسان در معنای زیستی نیز به نوعی خودخواه است. ژن‌ها بی‌نهایت خودخواه هستند، زیرا ماندگاری و تولید نسل آن‌ها به همین خوددوستی وابسته است. ژن‌هایی که در مراحل مختلف انتخاب و جهش توانسته‌اند جان سالم در ببرند در واقع همان ژن‌هایی هستند که حب ذات داشته‌اند و بهتر از دیگر ژن‌ها عمل کرده‌اند. پس به این نتیجه می‌رسیم که به معنای زیست‌شناسی نیز انسان خودخواه است. جالب است بدانید که در قرآن کریم نیز بر این خصیصه ذاتی انسان صحه گذاشته شده است و از وجود این خصیصه برای تربیت انسانی استفاده می‌گردد. خداوند وعده بهشت و جهنم را نیز به دلیل وجود همین خصیصه ذاتی در انسان در قرآن کریم آورده است. هر انسانی به دلیل حب ذات و خوددوستی، سعادت طلب است و از عذاب و مشقت گریزان. اگر این گونه نبود دیگر بهشت و جهنم برای وی بالسویه بود. همچنین هر فردی می‌داند که نمی‌تواند به صورت انفرادی و به دور از جامعه انسانی زندگی کند و به دلیل همین حب ذات و خوددوستی زندگی اجتماعی را ترجیح می‌دهد.

در شرایط عادی جامعه، تزامم و تضاد اساسی میان منافع فرد و منافع جامعه وجود ندارد و فرد در راستای حصول منافع فردی خود در جامعه هنجارمند عمل می‌کند زیرا باور دارد که منافع فردی، در صورت پایبندی به هنجارهای اجتماعی محقق می‌گردد. اما زمانی که مصالح فرد و جامعه در تنازع با یکدیگر قرار می‌گیرد می‌توان دو رفتار متفاوت از فرد انتظار داشت. اگر فرد ایمان داشته باشد و خود را در پیشگاه خداوند در درجه اول و در پیشگاه وجدان خود، قانون و مردم در درجه دوم مسئول بداند و از مقام انسانی و جایگاه والای خود در زندگی اجتماعی آگاهی داشته باشد و به کرامت انسانی، عزت نفس

اعتقاد داشته باشد به خود اجازه نمی‌دهد که برای تامین منافع شخصی، حقوق سایر هموعان خود را پایمال کند و جامعه‌ای که اعضای آن این‌گونه فکر و عمل کنند، همه در آرامش به هدف نهایی زندگی اجتماعی که همان سعادت و خوشبختی است خواهند رسید. در این بین حتی افرادی هم هستند که منافع شخصی مسلم خود را فدای منافع اجتماع می‌کنند، آن‌ها نه تنها از خود دوستی در برخی از مواقع می‌گذرند بلکه به اخلاق بسیار حمیده‌ای به نام خودگذشتگی و ایثار مزین هستند و این خود گذشتگی جز از روح‌های پاک و بزرگ سر نمی‌زند و به فرمایش مولای متقیان حضرت علی (ع)، گوهر وجودی انسان‌های کریم و شریف، با ایثار و از خودگذشتگی آشکار می‌شود این گروه از انسان‌ها در سایر فرهنگ‌ها و مکاتب نیز ارزشمند هستند: دارندگان قلب‌های پاک، هیچ‌گاه راحتی و خوشی را به خود نخواهند دید. زیرا خوشی و راحتی خود را فدای پیشرفت و ترقی دیگران کرده‌اند. (لابرویر)

مردی که دارای عزمی نیرومند و اخلاقی متین است، هرگز فضیلت اخلاقی خود را فدای هوس‌های زندگی نمی‌کند. آری مردانی در این جهان زندگی کرده‌اند که برای تکمیل و حفظ فضایل اخلاقی، جسم و جان خود را فدا ساخته‌اند. ((کنفسیوس)) اما اگر فردی این ایمان و باور را نداشته باشد، در زمانی که تراحم بین منافع شخصی و جمعی رخ می‌دهد خود را محق می‌داند و به راحتی به حقوق جمع تجاوز می‌کند، این افراد برای کسب منافع خود از هر ابزاری مانند دروغ، ریا و نفاق، قانون‌گریزی و حتی دزدی، اختلاس، غصب، ظلم، کشتار استفاده می‌کنند. تاریخ در دل خود، نمونه‌های زیادی از این دست افراد سراغ دارد و متأسفانه همه ما نیز در زندگی اجتماعی خود با این افراد برخورد داشته‌ایم. برخی از این افراد به اندازه‌ای وقیح هستند و انسانیت و شرافت خود را قربانی هوس‌های غیر منطقی خود کرده‌اند که در شرایط عادی نیز منافع عمومی جامعه را نادیده می‌گیرند و برای رسیدن به منافع شخصی به حقوق خودشان قانع نیستند و پا را فراتر از حدود خود گذاشته و منافع دیگران را مورد تجاوز قرار می‌دهند این‌گونه افراد در واقع پیروان تفکر شارلاتانیسم هستند. این افراد نه تنها اخلاق اجتماعی را به رسمیت نمی‌شناسند حتی فهم و شعور آن را ندارند که به عزت نفس و کرامت انسانی خود احترام بگذارند. این افراد در واقع حد یقنی برای خود دوستی و حب ذات قایل نیستند و تا هر جا که بتوانند سوار بر اسب چموش خودخواهی و هوی نفس می‌تازند. اما انسان‌های شریف برای لذت‌ها و منافع شخصی خود حد یقنی قایل‌اند و زمانی که منافع فردی خود را رودرو با منافع جامعه ببینند، منافع جامعه را بر منافع فردی ترجیح می‌دهند.

لازم به توضیح است که ظهور تفکر شارلاتانیسم در افراد شدت و ضعف دارد و این‌گونه نیست که همه شارلاتان‌ها را به یک چوب برانیم. برخی شارلاتان‌ها بی‌نهایت وقیح و پررو هستند و به هیچ صراطی مستقیم نیستند

اصل بد نیکو نگردد زانکه بنیادش بد است تربیت ناهل را چون گردکان بر گنبد است

سعدی

این افراد دارای بنیاد بدی هستند و هیچ وقت تربیت نمی‌شوند. قرآن هم با آیه " ختم ... علی قلوبهم و علی ابصارهم غشاوه و لهم عذاب عظیم"<sup>۱</sup> آن‌ها را یاد می‌کند. و یا در آیه دیگر این شارلاتان‌های خدعه‌گر که به زعم خود خدا و مومنان را فریب می‌دهند را نادان‌هایی خطاب می‌کند که در واقع خودشان را فریفته‌اند و لکن این واقعیت را نمی‌فهمند. آن‌ها بیماران کور دلی هستند که به مرحله آخر رسیده‌اند. این گروه از شارلاتان‌ها خارج از بحث ما هستند زیرا دیگر امیدی به آن‌ها نیست و حساب آن‌ها با کرام الکاتبین است:

حسابش با کرام الکاتبین است

تو پنداری که بدگو رفت و جان برد

حافظ

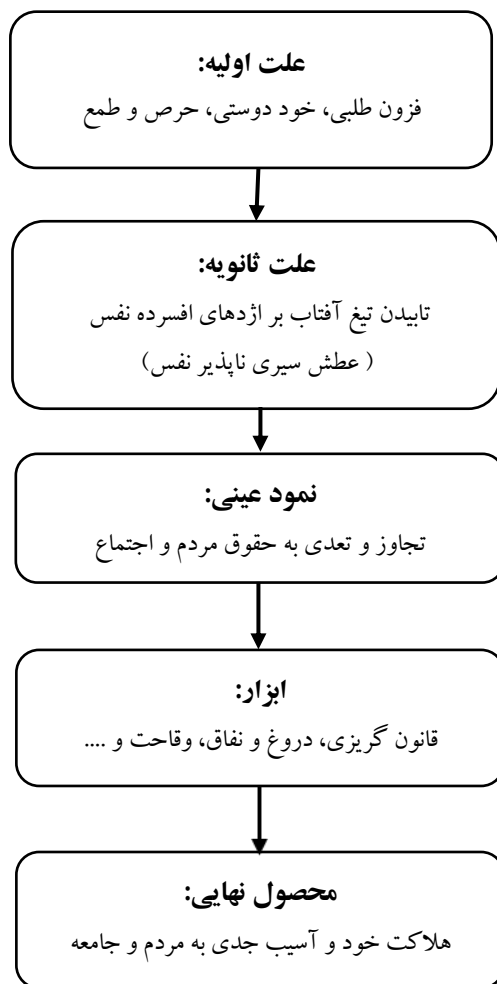
روی سخن با آن بیماران مبتلا به مرض شارلاتانیسم است که می‌توان به درمان آن‌ها امیدوار بود و آیه مبارکه "ختم ... علی قلوبهم" شامل حال ایشان نشده است.

دوست دارم نقشه راه تفکر شارلاتانیسم را ترسیم کنم و آنچه گفتیم در یک شکل شماتیک نشان دهم. همان‌طوری که بیان شد علت‌العلل همه مفاسد و کج‌روی‌ها به نفس سرکش انسان بر می‌گردد. این نفس سرکش، فزون‌طلب و حریص است و

<sup>۱</sup> سوره مبارکه بقره آیه ۷

لذا می‌توان این روحیه خودخواهی و حرص و طمع را علت ثانویه نامید. شارلاتان‌ها برای ارضاء این روحیه ناپسند خود از هر ابزاری بهره می‌جویند، دروغ، نفاق و وقاحت از ابزارهای اساسی آن‌ها برای رسیدن به اهداف پلیدشان است و نمود این ابزارها در رفتارشان، تجاوز به حقوق سایرین و جامعه است. نتیجه نهایی این تفکر منحط و زشت چیزی نیست جز نابودی خود و جامعه. البته شاید در ظاهر امر و به زعم فکر کوتاه‌شان، خود را موفق بدانند ولی افسوس که همانند مگس کشتی‌ران داستان مولوی، اندیشه و ذهن آن‌ها بسیار کوتاه است چرا که آن مگس نیز بر روی پَرَکاهی که روی بول یک الاغ افتاده بود نشست و مغرورانه فکر می‌کرد که آن پَرَکاه کشتی است که بر روی دریاها است و خود کشتیبان. با خود می‌گفت که من علم کشتیرانی خوانده‌ام و در این فن بسیار تفکر کرده‌ام و حال می‌توانم در این دریای بی‌ساحل کشتیرانی کنم غافل از اینکه کشتی مگس داستان، کاه است و دریای خروشان و بی‌ساحل وی، بول الاغ. آری، پیروان و شیفتگان مکتب شارلاتانیسم در واقع همانند مگس داستان مولوی هستند و به دلیل فکر کوتاه و بینش ناقص فکر می‌کنند که در این دنیا (دنیا از ریشه دنی به معنی پست و حقیر) به جای رسیده‌اند غافل از اینکه همه آنچه که به آن مغروران پَرَکاهی بر روی بول الاغ است و لاغیر.

نقشه راه تفکر شارلاتانیسم



#### مصادیق و نمودهای عینی تفکر شارلاتانیسم در جامعه

برای درک بهتر و ملموس شارلاتانیسم به چند نمونه عینی اشاره می‌شود:

#### ۱- شارلاتانیسم در رانندگی

در کجای دنیا ما شاهد این همه تصادفات و کشتار جاده‌ای هستیم، در ایران سالانه هزاران نفر در تصادفات رانندگی کشته می‌شوند و میلیون‌ها نفر نیز در این تصادفات مجروح شده‌اند. در تصادفات از همه اقشار از جمله وکیل، وزیر، هنرمند،

دانشجو، بازاری و ورزشکار کشته می‌شوند. رانندگی ما ایرانی‌ها به جوک‌ها و کلیپ‌های خنده‌دار در اینترنت بدل شده است. رانندگی یک فرایند سیستماتیک است. پنج الزام وجود عناصر، شبکه رابط معنی‌دار، هدف معین، با هم بودن و عمل کردن، تعامل سازنده مثبت در این فرایند، باعث عملکرد سیستمی بودن آن می‌شود. در ضمن این سیستم که شامل زیر سیستم‌های راننده، خودرو، پلیس، راه، محیط زیست و سوخت است باید به صورت حمایتی عمل کنند. در کشورهایی که از فرهنگ رانندگی بالایی برخوردار هستند ما شاهد همین فرایند سیستماتیک حمایتی در رانندگی هستیم ولی در ایران نه تنها سیستم حمایتی نیست اساساً سیستمی وجود ندارد. در کشورهای توسعه‌یافته دنیا با تعامل دقیق و منطقی همه عوامل و زیرسیستم‌های دخیل سعی بر آن است که این فرایند به نحو احسن و با حداقل هزینه‌ها و تلفات انجام شود اما در کشور ما داستان به گونه دیگری است: معنی و شعور شبکه رابط در رانندگی بر مبنای "چپاندن خودرو یا موتور در اولین فضای خالی حتی به زور است" (مصادق شارلاتانیسم)، هدف معین و تعریف شده برای رانندگان، رسیدن شخص راننده به مقصد است (خودخواهی تمام). در نظر شارلاتان‌ها رانندگی امری فردی است نه جمعی و لذا با این نگرش "با هم بودن" نیز بی‌معنا است. تفکر "خیابان و جاده ارث باباش هست" خط بطلانی بر تعامل سازنده و مثبت است. اولویت اول خودروسازها، سود بیشتر با افزایش تیراژ خودروهای بی‌کیفیت و با قیمت تمام شده پایین است و اساساً کاری به جان مردم و محیط زیست ندارند، خودروساز باید حافظ منافع خود باشد و حفظ جان مردم در دست خداست. محیط زیست، آلودگی هوا را ناشی از سوخت‌های غیر استاندارد و خودروهای با کیفیت پایین می‌داند و در مقابل وزارت نفت، مدعی ارایه سوخت با استاندارد مطلوب یورو ۴ است. لذا دلیل آلودگی هوا به خود آب و هوا بر می‌گردد و هیچ کس مقصر نیست جز خود محیط زیست، شاید دلش می‌خواهد آلوده باشد به ما چه؟! و در این بین ریه‌های مردم باید پرتقال فروش را پیدا کنند؟! جاده‌ها از ایمنی کمی برخوردارند و علت آن نیز داستان قدیمی، کمی بودجه و هزینه‌بر بودن تعریض جاده‌ها است! پلیس هم ناچار به جای ارتقای کیفیت فرایند رانندگی، باید به دنبال اصلاح فرهنگ رانندگی از طریق جریمه و پلاک نکردن خودروهای بی‌کیفیت و غیره باشد. آیا در این رفتار اجتماعی، سیستمی مشاهده می‌شود؟! نتیجه این تفکر غلط و مبتنی بر خودخواهی، کشته شدن هزاران نفر و مجروح شدن صدها هزار نفر دیگر و تحمیل هزینه‌های گزاف مادی و معنوی بر جامعه است. لذا زرنگی (شارلاتانیسم) در رانندگی با خودرو بی‌کیفیت داخلی در واقع کمک به جناب حضرت عزرائیل در قبض روح ایرانیان است!

## ۲- شارلاتانیسم در رفتارهای غیرشهروندی

همان‌طوری که پیشتر ذکر گردید افزایش اعتماد، روحیه قانون‌مداری و مشارکت اجتماعی، شاخص‌های کلیدی توسعه اجتماعی بوده و رفتارهای غیر شهروندی و مغایر با هنجارهای پذیرفته شده در اجتماع از عوامل تهدیدکننده سرمایه اجتماعی هستند زیرا جنس این رفتارها، از نظر روانی، جامعه‌پسند نبوده و مسئولیت اجتماعی را تحت الشعاع قرار می‌دهند. اغلب این رفتارها، تجاوز به حقوق عمومی مردم تلقی می‌گردد و عاملان این رفتارها در مقابل اعتراض به جای پذیرش اشتباه به توجیه یا پرخاشگری روی می‌آورند. اگر اجازه بدهید مصداقی صحبت کنیم. مصادیقی که در زندگی روزمره خود به کرات با این گونه از رفتارهای غیر شهروندی برخورد می‌کنیم و هنگام اعتراض اغلب جواب سربالا می‌شنویم که حاکی از روحیه شارلاتانی فرد مخاطب‌مان دارد. در کوچه و بازار و مخصوصاً در جاده‌ها چقدر زباله می‌بینیم؟ در مسافرت‌های خارج از شهر، دیدن انبوهی از زباله‌ها برایمان امر عادی شده است. شاید باورتان نشود من در طول مسیر تبریز به تهران به حجم زباله‌های حاشیه اتوبان دقت می‌کردم که برای محض رضای خدا در این مسیر طولانی، شاید فقط یک کیلومتر را بدون زباله ببایم باور کنید که نتوانستم پیدا کنم. اگر این مسیر را راهداری بخواهد از زباله تمیز کند شاید هزاران تن و صدها کامیون زباله جمع شود! آیا این نشانی از رفتار غیر شهروندی نیست؟ چه کسانی مسئول خلق این صحنه‌های زشت هستند؟

استفاده از مترو نیز داستان خاص خود را دارد؟<sup>۱</sup> مردمی عجول که صبح برای رسیدن به سرکارشان مجبورند به هرقیمتی شده وارد این محشر عظمی شوند. با رسیدن واگن و باز شدن درب‌ها، جماعتی که قصد پیاده شدن دارند به همدیگر فشار وارد می‌کنند تا خارج شوند، در این هنگام از مقابل، جمعیتی با فشار، قبل از پیاده شدن آن‌ها می‌خواهند سوار بشوند

1. <http://www.bartarinha.ir/fa/news/119900/>

کشمکش شدیدی رخ می‌دهد و آن‌هایی که از این تنازع، جان سالم به در می‌برند در واقع همای سعادت بر شانه آن‌ها نشسته است البته شنیدن الفاظ رکیک و پاره شدن لباس و بند ساعت در این میدان نزاع، امری طبیعی است. آیا نمی‌توان کمی حوصله کرد و بدون درگیری از این کارزار خارج شد در توکیو چند بار سوار مترو شدم چنان نظمی دیدم که شوکه شدم و با خودم گفتم " مگه میشه؟ مگه داریم؟" فی‌الواقع مترو ما در نوع خود بی‌نظیر است. نمی‌دانم شاید سیستم آموزش و تربیتی ما هم در بروز چنین رفتارهای غیر مسئولانه و ضد شهروندی مقصر است؟

خبرگزاری عصر ایران در تاریخ ۳ مردادماه سال ۱۳۹۰ نوشته بود که پزشکی قانونی اعلام کرده است که طی ۱۰ سال اخیر به‌طور متوسط هر ۸ ساعت یک نفر با سلاح سرد کشته شده‌اند و هر روز به‌طور متوسط ۱۶۰۰ پرونده نزاع در این نهاد تشکیل می‌شود. ریشه عمده این نزاع‌ها به همین رفتارهای غیر شهروندی برمی‌گردد زیرا افراد ناهنجار با رفتارهای غیر مسئولانه خود به حقوق سایر شهروندان تجاوز می‌کنند و متجاوزین در عین حال که به غلط بودن رفتار خود واقفند در نهایت باپرویی و با استفاده از ابزارهای تفکر شارلاتانیسم که همان دروغ و نفاق در وهله اول و پرخاشگری در وهله دوم است که به نزاع با مردم می‌پردازند و نتیجه این تنشها اغلب درگیری فیزیکی و یا ریختن خون خود و یا طرف مقابل و یا است.

### ۳- شارلاتانیسم در فروش مدرک

ارزش عالم و دانش بر هیچکس پوشیده نیست. خداوند در قرآن کریم به پیامبرش می‌فرماید "آیا کسی که عالم است و می‌داند با کسی که نمی‌داند برابر است؟" (سوره زمر آیه ۹) شاعران و سخنوران در فرهنگ ما، توانایی را در پرتو علم و دانش دانسته‌اند:

توانا بود هر که دانا بود

به دانش دل پیر برنا بود

سعدی

در دوران تحصیل و مدرسه همه به یاد داریم که موضوع " علم بهتر است یا ثروت؟" همواره پای ثابت موضوع انشاء بوده است و هر دانش‌آموزی به وصف و تمجید علم و دانش می‌پرداخت و علم را به‌عنوان یک ارزش والای ماندگار و مال و ثروت را چرک کف دست توصیف می‌کرد و خلاصه چه داستان‌سرای‌ها که در این ارتباط نکرده‌ایم! البته من هم اعتقاد دارم که علم و دانش یک ارزش است.

تو را گرچه در مال افزایش است

به اندازه دانش ارزش است

ادیب نیشابوری

اما متأسفانه آنچه در جامعه شاهد آن هستیم داستان پر غصه ای دارد. مجله ساینس در یک گزارش از بازار فروش مدرک!!! در ایران گزارش می‌دهد که شرکت‌ها و افراد زیادی در ایران از طریق اینترنت و آگهی‌های تبلیغاتی برای دانشجویان مقاله و پایان نامه می‌نویسند! و در ادامه اظهار داشته که هنوز مشخص نیست چه میزان از این مقالات و پایان نامه‌ها بر اساس ادعاهای واهی و دروغین نوشته شده‌اند! حیثیت محققین و اساتید ایرانی با این حرکت ناشایست در برخی از مجامع علمی زیر سوال رفته است. متأسفانه "آتش که گرفت، تر هم به جرم خشک می‌سوزد". دولت محترم جهت مقابله با این پدیده زشت اقدام به تدوین "لایحه مقابله با تقلب‌های علمی" کرده است، این کار اگرچه فی‌نفسه خوب است ولی به نظر می‌رسد نتواند در مقابل این بازار پرسود و جذاب و صد البته از جنس شارلاتانیسم کاری از پیش ببرد. البته اگر به ریشه‌یابی موضوع بپردازیم علل مختلفی همچون مشکلات سیستم آموزشی، فرهنگ غلط مدرک‌گرایی در جامعه، ضعف سیستم‌های نظارتی در بخش آموزش عالی و... به این پدیده زشت دامن می‌زنند ولی فراموش نکنیم که در نهایت این تفکر غلط شارلاتانیسم است که باعث رونق این بازار شده است. آیا این فروزونخواهی و تجاوز به حقوق سایرین نیست؟ چرا خود را به دروغ مهندس و دکتر معرفی می‌کنند؟ آیا نان و نامی که از بابت این مدرک جعلی کسب می‌شود حرام نیست؟ هر کسی که در این فرایند غلط و گناه آلود سهمیم باشد کرامت و عزت انسانی خود را به یک کاغذ پاره دروغین باخته است!!!! اما آن‌ها متأسفانه فکر می‌کنند که زرنگ‌اند و برخی وقت‌ها عده‌ای از این شارلاتان‌ها، وقاحت را به حد نهایت خود می‌رسانند و وقتی اعتراضی می‌شنوند می‌گویند من از فلانی چه کم دارم اون که کودن و ..... است. من صد تایی اون را تا لب چشمه می‌برم تشنه بر می‌گردانم در واقع جامعه و افرادی مثل

فلانی حق مرا خورده‌اند و با توجه به زرنگی من، القاب دکتری و مهندسی زیبنده من است!!!

#### ۴- شارلاتانیسم در روشنفکری

یکی از نمودهای تفکر شارلاتانیسم البته از نوع خطرناک آن در روشنفکرانماها عینیت می‌یابد. برای من همواره این سوال مطرح بوده و است که اساساً روشنفکری چه مزیتی دارد که مردم در جامعه این‌گونه حرص چسباندن مارک روشنفکری بر روی پیشانی مبارک خود دارند. برخی از ایرانی‌ها متأسفانه یک اخلاق بسیار بدی دارند و آن پز دادن و چشم هم چشمی است با هر وسیله و روش ممکن و بعضاً به هر قیمتی.

از نوع و برند ماشین زیر پایشان گرفته تا متراژ منزل و موقعیت آن، پول، شغل و سِمَت، درس خواندن بچه، جنس فرش، مارک و قیمت لباس، لوستر لوکس خانه، بلورها و ظروف کریستالی، مارک اجاق گاز، یخچال و ماشین ظرفشویی، هتلی که در سفر به ترکیه در آن اقامت داشته‌اند، پرواز با هواپیمای شرکت‌های خارجی به جای شرکت‌های داخلی، رتبه کنکور فرزندان، کادوی تولد و عروسی، تجملات مراسم عقد، عروسی و ترحیم، قیمت چند میلیونی قبر پدر مرحومشان، کفش اسکیت، شامی که در یک رستوران گران‌قیمت موقع تشرف به حج به اقوام و دوستان داده‌اند و خلاصه از همه چیز برای پز دادن بهره می‌گیرند. من به یکی گفتم الحمدا... که نذرتان قبول شده و گوساله‌ای قربانی کرده‌اید در جواب گفت نذری نداشتم برای اینکه در و همسایه بفهمند که من هم وضع مالی‌ام خوب هست گوساله قربانی کردم؟! کار به جایی رسیده که فرد ظاهراً برای امام حسین (ع) در روز عاشورا سفره احسان پهن می‌کند. اما هدفش مقدس‌مابی و پز دادن به در و همسایه است!!! باور کنید که ذهن برخی‌ها را فقط پز دادن و خودنمایی پر کرده است. یک بنده خدایی گفت برای این ساعت مچی چندین میلیون تومان پول داده‌ام. گفتم خوب مزیتش چیه؟ چه امکاناتی داره؟ در جوابم گفت تا ۱۰ متر می‌توان با این ساعت زیر آب رفت. بهش گفتم مرد حسابی شما که شنا بلد نیستی حالا می‌خواهی در عمق ۱۰ متری غواصی کنی؟ و در ضمن چه لزومی دارد که در استخر، ساعت هم رو با خودت داشته باشی؟ در واقع ایشان از این ویژگی ساعت اصلاً استفاده نخواهد کرد و صرفاً این قیمت را پرداخته که پز بدهد؟! آرایش در یک آرایشگاه معروف بالای شهر، شهرت پزشکی که برای درمان همورئید و جراحی بواسیرشان مراجعه کرده‌اند هم می‌تواند ابزاری برای پز دادن باشد. برخی برای پز دادن متقبل هزینه‌های آن چنانی می‌شوند اما برخی که توان مالی ندارند از اجناس بدل و تقلبی استفاده می‌کنند تا در این رقابت عقب نیفتند؟! حالا اگر پز دادن صرفاً در چنین مسائلی باشد باز قابل تحمل است بعضی‌ها حتی کار را به پز دادن در امور خلاف قانون، عرف و حتی شرع رسانده‌اند ...؟؟؟؟ ژست روشنفکری نیز برای همین طیف از مردم، می‌تواند ابزار بسیار خوبی برای پز دادن باشد کسی که با قیمت قبر پدرش پز می‌دهد و یا از نمره درس ریاضی پسرش برای پز دادن استفاده می‌کند به همین راحتی نمی‌تواند از ژست روشنفکری بگذرد. لذا کلاه آل احمدی را بر سر می‌نهد و لباس متفاوت می‌پوشد، موهایش را دم اسبی می‌بندد و همیشه سیگار یا پیپ در دست دارد، اسم چند نویسنده و هنرمند خارجی و ایرانی را حفظ می‌کند و اگر بتواند دو تا رمان از نویسندگان مشهور جهان می‌خواند و سه تا فیلم متفاوت و جنجالی هم نگاه می‌کند که در صحبت‌هایش به آن‌ها اشاره کند. البته با چند واژه دهن پرکن فلسفی و سیاسی اضافی. این بزرگواران سواد فلسفی و سیاسی شون عمقی به اندازه یک میلیمتر دارد و در جاهایی که گیر می‌کنند یا از ابزار پیچاندن استفاده می‌کنند یا شما را بی‌اطلاع خطاب می‌کنند و در صورتی که وقیح باشند از ابزار خشونت در گفتار نیز بهره می‌گیرند چرا که آن‌ها پیرو تفکر شارلاتانیسم‌اند و برای اثبات خویش، حق استفاده از هر ابزاری از جمله تهمت‌زنی، دریده حرف زدن و به زمین و زمان بد و بیراه گفتن را محفوظ می‌دانند.

شاید با خواندن کتب و مقالات علمی آن‌ها بتوان، دکتر و مهندس شد اما نمی‌توان با این روش به یک روشنفکر مسئول در جامعه بدل شد. برای روشنفکر بودن لازم نیست مهندس، دکتر، حقوقدان، نویسنده، هنرمند باشیم بلکه روشنفکر بودن، فکر و دل سالم و پاک می‌خواهد، فکری که آزاد باشد و دربند متعلقات دنیوی و نان و نام نباشد. روشنفکر فقط باید دغدغه مردم، جامعه، فرهنگ و اصالت ایرانی و اسلامی را داشته باشد. اصالت یعنی اینکه ما خودمان باشیم و لاغیر. ویران کردن داشته‌ها و فرهنگ خود و تظاهر به دیگری بودن و خودباختگی، کار روشنفکرانماها است و روشنفکر اصیل و مسئولیت‌پذیر به فکر اتکا به توان ملی است ولی کار روشنفکرانماها تهی کردن جامعه از درون



است. در ادامه به چند نمونه از خصوصیات و روحیات بارز آن‌ها اشاره می‌کنم:

- ✓ پوشیدن لباس به سبک غربی البته به همراه کشیدن سیگار یا پپ.
- ✓ نق زدن
- ✓ بعضاً عصبی و تند مزاج بودن
- ✓ استفاده از چند واژه پر طمطراق در نطق‌های به ظاهر روشنفکری
- ✓ گوش دادن و یا نواختن آهنگ‌های غربی یا آهنگ‌هایی که مضمون سیاسی دارند
- ✓ تعصب جاهلانه به فرهنگ و مکاتب دیگران
- ✓ گریزان از مذهب و بعضاً ضد مذهب بودن

این روشنفکران‌ها همیشه دنبال یک مخاطب بی‌کار هستند که نق بزنند و اظهار فضل کنند و همه آمال و آرزوهای آن‌ها در غرب تجلی یافته است. به هیچ عنوان به قدرت درون کشور اعتقادی ندارند. آن‌ها کمترین مطالعه و سواد در مورد مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ندارند اما کلی حرف برای گفتن دارند. بدون استناد به منابع علمی و تحقیقاتی معتبر به تحلیل می‌پردازند و انبوهی از داده‌های غلط تحویل شما می‌دهند. خود را برتر می‌بینند و اهل تعقل و مطالعه، در حالی که در عمرشان حتی یک کتاب سیاسی یا اقتصادی را به‌طور کمال و تمام نخوانده‌اند و در خصوص نوشته‌های آن تامل نکرده‌اند. از هر دری سخن می‌گویند و زمان و مکان برای آن‌ها مهم نیست، بسیار حرّاف‌اند و برای اثبات حرف‌های خود از هر ابزاری بهره می‌گیرند. تحلیل‌هایی از اوضاع اقتصادی و سیاسی جامعه ارایه می‌دهند که هر استاد مسلم اقتصاد و علوم سیاسی با شنیدن آن‌ها "هنگ" می‌کند و سر به بیابان می‌نهد؟! آن‌ها وضع جامعه را به گونه‌ای تحلیل می‌کنند و چنان نسخه‌ای برای درمان مشکلات جامعه می‌پیچند که انگار باید فقط از خود تهی شد تا مشکلات حل شود. با دمیدن بر دود سیگار، مذهب را عامل عدم پیشرفت کشور می‌دانند و راه نجات کشور را سکولاریسم می‌دانند. گاهی از فمینیسم دم می‌زنند و به مظلوم‌نمایی می‌پردازند. اگر از تاریخچه فمینیسم، خاستگاه آن، تحلیل جامعه‌شناختی این ایسم از ایشان سوال کنید پاسخی ندارند چون فقط نام آن را شنیده‌اند.

تکلیف روشنفکران‌های زمان حال حاضر با روشنفکران‌های صد یا دویست سال پیش فرق می‌کند. در آن زمان آگاهی روشنفکران‌ها که فریب ظواهر دیگران را خورده بودند به اندازه زمان حال حاضر نبود و فقط برخی از آنان در آن زمان عمداً به دنبال تقلید از دیگران بودند ولی دیگر زمان عوض شده است. اغراض دشمنان این مرز و بوم برای همه هویدا شده است آیا این همه تجربه از حيله و مکر آن‌هایی که به دنبال منافع خودشان هستند کافی نیست؟ چند بار می‌خواهیم از یک سوراخ گزیده شویم؟ هدف من از بیان تاریخچه روشنفکری در اروپا و ایران این است که به آن‌هایی که روشنفکرنا هستند و پز آن را می‌دهند و به ستیز با مذهب می‌پردازند و شیفته دموکراسی غرب هستند این مطلب را برسانم که اسلاف شما نیز در این عقیده بودند و ضربات سنگینی به قول دکتر شریعتی به درخت تنومند فرهنگ کشورهای اسلامی زدند. در زمان حاضر، دیگر نمی‌توان این احتمال را داد که فرد، فریب ظواهر را بخورد. کسی که ژست روشنفکری می‌گیرد در عمل یک روشنفکرنمایی بیش نیست و در واقع دچار بیماری شارلاتانیسم هم شده است چون ژست روشنفکری همان نفاق است.

## ۵- رشوه و پارتی‌بازی

رشوه پدیده بسیار شومی است که در طول تاریخ به جوامع بشری ضررهای زیادی وارد کرده است و باعث اختلاط حق و باطل می‌شود. این پدیده زشت، باعث تضییع حقوق مردم و ناقض عدالت است که به اعتماد اجتماعی، حس مسئولیت اجتماعی و وجدان کاری شدیداً آسیب می‌رساند و چوب حراجی به کرامت و شرافت فردی و اجتماعی انسان است. هرودوت مورخ بزرگ یونانی در کتاب خود آورده است که کمبوجیه، دومین پادشاه هخامنشی، دستور داد تا سیستمی یکی از قضات بزرگ را به جرم دریافت رشوه اعدام کنند، پوست از تنش جدا کنند و آن پوست را بر مسند قضاوت پهن کنند. سپس پسر آن قاضی را به جای او منصوب کرد و به او یادآوری کرد که بر چه جایی نشسته است.

پارتی‌بازی در محاورات عمومی بسیار شنیده می‌شود پارتی‌بازی عبارت است از دادن خدمات و اعمال نفوذ غیر قانونی و

ناحق توسط فرد (پارتی)- دارای جایگاه پست اداری و دولتی- به شخص غیر که با او نسبت دوستی و یا فامیلی دارد. البته قطعاً در این فرایند کثیف خود پارتی نیز باید منتفع گردد.

نقل است که ناصرالدین شاه قاجار در سفرش به فرانسه از پیشرفت آن کشور به شگفت آمده بود و علت را جویا شد. آن‌ها در پاسخ گفتند که در فرانسه پارتی وجود دارد و در نتیجه ناصرالدین شاه به ایجاد پارتی در ایران دستور داد و در ایران در مراکزی که خدمات اجتماعی ارائه می‌دادند پارتی تشکیل دادند و هر کدام اعلام کردند که خدمات اجتماعی ما از این پس فقط به کسانی تعلق می‌گیرد که عضو پارتی ما باشند لذا به تدریج هر نوع خدمت اجتماعی به دلیل وجود یک پارتی به دوست و یا فامیل آن پارتی داده می‌شود. منظور از پارتی در ادبیات سیاسی فرانسه، توسعه سیاسی است<sup>۱</sup> ولی متأسفانه شاه ایران با کج فهمی اساساً متوجه این ماجرا نبوده است!!!

پارتی‌بازی مصداق عینی شارلاتانیسم در کنش‌های اجتماعی است زیرا در پارتی‌بازی فرد بدون آنکه، استحقاق یک موقعیت یا مزیت اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی را داشته باشد، تنها صرفاً به دلیل دوستی و ارتباط فامیلی به آن موقعیت یا مزیت دست می‌یابد. مزیتی که قاعدتاً در حالت عادی و با طی مناسبات‌های سالم اجتماعی به احتمال زیاد به وی نمی‌رسد. در زندگی روزمره خود، شاهد "پارتی‌بازی" از انواع مختلف در کنش‌های اجتماعی مردم هستیم، از صف انتظار مطب پزشکان، نوبت‌دهی بانک، صف نانواپی گرفته تا در گرفتن وام‌های کلان بانکی و موقعیت‌ها و پست‌های کلیدی اداری. چه دلیلی دارد که من دکتر یا مهندس خودم را شهروند درجه اول بدانم و بقیه مردم را شهروند درجه دوم؟ با چه ابزاری می‌توان ثابت کرد که وقت یک دکتر از وقت یک راننده اتوبوس، شاطر، نقاش و کارگر با ارزش‌تر است؟ خوب! هرکسی در جامعه شغلی دارد و مشغول خدمت‌رسانی و البته امرار معاش از آن شغل. اگر آن پزشک محترم یک کمی دقت می‌کرد متوجه می‌شد که وقت آن شاطر، نقاش و ... هم مهم است چرا که در صورتی که دو روز نانواپی‌ها و بقالی‌های شهر تعطیل کنند ایشان قادر نخواهند بود حتی نان خالی خودشان را تهیه کنند و شکم خود را سیر کنند و چگونه با شکم سیر می‌خواهند در دکان خودخواهی خود افاده بفروشند؟!

برای درمان آفت پارتی‌بازی در جامعه ایران، باید اقدام عاجلی صورت گیرد زیرا این تفکر شارلاتانیسم به اعتماد عمومی و سرمایه اجتماعی جامعه شدیداً آسیب رسانده است به‌ویژه در جامعه‌ای که تعداد متقاضیان شغل و جوانان تحصیل‌کرده بی‌کار سر به فلک کشیده است و در مقابل اقتصاد کشور ظرفیت به‌کارگیری این همه متقاضی را ندارد. از طرف دیگر در فرهنگ ما ایرانی‌ها علاقمندی وافر به شغل دولتی وجود دارد. در اینجا نقش بند "پ" پررنگ‌تر می‌شود اگر یک تحقیق میدانی و آماری انجام شود بیشتر جوانان و مردم معتقدند که بند "پ" در پیدا کردن شغل یک متغیر مهم است و در حقیقت بدون آن نمی‌توان شغلی پیدا کرد البته من در پی تأیید و یا رد این موضوع نیستم ولی آنچه که بدیهی است متأسفانه در جامعه ما این آفت رخنه کرده و همگان موظفند با این آفت اعتمادسوز در جامعه مقابله جدی به عمل آورند.

به دلیل آنکه پارتی‌بازی نافی عدالت اجتماعی است و در واقع مصداق ظلم بر هموعان است در اسلام نیز این رویه کاملاً مردود است. حضرت علی (ع) در نامه‌ای به مالک اشتر می‌نویسد: "اگر انصاف و عدالت را رعایت نکنی و تبعیض روا داری ظلم کرده‌ای" و سپس می‌فرماید در این صورت "کان ... حرباً" یعنی در مقام جنگ با خدا هستی! پس اگر کسی با پارتی بازی باعث بی‌عدالتی و تبعیض شود بنا به فرمایش مولا علی (ع)، در واقع با خدا می‌جنگد. در آیه ۱۵۲ سوره مبارکه انعام آمده است که "هرگاه سخن می‌گویید عادلانه بگویید هر چند درباره خویشان باشد و به عهد خدا وفا کنید ..." در این آیه مبارکه، خداوند متعال صریحاً هشدار می‌دهند که عاطفه و قرابت فامیلی و یا هر قرابت دیگری شما را به جانبداری از کسی وادار نکند به عبارتی بهتر "پارتی‌بازی" ممنوع است. آری، "مردم از تبعیض گله‌مندند، از بسیاری از چیزهایی که در کشور می‌گذرد مردم گله‌مندند. مردم با تبعیض میانه‌ای ندارند هر چه تبعیض ببینند احساس ناراحتی و رنج می‌کنند..."<sup>۲</sup>

از نقمات دیگر پارتی‌بازی ایجاد ناامیدی در افراد نخبه است زیرا افراد شایسته می‌بینند که شایسته‌سالاری فقط لقی زبان است و بس. در جوامعی که روابط بر ضوابط ارجح باشد در آن جامعه به معنای واقعی کلمه نخبه‌کشی رخ می‌دهد. در

1. <https://fa.wiktionary.org/w/index.php?title=589302>

<sup>۲</sup> رهبر انقلاب

جامعه‌ای که "زن‌های خوب" به امتیازاتی که به هیچ عنوان لایق آن نیستند بدون کمترین هزینه دست یابند دیگر مردم در واقع "زن‌های بد" محسوب می‌شوند و امید از نخبگانی که "زن خوب" ندارند سلب می‌شود. به همین "آغازادگی حرف مفتی است".

در برخی ادارات دولتی بعضی ارتقاها منوط به پارتی‌بازی است، یکی نقل می‌کرد که در یکی از همین ادارات، جناب آقای مدیر اداره قسم جلاله یاد می‌کرد که در انتصابات که انجام می‌دهم معمولاً چندین گزینه در نظر می‌گیرم و آن کسی که شایسته‌تر است بر می‌گزینم. من انتصابات ایشان را در طول چندین سال مدیریت شان مرور می‌کردم آنچه که این عزیز بزرگوار در انتصابات در نظر نگرفته بود شایستگی بود! اکثر قریب به اتفاق انتصابات وی بر اساس سیاست‌زدگی یا رفاقت و باند بازی بود. جالب است برای یکی از سمت‌های کلیدی آن اداره فردی را منتصب کرده بود که نه تجربه‌اش را داشت و نه تخصص‌اش را. چون این آقا رفیق گرمابه و گلستان مدیر بود. پس این رفاقت بر تخصص و تجربه کاری می‌چربید. سایر انتصاب‌های این مدیر نیز بر همین منوال بود. این مدیر نسبتاً محترم؟! دارای خصلت بسیار عجیب حرّافی است و می‌تواند گنجشگ را رنگ کند و به جای قناری بفروشد. تناقض شدید در گفتار و رفتار و انتصابات این مدیر واقعاً برای من سوال بود؟ منظور ایشان از شایسته‌سالاری چیست؟ شاید ایشان مفهوم شایسته‌سالاری را درک نکرده‌اند؟ در واقع ایشان شایسته‌سالاری را تفسیر به رای می‌کنند! شایسته از نظر این مدیر کسی است که شایستگی رساندن نفع به ایشان را داشته باشد و وقتی برای یک سمت چندین نفر را کاندید می‌کنند ایشان بررسی می‌کنند که حامیان این کاندیدها چه کسانی هستند. و در این دادوستد بین حامیان این کاندیدها و جناب مدیر چه منافعی گیر این آقای مدیر می‌آید؟ وی فکر می‌کند که این جایگاه‌ها و سمت‌های اداری که در زیرمجموعه مدیریتی ایشان است ارث پدری ایشان است و باید طوری خرج کنند که بیشترین منافع گیرش بیاید. آیا طرز فکر این آقای مدیر دقیقاً منطبق بر شارلاتانیسم نیست؟ تفکری که در کمال وقاحت و پررویی خود را صاحب سازمان زیر مجموعه خود می‌داند و همیشه بر آنست که کیسه خود را پر کند؟ از طرف دیگر چون خود این آقا از طریق یک پارتی دیگر مدیر شده است پشت خود را گرم می‌بیند و به راحتی به هر کاری دست می‌زند. فردی که تا دیروز اصلاً به مخیله‌اش نمی‌رسید که در این اداره صاحب موقعیتی شود با روی کار آمدن این آقای مدیر به دلیل دوستی یا داشتن نسبت فامیلی یا هر دلیل دیگر، یک دفعه‌ای سوار آسانسور ترقی می‌گردد و از طبقه پایین به بالاترین طبقه مدیریتی صعود می‌کند اما به دلیل نداشتن کارایی، تخصص و تجربه لازم آن جایگاه را آباد!!! می‌کند. به غیر از گندزدن به حوزه زیر مجموعه‌اش در سازمان، آسیب‌های دیگری نیز از این ارتقا به خود فرد و سازمان وارد می‌شود. اولاً امر بر این حضرت آقا مشتبه می‌شود که واقعاً کسی بوده است و در طول این مدت که بر این صندلی جلوس زده بود در واقع بر وی ظلم شده است. لذا با چرخش روزگار، جناب مدیر از تخت مدیریت به پایین می‌افتد و این آقا نیز که از نوجه‌های مدیر است با سر سقوط می‌کند. در این هنگامه سقوط، آه و ناله این آقا بلند می‌شود که چرا باید این اتفاق بیفتد من که خود کشتی‌بان بوده‌ام و در دریای خروشان چه قدر ناخدایی کرده‌ام؟ اما غافل از اینکه ایشان همانند مگس داستان مولوی کشتی‌بان بوده‌اند!!! اما اگر این آقا کمی دوراندیش و ذره‌ای واقع‌بین باشد می‌فهمد که چگونه بر این کرسی تکیه زده است. لذا با خود می‌اندیشد که بهترین فرصت بهره‌برداری است زیرا ممکن است فردا روزی جناب مدیر نباشد و این آقا نمی‌تواند آویزان وی شود و لذا هر چه از دستش بر می‌آید در خدمت به بیت‌المال و خلق کوتاهی نمی‌کند!!! و دمار از روزگار هر دو در می‌آورد.

## ۶- دین‌فروشان و منافقین

این بحث بسیار مهم است و لذا سعی خواهم کرد کاملاً مستند و با توجه به آیات و روایات معتبر در این خصوص با هم صحبت کنیم لذا تقاضا دارم با حوصله و دقت بیشتر بحث را دنبال کنید. صاحب‌های از جناب آقای دکتر خوبی با خبرگزاری بین‌المللی شفقنا تحت عنوان آسیب‌شناسی دینداری از منظر امیرالمومنین (ع) می‌خواندم که علاقمندم این بخش را با استفاده از متن این مصاحبه شروع کنم.

دین یک ملاک و معیار برای شیوه زیست انسان و ارزش‌گذاری بر رفتارها، گفتارها و کردارهای اوست. دین قالبی برای شیوه حیات انسانی از منظر خالق انسان ارایه می‌کند. قرآن کریم تعبیری دارد که می‌فرماید "قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ

أَعْمَالًا" "پیامبر به مردم بگو می خواهند بگویم زبان کارترین شما چه کسانی هستند؟" "الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا" "کسانی که سعی و تلاش می کنند و روزه می گیرند و نماز می خوانند اما همه سعی و تلاش آن ها به باد فنا می رود" "وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا" "و بیچاره ها فکر می کنند که دارند کار خوبی می کنند". تمام آن سی هزار نفری که روز عاشورا، فاجعه بی مانند تاریخ را در کربلا رقم زدند و در روز روشن امام زمان خود را به آن طرز فجیع به قتل رساندند همه نماز می خواندند! آن ها کسانی بودند که وقتی سر حسین ابن علی (ع) را بر نیزه دیدند بر جد حسین صلوات فرستادند و بر زمین افتادند و سجده به جا آوردند؟! اکثر آن سی هزار نفر که جز عوام بودند همین اعتقاد را داشته اند اما برخی از خواص و فرماندهان که با دستگاه اموی حشر و نشر داشتند کاملاً حقیقت را می دانستند آن ها یزید، معاویه و حسین (ع) و علی (ع) را کامل می شناختند و می دانستند که دستگاه اموی در فساد فرو رفته و در طرف مقابل امام حسین (ع) مظهر پاکی است اما چون این افراد از دستگاه اموی ارتزاق می کردند و به دنبال نان و نام بودند پس این نان و نام فقط از طریق یزید و حکومت وی به دست می آمد و در سیره نبوی و تفکر حسینی خبری از این نام و نان نبود؟ پس مسئله کاملاً بر آن ها روشن بود که رسیدن به اهداف شارلاتانی فقط در دستگاه اموی میسر است به هیچ عنوان نمی توان باور کرد که شمر بن ذی الجوشن، عمر بن سعد و عبیدالله بن زیاد از وضعیت حکومت یزید و صداقت و پاکی امام حسین (ع) بی خبر بودند آن ها بهتر از همه این دو پیش آهنگان (امام حسین (ع) و یزید) این دو لشکر (حق و باطل) را می شناختند و لذا آنچه باعث شد در سمت جبهه باطل قرار بگیرند چیزی نبود جز فزون خواهی و ذلیل و اسیر نفس سرکش شدن. لذا یکی از مهم ترین وجوه سلامت انسان، سلامت دین است. به نظر می رسد مردم را از نظر سلامت دینی در چند گروه می توان طبقه بندی کرد:

#### الف- دینداران حقیقی

آن ها انسان های سلیم النفسی هستند و تابع هوای نفس نمی شوند و حق و حقیقت را بر نفسانیت خود ترجیح می دهند. اهل ایمان و تقوی و نیکوکارند و مردم از شرشان در امان.

#### ب- بی دین ها

آن ها اعتقادی به دین ندارند و تکلیف خود را صریح و شفاف با دین معلوم کرده اند.

#### ج- کج فهمان

این ها در ظاهر انسان های متدینی هستند ولی فهم آن ها از دین ناصواب است. کسانی که به کمر خود نارنجک می بندند و در روز عاشورا برای قربت الی ... خود را در بین عزاداران منفجر می کنند همان کج فهمان هستند.

#### د- دین فروشان

امام علی (ع) در خصوص دین فروشی در خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه، داستان برادرش عقیل را نقل می کند که عقیل آمد و بچه هایش هم آمده بودند با موهای ژولیده و رنگ های تیره، او آمده بود که یک کاسه گندم اضافی از من طلب کند، به خاطر فقری که داشت. در واقع چون برادرش شخص اول حکومت است چنین پیشنهادی را مطرح کرده بود، اما امیرالمومنین عین این تعبیر را دارد و می فرماید "به سخنان او نیک گوش دادم، «فَطَنَ أَنِّي أُبِيعُهُ دِينِي» گمان کرد که من دینم را به او می فروشم به این معنی که حاضرم به قیمت زیرپا گذاشتن دین خودم، خواسته او را اجابت کنم و یک کاری که شرعاً اجازه ندارم را انجام دهم رسول اکرم در حدیثی خطاب به علی (ع) می فرماید: "بدترین و شرترین مردم کسی است که دین خود را به دنیا بفروشد و شرتر از آن کسی است که آخرت خود را به دنیای مردم بفروشد."

#### ه- نفاق در دین

مهمترین آفت سرمایه اجتماعی و اعتماد نفاق است، به نظر من بدترین صفتی که یک فرد می تواند داشته باشد همین

<sup>۱</sup>سوره مبارکه کهف

نفاق است در مثال، منافقین را به موش‌های صحرایی تشبیه می‌کنند زیرا این حیوان برای لانه خود در زیر زمین دو راه قرار می‌دهد که یکی بسته و دیگری را باز نگه می‌دارد مسیر بسته را همیشه مخفی نگه می‌دارد تا در مواقع خطر با سر خود مسیر بسته را باز کرده و فرار کند. به مسیر مخفی موش در زبان عربی "نافقاء" می‌گویند که از کلمه نفاق گرفته شده است. در قرآن مجید و دین اسلام نیز صفت نفاق به شدت مذموم شده است.<sup>۱</sup>

اگر خاطر شما خواننده گرامی باشد یکی از ابزارهای افراد شارلاتان را نفاق برشمردیم و گفتیم که آن‌ها از این ابزار برای پیشبرد اهداف خود بهره می‌گیرند و افراد شارلاتان را به سلول‌های سرطانی تشبیه کردیم زیرا یک سلول سرطانی سعی می‌کند در نهایت خودخواهی، حقوق سایرین را تضییع کند و زیاده‌خواه می‌شود و اغلب این سلول‌ها سعی می‌کنند سیستم ایمنی بدن را به اشتباه بیندازند و برای سیستم ایمنی بدن خود را سالم نشان می‌دهند ولی در خفا رفتار سرطانی دارند لذا بدین ترتیب رشد می‌کنند. این خاصیت نفاق در سلول‌های سرطانی بسیار خطرناک است زیرا سیستم ایمنی بدن می‌پندارد که رشد این سلول‌های منافق طبیعی است در حالی که در عمل غیر طبیعی است. این آیه هم باز تایید رفتار سرطانی شارلاتان‌ها است. یک شارلاتان منافق با خود می‌اندیشد که با نفاق کار خود را جلو برده است و مردم هم متوجه نشده‌اند و در واقع خود را زرننگ و مردم را (...) فرض کرده است و برای این زرنگی‌اش به خود می‌بالد و به ریش مردم می‌خندد در حالی که قرآن می‌فرماید این شارلاتان‌ها سرخود کلاه گذاشته‌اند و نمی‌فهمند. یک سلول سرطانی با نفاق علی‌الظاهر به اهداف خود می‌رسد و حقوق سایر سلول‌های بدن را تضییع می‌کند اما بعد از آنکه پرده‌ها دریده شد و بیماری سرطان در بدن تشخیص داده شد. اولین سلول‌هایی که در معرض شیمی درمانی قرار می‌گیرد همین سلول‌های سرطانی هستند با این شیمی درمانی بقیه سلول‌ها نیز آسیب می‌بینند ولی در واقع هدف نابودی سلول‌های سرطانی است. اگر این سلول‌های سرطانی منافق و زیاده‌خواه از رو رفتند و شرشان را کم کردند بقیه سلول‌های بدن آرام می‌شوند اما اگر باز به اهداف شوم خود اصرار کردند در نهایت کل بدن را به هلاکت می‌کشاند. نتیجه این همه زیاده‌خواهی و نفاق چیزی نیست جز مرگ کل بدن. بدین جهت افراد منافق در ظاهر فکر می‌کنند که سر خدا و مردم کلاه گذاشته‌اند اما خداوند می‌فرماید که سر خود آن‌ها کلاه رفته است. پس در اینجا به همه شارلاتان‌ها توصیه می‌کنم که قبل از اینکه دیر شود فکری به حال خود بکنند چون دیر یا زود نتیجه عمل چیزی جز شکست نیست و کامل نابود خواهند شد.

همان‌طوری که عرض کردم شارلاتان‌های منافق خود بی‌خردند و در حالی که مردم را بی‌خرد فرض می‌کنند و اگر به آن‌ها تذکر داده شود که دست از این کار بردارید و مانند سایر مردم به حق و حقوق خود قانع باشید، در ذهن خود، سایرین را ساده لوح فرض می‌کنند و به ریش مردم می‌خندند، استهزا می‌کنند که ما مثل بقیه نیستیم و بار خود را بسته‌ایم و بقیه سرشان بی‌کلاه است و تا جایی که ممکن است باید تیغ زد و چاقید و انسان‌های سلیم‌النفس در نظر آن‌ها ساده هستند.

علت اینکه منافقین این قدر منفور هستند چیست؟ ریشه کلمه منافق از "نق" است. نق به معنای "شکاف" است و انفاق نیز از همین ماده است زیرا با انفاق شکاف‌های اقتصادی بین غنی و فقیر پر می‌گردد. منافق یعنی کسی که شکاف بین گفتار و رفتار وجود دارد و در جامعه نیز باعث ایجاد شکاف می‌شود و به تعبیر دیگر سرمایه اجتماعی را از هم می‌درد و آفت بسیار مهلکی بر پیکره جامعه وارد می‌کند. وحدت و انسجام جامعه عامل رشد و توسعه‌یافتگی است. شما جامعه‌ای را نمی‌توانید پیدا کنید که در آن هر کس ساز خود را بزند ولی توسعه یافته باشد. در جوامع توسعه یافته مردم با اتحاد و یکپارچگی در تبعیت از قانون رشد می‌کنند. حضرت علی (ع) در خطبه ۱۲۷ می‌فرمایند: "یدا... مع الجماعة" دقت کنید که حضرت علی نفرموده‌اند که دست خدا با جمعیت مسلمانان است بلکه فرمودند خداوند به گروه متحد کمک می‌کند البته بدیهی است که خداوند با جمعیت حق است و اگر در کار خلاف و باطل گروهی با هم متحد شوند در این صورت دور از عدالت خداوند است که به آن‌ها کمک کند. منظور امیرالمومنین (ع) این است که اگر جمعیتی مسلمان باشند ولی متفرق، نمی‌توانند موفق گردند بلکه در راه حق اتحاد لازم است. نمود عینی این مطلب در سایر خطبه‌های نهج البلاغه به خوبی قابل رویت است زیرا حضرت علی (ع) از تفرق مردم کوفه و بی‌وفایی ایشان در مقابل جبهه باطل بارها شکایت کرده‌اند.

1. <http://www.ensani.ir/fa/content/69568/default.aspx>

منافق در گفتار و رفتارش شکاف وجود دارد و در جامعه نیز باعث ایجاد شکاف می‌شود، شکافی که بسیار آسیب‌رسان است.

## و- تجزیه و تفکیک دین و تحریف آن

دکتر خویی در مصاحبه مذکور بیان می‌دارد که: "آفت دیگر در دین، تجزیه و تفکیک دین است یعنی هر قسمت دین که به نفع ماست بپذیریم و هر بخش دین که ممکن است به ضرر ما باشد چشم بر آن فرو ببندیم. در حالی که دین یک کلیت است، یک نظام جامعی است که همه ابعاد حیات فردی و جمعی انسان را مدیریت می‌کند. آفت دیگر، تحریف دین است. این آفت به نوعی بازی کردن با دین خدا است و در متون دینی یعنی از دین چیزی را کم کنیم یا چیزی را به آن اضافه کنیم. بدون پشتوانه‌های مبتنی بر قرآن و روایات، کلام خدا و رسول الله را بر غیر معنای واقعی و اصیل آن حمل کنیم و برداشت‌های شخصی خود را به خدا و پیامبر نسبت دهیم. این همان چیزی است که تحت عنوان تفسیر به رأی گاهی به آن اشاره می‌شود و در روایات از نبی اکرم (ص) داریم که هر کس قرآن را به رأی خودش تفسیر کند باید منتظر عذاب الهی باشد، "مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ قَلْبَتَبَوَّاءُ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ".

## ۷- فرصت‌طلبان فاسد

یکی از صفات بسیار مذموم افراد شارلاتان فرصت‌طلبی آن‌ها است آن‌ها ابن‌الوقت بوده و به اصطلاح از هر طرف که باد وزد گندم خود را در آن جهت باد می‌دهند. آن‌ها در واقع منافقانی هستند که به هیچ آیین و عقیده‌ای پایبند نبوده و برای حفظ منافع، خود را با هر شرایطی تطبیق می‌دهند آن‌ها «نان را به نرخ روز می‌خورند.» در بند قبل به منافقان در دین اشاره شد و آن‌ها نیز در حقیقت فرصت‌طلب هستند اما در معنای عام کلمه، فرصت‌طلبان از هر وسیله و هر کسی، برای رسیدن به خواسته‌های خود استفاده می‌کنند. برای آن‌ها فرق نمی‌کند که این ابزار اعتقادات دینی باشد یا باورهای اخلاقی و تربیتی. آن‌ها با توجه به اوضاع سیاسی، موضع‌گیری خود را زود عوض می‌کنند. گاهی "رفیق قافله" اند و گاهی "شریک دزد" و عمری را با این دودوزه بازی کردن می‌گذرانند! آن‌ها متاسفانه بسیار پررو بوده و اگر لطفی در حق ایشان شود آن لطف را حق مسلم خود می‌دانند. جلال آل احمد در کتاب "یک چاه و دو چاله" عبارتی دارد با این مضمون: "وقتی دیوار باغ فرو می‌ریزد سر و کله میوه‌چین‌ها پیدا می‌شود." آن‌ها به غایت از فرصت‌ها سو استفاده می‌کنند و عزت نفس خود را به بهای اندکی می‌فروشند آن‌ها به هیچ عنوان افراد قابل اطمینانی نبوده و خائنین به امانت هستند. قطعاً در زندگی خودتان با این دست افراد برخورد کرده‌اید و یا حداقل در اخبار روزنامه‌ها و یا در گپ و گفتگوی دوستانه و خانوادگی از رفتار مشمئزکننده این دست افراد ماجراها شنیده‌اید. در اینجا نیز به چند نمونه از دودوزه بازی این افراد اشاره می‌کنم:

- ۱- مامور بیمه‌ای که با اخذ رشوه، مبلغ خسارت را بالاتر از میزان واقعی می‌نویسد.
- ۲- پزشکی که از آزمایشگاه و یا مرکز تصویر برداری بابت ارجاع بیمار پورسانت می‌گیرد.
- ۳- رستوران شیکی که گوشت خراب تاریخ گذشته را با ظاهری آراسته با نام کباب تازه از گوشت گوسفندی مردم می‌دهد؟
- ۴- مامور اداره مالیاتی که با اخذ رشوه مبلغ مالیات را کمتر می‌نویسد و راه‌های فرار از مالیات را به مودی یاد می‌دهد.
- ۵- بساز و بفروشی که به جای بتن، ماسه در فونداسیون ساختمان می‌ریزد و از آرماتور می‌دزد.
- ۶- دستیار دندانپزشکی که باید وسایل و تجهیزات را در دستگاه اتو کلاو استریل کند اما صرفاً با آب و صابون می‌شوید
- ۷- قصابی که قبل از مراجعت مشتری مقداری گوشت مخلوط را در چرخ گوشت انداخته و به مشتری به‌عنوان گوشت بدون چرب می‌فروشد.

- ۸- نقاش ساختمانی که پول رنگ درجه یک را می‌گیرد ولی از رنگ درجه سه استفاده می‌کند.
- ۹- پیمانکار شهرداری که با به بکارگیری کودکان زباله گرد از سطح شهر میلیاردها تومان کاسبی می‌کند.
- ۱۰- مدیر یا کارمند یک اداره‌ای که از بیت‌المال به نفع خود استفاده می‌کند.
- ۱۱- روزنامه نگاری که به دلیل ملاحظات حزبی و جناحی و یا فروش روزنامه، واقعیت را به گونه دیگر می‌نویسد و اخلاق

حرفه‌ای را زیر پا می‌گذارد.

۱۲- کشاورزی که بیش از حداکثر مجاز از سم استفاده می‌کند و علاوه بر ایجاد آلودگی محیط زیست، سلامت مردم را نیز به خطر می‌اندازد، به بهای اینکه آفت کمتر شود و برداشت زیادتر شود.

۱۳- معلم یا استادی که با بی‌اعتنایی از کیفیت و ساعت کلاس می‌زند و صرفاً برای رفع تکلیف سر کلاس می‌رود.

۱۴- کارخانه تولیدکننده سوسیس و کالباسی گوشت فاسد برای تولید محصولات گوشتی استفاده می‌کند.

۱۵- کارخانه تولید کننده آبمیوه و آبلیمو که به غیر از میوه و لیمو تازه، هر چه بخواهی می‌توان در محصولاتش یافت.

۱۶- سیاستمداری که منافع شخصی و جناحی را بر منافع ملی ترجیح می‌دهد.

۱۷- فروشنده کفشی که چرم مصنوعی را به جای کفش چرم طبیعی می‌فروشد.

۱۸- ماموری گمرگی که با دریافت رشوه باعث ورود کالای قاچاق می‌شود.

۱۹- سلب‌ریتی که برای کمک‌رسانی به زلزله‌زدگان از مردم پول جمع‌آوری می‌کند ولی بخشی از پول را بالا می‌کشد.

۲۰- کارمندی که محل کارش را دفتری برای کسب کار بیرون از اداره کرده است و در اداره صرفاً حضور فیزیکی دارد.

۲۱- آبدارچی که استکان‌ها را باید با آب و مایع ظرفشویی بشوید ولی به دلیل تنبلی فقط آب می‌کشد؟

در خصوص مصادیق و نمودهای عینی تفکر شارلاتانیسم در جامعه لازم است به چند نکته مهم اشاره گردد:

الف- در هر صنف و قشری انسان‌های شریف، مسئولیت‌پذیر و مقید به قانون هم وجود دارد و من معتقدم این دست افراد در جامعه زیاد هستند اما متأسفانه نمی‌توان وجود افراد قانون‌گریز و بی‌مسئولیت و فرصت‌طلب را نیز در جامعه منکر شد، لذا به هیچ عنوان قصد توهین و یا جسارت به هیچ صنف و یا شغلی در اینجا وجود ندارد و روی سخن با این افرادی است که بهتر از همگان خود را می‌شناسند و می‌دانند که چه کج‌روی‌ها در زندگی خود دارند و چه قدر مشمول الذمه دیگران هستند.

ب- هر کس در هر صنفی و در هر جایگاه و موقعیتی که دارد باید مواظب باشد که این جایگاه و اعتماد ارباب رجوع، مشتریان و مردم و جامعه در نزد وی امانت است و اگر به این امانت به دلیل منافع شخصی، گروهی و هر دلیل دیگر خیانت کند فرصت‌طلب محسوب می‌شود. حضرت علی (ع) به منظور تصحیح بینش اداری کارکنان، در نامه‌ای به اشعث بن قیس، استاندار آذربایجان، می‌نویسد "إِنَّ عَمَلَك لَيْسَ لَكَ بِطَعْمَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ" همانا کاری که به عهده تو است طعمه‌ای برای تو نیست، بلکه امانتی است بر گردن تو. این دستور امیرالمومنین صرفاً به استاندار آذربایجان نبوده بلکه در هر زمان و برای همه افراد جامعه یک دستور است. نکته مهم این که این افراد به اعتماد مردم خدشه وارد می‌کنند و عمل آن‌ها آفتی بر سرمایه اجتماعی جامعه است و همان‌طوری که پیشتر ذکر شد اگر در جامعه‌ای سرمایه اجتماعی آسیب ببیند کل جامعه آسیب خواهد دید. در نگاه اول آن قصاب، نقاش و روزنامه‌نگار، مهندس و بساز بفروش و... فکر می‌کند که چقدر زرنگ است که توانسته با سو استفاده از موقعیت پیش آمده برای خود منفعتی کسب کند اما غافل از اینکه او فرون طلب و زیاده‌خواهی بیش نیست و در واقع نفس سرکش بر عقل سلیم و وجدان پاک او چیره گشته و عنان او را به دست گرفته است این زیاده‌خواهی دیر یا زود وی را به ورطه بدبختی می‌کشاند و هر چقدر دایره و شدت زیاده‌خواهی‌اش بیشتر باشد شدت سقوط و هلاکت او نیز بیشتر خواهد بود. خداوند می‌فرماید: "فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ" لذا اگر به اندازه ذرات سبک معلق در هوا نیکی و یا بدی کنیم حتماً نتیجه آن را خواهیم دید. اما شوربختانه انسان موجودی است ظلوم و جهول. قرآن کریم می‌فرماید بالاخره روزی فرا می‌رسد که پرده‌ها بالا می‌رود و نقاب از چهره زشت آنان برداشته می‌شود، آری "در روز قیامت خداوند، در میان شما در آنچه اختلاف می‌کردید، قضاوت می‌کند." (سوره مبارک الحج آیه ۶۹)

ج- دامنه آسیب فرصت‌طلبی یک قصاب یا یک کارمند ساده طبیعتاً محدود است اما وقتی یک فردی که قلم‌اش، گفتارش و عمل‌اش در جامعه تاثیرگذاری بیشتری دارد فرصت‌طلبی کند و به امانتی که در اختیار اوست خیانت کند قطعاً آسیب آن در جامعه بیشتر و عمیق‌تر است. خطای کسی که صاحب تربیون و قلم است با من نوعی که فاقد آن‌ها هستم بسیار متفاوت خواهد بود. "در روایت آمده است که هفتاد گناه از جاهل آمرزیده می‌شود پیش از آنکه یک گناه از عالم مورد آموزش قرار گیرد. زیرا گناه عالم برای اسلام و جامعه اسلامی خیلی ضرر دارد. عوام و جاهل اگر معصیتی مرتکب شود، فقط خود را

بدبخت کرده، بر خویشتن ضرر وارد ساخته است؛ لیکن اگر عالمی منحرف شود و به عمل زشتی دست زند، عالمی را منحرف کرده و بر اسلام و علمای اسلام زیان وارد ساخته است. اینکه در روایت آمده که اهل جهنم از بوی تعفن عالمی که به علم خود عمل نکرده، متأذی می‌شوند، برای همین است که در دنیا بین عالم و جاهل در نفع و ضرر به اسلام و جامعه اسلامی فرق بسیار وجود دارد. اگر عالمی منحرف شد، ممکن است امتی را منحرف ساخته به عفونت بکشد. و اگر عالمی مهذب باشد، اخلاق و آداب اسلامی را رعایت نماید، جامعه را مهذب و هدایت می‌کند. وقتی بنا باشد عالمی مفسده‌جو و خبیث باشد، جامعه‌ای را به عفونت می‌کشد؛ منتها در این دنیا بوی تعفن آن را شامه‌ها احساس نمی‌کند. لیکن در عالم آخرت، بوی تعفن آن درک می‌گردد؛ ولی یک نفر عوام نمی‌تواند چنین فساد و آلودگی در جامعه اسلامی به بار آورد. عوام هیچ‌گاه به خود اجازه نمی‌دهد که داعیه امامت و مهدویت داشته باشد، ادعای نبوت و الوهیت کند؛ این عالم فاسد است که دنیایی را به فساد می‌کشانند؛ اذا فَسَدَ الْعَالِمُ، فَسَدَ الْعَالَمُ<sup>۱</sup>. بلی! فساد یک عالم با فساد من فرد عادی جامعه بسیار متفاوت است و به قول امام (ره) بوی تعفن جهنم از این عالمان فاسد است. فساد یک کارمند ساده با فساد یک کارمند عالی‌رتبه متفاوت است لذا همه باید مراقب این آفت باشند مخصوصاً آن‌هایی که دستی در آتش دارند. محمود خاوری چون مدیر عامل بانک ملی بوده و امانت خطیری در دستش بود توانست ۳۰۰۰ میلیارد تومان اختلاس کند. آیا یک کارمند ساده نفتی می‌تواند همانند یکی از مدیران مالی شرکت نفت ۱۰۰ میلیارد تومان اختلاس کند؟

د- بحث دیگر در خصوص فرصت‌طلبان و فساد، شبکه‌ای عمل کردن و یارکشی آن‌ها است. همان‌طوری که انسان‌های سالم سعی می‌کنند هم‌فکر و هم‌مسلك خود را پیدا کنند افراد باطل نیز از این قاعده مستثنی نیستند شاید سخنرانی معاون اول رییس جمهور در همایش "حراست‌ها، اقتصاد مقاومتی، اقدام و عمل" مبنی بر اینکه فساد در کشور سیستماتیک شده است ناظر به همین مطلب است، مبارزه با فساد و فرصت‌طلبان بسیار سخت است، اما بسیار ضروری است.

"...آن روز آسیب به ما می‌رسد که از باطن بگندیم، افراد باطن‌شان بگندد و این گند هم سرایت کند و یک دسته‌ای را از بین ببرد و متعفن کند آن دسته، دسته دیگر را، آن دسته، دسته دیگر را آن وقت است که کودتا می‌شود و از بین می‌روید، آن وقت است که ممالک بزرگ به شما طمع می‌کنند و با دست خودتان شما را از بین می‌برند..."<sup>۲</sup>

"عدالت لازم است؛ باید با فساد مبارزه بشود، با ظلم مبارزه بشود، البته خیلی سخت است. فساد مثل اژدهای هفت‌سر افسانه‌هاست، یک سرش را که می‌زنی با شش سر دیگر حرکت می‌کند، از بین بردنش آسان نیست. برخورد با آن کسانی که منتفع از فساد هستند کار بسیار سختی است ولی از آن کارهایی است که حتماً باید انجام بگیرد."

## جمع‌بندی

منشا تفکر شارلاتانیسم در واقع خودخواهی، آز، طمع و فزون‌طلبی است. در این تفکر فرد می‌خواهد رشد مهار نشده‌ای داشته باشد و خود را ذیحق می‌داند و لذا از نظر رفتاری کاملاً شبیه سلول‌های سرطانی عمل می‌کند. همان‌طوری که سلول‌های سرطانی از فرجام زیاده‌خواهی و فرصت‌طلبی و تجاوز به حقوق سایر سلول‌ها غافل‌اند و در خطای محاسباتی، خود را زرنگ می‌شمرند مکتب شارلاتانیسم هم دقیقاً همان‌گونه است. شارلاتان‌ها به زعم خود، همه افکار و افعال خود را زرنگی می‌دانند ولی زهی خیال باطل که چوب این تفکر غلط را دیر یا زود هم خود و هم جامعه خواهد خورد. این تفکر کاملاً غلط همیشه باید در سرمای بی‌توجهی انسان‌ها در حال کرخت باشد و حتی کوچکترین فرصت جنبیدن نیز از آن باید سلب گردد. شارلاتانیسم مصادیق مختلفی می‌تواند داشته باشد از رانندگی گرفته تا منافقان و دین‌فروشان و فرصت‌طلبان فاسد. متأسفانه شارلاتانیسم با رشد خودخواهی انسان‌ها در صورتی که مراقبت از نفس نشود فرصت خودنمایی پیدا می‌کند و این خودخواهی هم بیشتر تدریجی است و لذا باید هر کس از خود مراقبت کند تا احتیاج به "تعمیر قلب"<sup>۳</sup> نداشته باشیم.

<sup>۱</sup> امام خمینی (ره)، کتاب تهذیب نفس و سیر و سلوک

<sup>۲</sup> امام خمینی (ره)، صحیفه نور

<sup>۳</sup> رهبر انقلاب



## خلاصه آنچه در این کتاب گفتیم:

- ۱- توسعه‌یافتگی و عقب‌ماندگی کشورها موضوعی کیفی بوده اما برای اندازه‌گیری میزان توسعه‌یافتگی کشورها، شاخص‌های مختلفی در دنیا ذکر شده است که مهمترین آنها شاخص PPP (قدرت برابری خرید) و شاخص HDI (توسعه انسانی) است.
- ۲- ایران کشوری توسعه‌یافته نیست اما در عین حال کشور عقب‌مانده‌ای نیست و نتایج شاخص‌های مذکور نیز حکایت از این مطلب دارد.
- ۳- پذیرش این حقیقت که کشورما، از نظر توسعه‌یافتگی با توجه به ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های اقتصادی، فرهنگی و تاریخی آن در وضعیت مطلوبی نیست گام اول در تشخیص و درمان توسعه‌نیافتگی است.
- ۴- زمانی که ایرانیان برای تجارت، تحصیل و سایر امور به کشورهای اروپایی سفر کردند و مظاهر ترقی و پیشرفت مادی را در عرصه‌های مختلف زندگی آنها مشاهده کردند. این کنجکاوی، ذهن آنها را مشغول به خود کرد که چرا ایران نتوانسته مانند آنها به پیشرفت مادی دست یابد لذا نظریه‌های مختلفی همچون، غربزدگی، استعمار، عرب‌ستیزی، دین‌ستیزی و... در میان اقشار مختلف مردم در طول تاریخ نمود پیدا کرد.
- ۵- عامل و یا عوامل توسعه‌نیافتگی ایران را نباید در نظریه‌هایی مانند غرب‌گرایی، استعمار، عرب‌ستیزی، غرب‌ستیزی، دین‌ستیزی و... جست بلکه عامل توسعه‌نیافتگی را باید در خود مردم ایران جست. درست است که غرب و استعمار در توسعه‌نیافتگی ما دخیل بودند و اظهارات خود غربی‌ها نیز موید این مطلب است اما به هر حال عامل تأمه توسعه‌نیافتگی را باید در خود جستجو کرد.
- ۶- نظریه‌های توسعه در قرن اخیر نشان از این مطلب دارند که بدون وجود سرمایه (فیزیکی و طبیعی، نیروی انسانی، مالی و اجتماعی) توسعه ممکن نخواهد بود، تا نیمه دوم قرن بیستم صاحب‌نظران حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی بر این باور بودند که منابع طبیعی، پول، ماشین‌آلات عامل توسعه هستند اما بعد از جنگ جهانی دوم نقش سرمایه انسانی در روند توسعه پررنگ‌تر گردید اما در یکی دو دهه اخیر سرمایه اجتماعی کلید واژه توسعه معرفی شده است تا جایی که بدون سرمایه اجتماعی سایر سرمایه‌ها در روند توسعه کارایی نخواهد داشت.
- ۷- سرمایه اجتماعی چیزی نیست جز اخلاق و تربیت اجتماعی. مهمترین شاخص‌های سرمایه اجتماعی وجود فضای اعتماد، قانون‌مداری و مشارکت اجتماعی در بین مردم است. سرمایه اجتماعی منجر می‌شود که کنش‌های اجتماعی در فضای سالم اجتماعی، ساده‌تر شود و در واقع هزینه‌های زاید کنش‌های اجتماعی را به حداقل می‌رساند.
- ۸- جامعه‌ای که در آن تفکر و ساختار سیستماتیک حمایتی حاکم باشد، سرمایه اجتماعی را شکل می‌دهد و لذا باید برای تسریع روند توسعه‌یافتگی به سمت ایجاد جامعه‌ای با راهبرد سیستماتیک حمایتی حرکت کنیم.
- ۹- آفت تولید و انباشت سرمایه اجتماعی در درجه اول قانون‌گریزی مردم و تعدی و تجاوز به حقوق سایر شهروندان است.
- ۱۰- علت روحیه قانون‌گریزی مردم به ذات حریص و زیاده‌خواه انسان بر می‌گردد زیرا انسان ذاتاً موجودی هلوک است.
- ۱۱- در بعد فردی لازم است با تربیت انسان‌های مسئولیت‌پذیر و جامعه‌پذیر و خویش‌نمدار به تقویت اخلاق و قانون‌مداری در جامعه کمک کرد.
- ۱۲- در بعد اجتماعی ساختار جامعه باید اولاً هزینه‌های قانون‌گریزی و تجاوز به حقوق سایر شهروندان بیشتر گردد و ثانیاً مزایای زندگی مبتنی بر قانون در جامعه برای تک‌تک شهروندان حداکثر شود. به عبارتی بهتر فرد قانون‌گریز به دلیل هزینه‌های بالای رفتارهای ساختارشکنانه و مزایای بالای رفتارهای مسئولیت‌گرایانه، مسیر منطقی و صحیح مسئولیت‌پذیری را در جامعه اختیار کند.
- ۱۳- با رویکرد سیستماتیک حمایتی به نظام‌های اجتماعی، کنش‌های اجتماعی مبتنی بر جامعه‌پذیری و مسئولیت‌پذیری تسهیل و زندگی برای افراد قانون‌گریز مشکل می‌شود.
- ۱۴- عامل بر هم زنده نظم و قانون در جوامع بشری و به عبارتی دیگر آفت تشکیل یک جامعه بر اساس راهبرد سیستمی چیزی نیست جز تفکر شارلاتانیسم.
- ۱۵- تفکر شارلاتانیسم بر اساس روحیه فزون‌طلبی و خودخواهی افراد در جامعه شکل می‌پذیرد. افراد شارلاتان همچون

سلول‌های سرطانی زیاده خواه بوده و در پی دست‌اندازی به حقوق سایرین هستند.

۱۶- شاید در نگاه ظاهری و کوتاه‌بینانه خروجی تفکر شارلاتانیسم به نفع فرد قانون‌گریز و مسئولیت‌ناپذیر در جامعه باشد اما متأسفانه صاحبان این تفکر در وهله اول خود آسیب دیده و در وهله دوم در صورتی که شر آن‌ها از جامعه کنده نشود منجر به آسیب‌های جدی به کل جامعه می‌شوند.

۱۷- ابزار تفکر شارلاتانیسم در مرحله اول نفاق و ظاهرسازی بوده و در صورتی که ماهیت پلید این تفکر نمایان شود، شارلاتان‌ها با وقاحت تمام از تفکر و اعمال خود دفاع می‌کنند.

۱۸- در اسلام و قرآن تعدی و تجاوز به حقوق مردم و نفاق و تَلَوْن در تفکر و رفتار به شدت نفی شده است و خداوند در سوره منافقون شعار "مرگ بر منافق" سر می‌دهد و به رسول خود می‌فرماید: "از آن‌ها بر حذر باش خدایشان بکشد"

در جلد دوم کتاب و یا در ویرایش همین جلد به این سوالات پاسخ خواهیم داد که چگونه می‌توان یک جامعه‌ای با ساختار سیستماتیک حمایتی تشکیل داد؟ ویژگی‌های ساختاری آن جامعه چگونه است؟ چطور در یک جامعه با ساختار سیستماتیک حمایتی، قانون و قانون‌گرایی مبنای همه کنش‌های اجتماعی قرار می‌گیرد؟ به عبارتی بهتر درمان توسعه‌نیافتگی جامعه چیست؟

### برخی از منابع<sup>۱</sup>:

- ✓ قرآن کریم
- ✓ نهج البلاغه
- ✓ سایتهای خبری خبرگزاری جمهوری اسلامی فردا نیوز، عصر ایران، تابناک، جام جم آنلاین، برترینها، رادیو گفتگو،
- ✓ Black John: Oxford Dictionary of Economics Oxford, New York, Oxford University Press, 1997
- ✓ تاملات ایرانی: کاهش سرمایه اجتماعی و ناکامی سیاست‌های اقتصادی ایران، رنای، مجله آیین اسفند ۱۳۸۵ شماره ۶
- ✓ مدخلی بر سرمایه اجتماعی، غفاری، غلامرضا، سیاست داخلی، زمستان- ۱۳۸۵ شماره ۱
- ✓ دکتر شریعتی، کتاب "چه باید کرد"
- ✓ [http://www.imam-khomeini.ir/fa/c13\\_115583](http://www.imam-khomeini.ir/fa/c13_115583)
- ✓ بابک نوراللهی، نقش مشارکت مردمی در مدیریت بحران (با نگاهی به رویکرد مدیریت شهری تهران در جلب مشارکت های مردمی) سال: ۱۳۹۲
- ✓ میرطاهر موسوی، مشارکت اجتماعی یکی از مولفه های سرمایه اجتماعی، فصلنامه علمی و پژوهشی رفاه اجتماعی، سال ششم، شماره ۲۳
- ✓ <http://www.iqna.ir/fa/news/2727007>
- ✓ <http://www.ensani.ir/fa/content/69568/default.aspx>
- ✓ زیبا کلام صادق ما چگونه ما شدیم
- ✓ مولوی، مثنوی
- ✓ سهراب سپهری، هشت کتاب
- ✓ شهریار، دیوان اشعار

<sup>۱</sup> تمامی منابع به صورت پاورقی در متن کتاب ذکر شده است